

منتخباتی از
مکاتیب حضرت
عبدالبهاء
جلد اول

ص ۱

ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم
است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر مشکور
و سنوحات مقدّسه هر فیض موفور رحمت صرف است و موهبت بحت
و نورانیت جهان و جهانیان ائتلاف و التیام است و محبّت

و ارتباط بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع
من علی الأرض در نهایت آزادگی و فرزاندگی جمال مبارک میفرماید
همه باریکدارید و برگ یکشاخسار عالم وجود را بیک شجر
و جمیع نفوس بمنزله اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند لهذا
باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول
این لطافت و حلاوت منوط بارتباط و الفت است پس باید یکدیگر
را در نهایت قوّت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند
پس احبّای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ و دود گردند
و موهبت ملیک غیب و شهود نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ
و شکوفه و ثمر شجر ایجاد مشاهده کنند همیشه باین فکر باشند که

خیری بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی
 نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع من علی الارض
 را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمردند
 و بقیدی مقید نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند الیوم مقرب
 درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را در عطا
 مبذول دارد حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود
 را یار و دود اینست و صایای جمال مبارک اینست نصایح
 اسم اعظم * ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدالست و نوع
 انسان در نهایت خصومت و وبال ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت
 وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با
 یکدیگر جنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که زیر و زبر است
 هزاران خانمانست که بیسرو سامانست در هر سالی هزاران هزار
 نفوس در میدان حرب و جدال آغشته بخاک و خونست و خیمه
 سعادت و حیات منکوس و سرنگون سروران سرداری نمایند و
 بخونریزی افتخار کنند و بفتنه انگیزی مباحات نمایند یکی گوید
 که من شمشیر بر رقاب امتی آختم و دیگری گوید مملکتی با خاک
 یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم اینست
 مدار فخر و مباحات بین نوع بشر در جمیع جهات دوستی و راستی
 مذموم و آشتی و حق پرستی مقدوح منادی صلح و صلاح و

محبت و سلام آیین جمال مبارکست که در قطب امکان خیمه زده
 و اقوام را دعوت مینماید پس ای یاران الهی قدر این آئین
 نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سبیل مستقیم
 و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید
 و تعالیم و وصایای ربّ و دود منتشر نمائید تا جهان جهان دیگر
 شود و عالم ظلمانی منور گردد و جسد مرده خلق حیات تازه جوید
 هر نفسی بنفس رحمانی حیات ابدیه طلبد این زندگانی عالم
 فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت
 و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا
 بخوانید و نفوس را بروش و سلوک ملأ اعلی دعوت کنید یتیمان را
 پدر مهربان گردید و بیچارگانرا ملجأ و پناه شوید فقیرانرا کنز
 غنا گردید و مریضانرا درمان و شفا معین هر مظلومی باشید و مجیر
 هر محروم در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید
 و باعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمّیت ندهید و اعتنا
 نکنید بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر
 و صورت هر نفسی از احبّای الهی باید فکر را در این حصر نماید که
 رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهر نفسی برسد خیری بنماید
 و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا
 نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید محبت

نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه
 لانه نماید ای احبای الهی همّتی بنمائید که این ظلمت بکلی
 زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقائق اشیاء مشهود و عیان گردد *

۲_ و انّی اتقرّب الیک یا الهی فی جنح هذه اللّيلة
 الظّلماء وانا جیک بلسان سرّی مهتراً بنفحاتک الّتی انتشرت
 من ملکوتک الّابهی و اقول ربّ لا احصّی ثناء علیک ولا اجد
 لطیور الافکار صعوداً الی ملکوت قدسک تقدّست بکینونتک عن
 کلّ ذکر و ثناء و تنزهت بهویّتک عن محامد اهل الانشاء لم تزل
 کنت فی تقدیس ذاتک متعالیاً عن ادراک العارفين من الملاء
 الاعلی ولا تزال تکون فی تنزیه حقیقتک ممتنعاً عن عرفان الواصفین
 من سکنان جبروت العلی الهی الهی مع هذا الامتناع کیف
 اذکرک بذكر او اصفک بوصف تعالیت یا الهی و تقدّست عن کلّ
 النّعوت و الاوصاف الهی الهی ارحم عجزی و انکساری و فقری
 و ذلّی و مسکنتی و انلنی کأس عفوک و موهبتک و حرکنتی بنفحات
 محبتک و اشرح صدری بنور معرفتک و طیب نفسی باسرار توحیدک
 و احنینی بنسائم ریاض رحمانیتک حتّی انقطع عن دونک و اتوسّل
 بذیل ردآء کبریاتک و انسی ما سواک و استئنس بنفحات ایّامک

و اتوفّق على الوفاء فى عتبة قدسك و على القيام بخدمة امرك و على
الخشوع و الخشوع عند احبائك و الانعدام و الفنا فى محضر اصفياك
انك انت المؤيد الموفق العلى الكريم الهى الهى اسئلك باسراق
انوار طلعتك التى اشرفت بها الآفاق و بلحظات عين رحمانيتك
التى شملت كل الأشياء و بتموجات بحر عنايتك التى فاضت على
الأطراف و بامطار سحب موهبتك التى هطلت على حقائق الممكنات
و بانوار رحمتك التى سبقت الموجودات بان تؤيد الأصفياء على
الوفاء و توفق الأحباء على خدمة عتبتك العليا و تنصرهم بجنود
قدرتك التى احاطت الأشياء كلها و تنجدهم بجيش عرمرم من
الملا الأعلى اى ربّ انهم ضعفاء باباك و فقراء فى فنائك
و مضطرون الى فضلك و محتاجون الى تأييدك و متوجّهون الى
ملكوت توحيدك و مشتاقون لفيوضات موهبتك اى ربّ صفّ ضمائرهم
بانوار تقديسك و طيب سرائرهم بموهبة تأييدك و اشرح قلوبهم
بنفحات السرور و الجور المنتشرة من ملك الأعلى و نور بصائرهم
بمشاهدة آياتك الكبرى و اجعلهم آيات التقديس و رايات التنزيه
تحقق فى قطب الأمكان على عموم الورى و اثر كلامهم فى القلوب
التى كانت كالصخرة الصماء حتى يقوموا على عبوديتك و ينقطعوا
الى ملكوت ربوبيتك و يتوجّهوا الى جبروت قيوميتك و ينشروا آثارك
و يتنوّروا بانوارك و يبينوا اسرارك و يهدوا عبادك الى الماء المعين

و عين التَّسْنِيم الَّتِي نَبَعَتْ وَفَارَتْ فِي بِحْبُوحَةِ فَرْدُوسِ احْدِيَّتِكَ
وينشروا شَرَاخَ الْأَنْقِطَاعِ عَلَى سَفِينَةِ النَّجَاةِ وَيَسِيرُوا فِي بَحَارِ
مَعْرِفَتِكَ وَيَبْسُطُوا أَجْنَحَةَ التَّوْحِيدِ وَيَطِيرُوا بِهَا إِلَى مَلَكُوتِ
وَحْدَانِيَّتِكَ وَيَصْبَحُوا عِبَادًا يَنْطَقُونَ بِالنَّعُوتِ مِنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى
وَيُثْنِي عَلَيْهِمْ أَهْلُ مَلَكُوتِكَ الْأَبْهَى وَيَسْمَعُونَ نِدَاءَ هَوَاتِفِ الْغَيْبِ
بِالْبَشَارَةِ الْكُبْرَى وَيَنَاجُوكَ فِي الْأَسْحَارِ بِابْدَعِ الْأَذْكَارَ شَوْقًا إِلَى
لِقَائِكَ يَا رَبِّي الْمُخْتَارَ وَيَبْكُوا بِالْعَشَى وَالْأَشْرَاقِ تَوَقُّعًا إِلَى الْوُرُودِ
فِي ظِلِّ رَحْمَانِيَّتِكَ الْعَظْمَى أَيَّ رَبِّ أَيْدِهِمْ مِنْ جَمِيعِ الشُّنُونِ
وَانصَرِهِمْ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ بِمَلَائِكَةِ قُدْسِكَ الَّتِي هُمْ جُنُودُ لَا يَرُونَهَا
وَكِتَابُ غَالِبَةٍ عَلَى جِيُوشِ الْمَلَأِ الْأَدْنَى أَنْتَ الْمَقْتَدِرُ الْعَزِيزُ
الْقَوِيُّ الْمَحِيطُ وَأَنْتَ لَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
پاک یزدانا خداوند مهربانا آوارگان کوی توئیم و مشتاقان روی تو
و عاشقان خوی تو بیچاره ئیم افتاده ایم ذلیم حقیریم
ضعیفیم رحمتمی فرما و موهبتی عنایت کن از قصور درگذر و خطایای
بی پایان بپوش هر چه هستیم از توئیم و آنچه گوئیم و شنویم و صف
تو گوئیم و روی تو جوئیم و در ره تو پوئیم تو خداوند مهربانی
و ما گنهکار بیسرو سامان پس ای ابر رحمت رشحاتی ای گلشن
عنایت نفحاتی ای بحر موهبت موجی و ای آفتاب عنایت پرتوی
رحم فرما عنایت کن قسم بجمالت که جز خطا متاعی نه و بغیر از

آمال اعمالی نه مگر پرده ستّاریت بپوشاند و حفظ و حمایت شامل
 حال گردد و الا این ضعف را چه توانائی که بخدمت پردازند
 و این فقرا را چه غنائی که بساط عزّت بگسترانند توئی مقتدر و توانا
 تأیید کن توفیق بخش این نفوس پژمرده را بر شحات ابر موهبت
 طراوتی عنایت کن و این حقائق مبتدله را با شراقات شمس
 احدیّت روشنائی بخش این ماهیان تشنه لب را بدریای رحمت
 افکن و این قافله گمگشته را بپناه احدیّت دلالت کن گمگشتگان را
 بعین هدایت دلالت کن و آوارگان را در پناه عزّت مأوی بخش
 تشنگان را از سلسبیل موهبت بنوشان و مردگان را بحیات ابدیّه
 زنده کن کوران را بینا فرما و کران را شنوا کن و گنگان را گویا نما
 و افسردگان را بر افروز غافلان را هشیار کن و خفتگان را بیدار نما
 و مغروران را متنبّه در هر کار توئی مقتدر توئی بخشنده توئی
 مهربان انّک انت الکریم المتعال

ای یاران الهی و یاوران این عبد فانی چون شمس حقیقت از مطلع
 آمال فیض نامتناهی مبذول داشت و افق وجود بپرتو تقدیس منور
 گشت چنان جلوه فرمود که ظلمات دهماء مضمحل و معدوم گردید
 لهذا خطّه خاک غبطه افلاک شد و عرصه ادنی جلوه گاه ملکوت
 اعلی گشت نفحات قدس وزید و روائح طیّبه منتشر شد نسائم
 ربیع الهی بمرور آمد و اریاح لواقع فیوضات نامتناهی از مهبت

عنایت بوزید صبح نورانی دمید و بشارت کبری رسید نوبهار
 الهی در عالم امکانی خیمه و خرگاه زد ارض وجود بحرکت آمد و خطّه
 شهود مهترگشت خاک افسرده ریاض باقیه شد و ارض میته حیات
 ابدیه یافت گل و ریاحین عرفان روئید و سبزه نوخیز معرفه الله
 دمید عالم امکان مظهر فیوضات رحمان شد و حضرت شهود
 جلوه گاه غیب مکنون گردید ندای الهی بلند شد و بزم الست
 آراسته گشت کأس میثاق بدور آمد و صلاهی عمومی بلند شد قومی
 سرمست آن صهبای الهی شدند و گروهی محروم از آن موهبت
 عظمی نفوسی از پرتو عنایت بصر و بصیرت روشن نمودند و طائفه از
 نعمات احدیّت بوجد و طرب آمدند مرغانی درگلشن تقدیس آغاز
 نغمه و ترانه نمودند و بلبلانی بر شاخسار گل رحمانی فریاد و فغان
 کردند ملک و ملکوت تزین یافت و رشک بهشت برین گردید ولی
 هزار افسوس که غافلان هنوز در خواب غفلت گرفتار و بیخردان از این
 موهبت مقدّسه بیزار کوران محجوبند و کران محروم و مردگان
 مأیوس چنانچه میفرماید اولئک یئسوا من الآخرة کما یئس الکافرین
 اصحاب القبور شما ای یاران رحمانی بشکرانه ربّ و دود زبان
 گشائید و بحمد و ستایش جمال معبود بپردازید که از این کأس طهور
 سرمستید و از این جام صهباء پر نشئه و انجذاب از نفحات قدس
 مشام معطر نمودید و از رائحه قمیص یوسف وفا دماغ معبر گردید

شهد وفا را از دست دلبر یکتا چشیدید و مائده ابدیه را در خوان
 نعمت حضرت احدیت تناول نمودید این موهبت از خصائص
 حضرت رحمانیت است و این فضل و جود از نوادر عطایای ربّ ودود
 در انجیل میفرماید المدعوون کثیرون و المختارون قلیلون یعنی
 امت دعوت بسیارند ولی نفوسیکه بفضل و موهبت هدایت مخصّص
 میگردند کمیاب ذلک من فضل الله يعطيه من يشاء والله ذو فضل عظیم
 ای یاران الهی شمع میثاق را اریاح نفاق از اهل آفاق احاطه
 نموده و بلبل وفا را زاغان جفا اهل فتور هجوم نموده حمامه
 ذکر را جعدان بیفکر در صددند و غزال صحرای محبّه الله را
 درندگان در پی روان لهذا خطر عظیمست و عذاب الیم احبّای
 الهی باید چون جبل متین باشند و چون بنیان رزین رصین
 از شدائد بلایا مضطرب نگردند و از عظام رزایا محزون نشوند
 توسّل بذیل کبریاء جویند و توکل بجمال اعلی نمایند تکیه
 بر عون و عنایت ملکوت قدیم کنند و اعتماد بر صون و حمایت ربّ کریم
 در هر دمی از شبّnem عنایت پرطراوت و لطافت گردند و در هر نفسی
 از نفثات روح القدس زنده و تازه و خرّم شوند و بر خدمت حضرت
 ربوبیت قیام کنند و در نشر نفحات الله منتهای همّت را مبذول دارند
 امر مبارک را حصن حصین باشند و جنود جمال قدم را قلعه رزین

و رصین بنیان امر الله را از هر جهت حافظ امین کردند و افق
 مبین را نجم منیر شوند زیرا ظلمات دهماء امم از هر جهت در
 هجوم است و طوائف عالم در فکر محویت نور معلوم با وجود هجوم
 جمیع قبائل چگونه میتوان دمی غافل بود البتّه هوشیار باشید
 و بیدار و در حفظ و حمایت امر پروردگار ایوم الزم امور تعدیل
 اخلاقست و تصحیح اطوار و اصلاح رفتار باید احبّای رحمان
 بخلق و خوئی در بین خلق مبعوث گردند که رائج مشکبار گلشن
 تقدیس آفاق را معطر نماید و نفوس مرده را زنده کنند زیرا
 مقصود از جلوه الهی و طلوع انوار غیب غیر متناهی تربیت نفوس است
 و تهذیب اخلاق من فی الوجود تا نفوس مبارکی از عالم ظلمانی حیوانی
 نجات یافته بصفتای مبعوث گردند که تزیین حقیقت انسانیت
 ناسوتیان لاهوتیان شوند و ظلمانیان نورانیان گردند محرومان
 صرف محرم راز ملکوت شوند و معدومان محض مأنوسان جلوه لاهوت
 شوند بی نصیبان از بحر بی پایان نصیب برند و نادانان از معین
 حیوان دانائی سیراب شوند درندگان ترک درندگی کنند و
 تیزچنگان در نهایت بردباری باشند اهل جنگ صلح حقیقی
 جویند و درندگان تیزچنگ از سلم حقیقی بهره برند ناپاکان
 از عالم پاکی خبر گیرند و آلودگان از جوی تقدیس نصیب برند اگر این
 فیوضات الهیه در حقائق انسانیّه جلوه ننماید فیض ظهور بی ثمر ماند

و جلوه شمس حقیقت بی اثر گردد پس ای یاران الهی بجان و دل
 بکوشید تا از خلق و خوی مبارک نصیب و بهره گیرید و از فیوضات
 تقدیش قسمتی برید تا آیات توحید شوید و رایات تجرید گردید
 و حقیقت تفرید را جوئید و در این گلشن الهی بنغمات رحمانی
 آغاز نغمه و ترانه نمائید طیور شکور گردید و در گلزار وجود
 آوازی بنوازید که محیر عقول و شعور گردد در قطب امکان علمی
 افزاید که پرچم موهبت باریاح عنایت موج زند و نهالی
 در مزرعه وجود و باغ شهود غرس نمائید که ثمرش در نهایت
 طراوت و حلاوت باشد قسم بمرئی حقیقی که اگر بنصائح
 الهی که در الواح نورانی نازل عامل گردید این خاک سیاه
 آئینه ملکوت اعلی شود و این حیّز ادنی کاشف ملکوت ابهی
 گردد ای یاران الهی الحمد لله فیوضات غیبی شمس حقیقت
 از جمیع جهات محیط است و ابواب رحمت از جمیع اقطار
 مفتوح وقت استفاضه است و هنگام استفاده وقت را
 غنیمت شمیرید و فرصت را از دست مدهید از شئون این عالم
 ظلمانی بکلی بیزار گردید و بشئون و آثار حقایق ملکوتیه
 واضح و آشکار شوید تا ملاحظه فرمائید که پرتو خورشید یزدان
 در چه درجه روشن و درخشنده است و آثار عنایت از غیب
 احدیت چگونه باهر و ظاهر و لائحت .

٣_ يا احبّاء الله و ابناء ملكوت الله انّ السّماء الجديدة
 قد اتت و انّ الأرض الجديدة قد جاءت و المدينة المقدّسة
 اورشليم الجديدة قد نزلت من السّماء من عند الله على هيئة
 حورية حسناء بديعة فى الجمال فريدة بين ربّات الحجال
 مقصورة فى الخيام مهيّاة للوصال و نادى ملائكة الملاء الأعلى
 بصوت عظيم ربّان فى آذان اهل الأرض و السّماء قائلين هذه
 مدينة الله و مسكنه مع نفوس زكيّة مقدّسة من عبيده و هو سيسكن
 معهم فانّهم شعبه و هو الههم و قد مسح دموعهم و اوقد شموعهم
 و فرّح قلوبهم و شرح صدورهم فالموت قد انقطعت اصوله
 و الحزن و الضّجيج و الصّرخ قد زالت شوّنه و قد جلس مليك
 الجبروت على سرير الملكوت و جدّد كلّ صنع غير مسبوق انّ هذا
 لهو القول الصّدق و من اصدق من رؤيا يوحنا القديس حديثاً
 هذا هو الالف و الياء و هذا هو الذى يروى الغليل من ينبوع
 الحياة و هذا هو الذى يشفى العليل من درياق النّجاة من
 يؤيّد بفيض من هذا الملكوت فهو من اعظم الوارثين للمرسلين
 و القديسين فالربّ له اله و هو له ابن عزيز فاستبشروا يا
 احبّاء الله و شعبه و يا ابناء الله و حزيه و ارفعوا الاصوات بالتّهليل و
 التّسبيح للربّ المجيد فانّ الأنوار قد سطعت و انّ الآثار قد
 ظهرت و انّ البحور قد تموجت و قذفت بكلّ درّ ثمين *

٤ _ سبحانه من أنشأ الوجود وأبدع كلّ موجود وبعث
المخلصين مقاماً محمود و اظهر الغيب فى حيّز الشّهود ولكنّ
الكلّ فى سكرتهم يعمهون وأسّس بنيان القصر المشيد والكور
المجيد وخلق الخلق الجديد فى حشر مبين والقوم فى سكراتهم
لغافلون ونفخ فى الصّور ونقر فى النّاقور وارتفع صوت السّافور
وصعق من فى صقع الوجود والاموات فى قبور الأجساد لراقدون
ثمّ نفخ النّفخة الأخرى وأتت الرّادفة بعد الرّاجفة وظهرت
الفاجعة وذهلت كلّ مرضعة عن راضعها والنّاس فى ذهولهم
لا يشعرون وقامت القيامة وأتت السّاعة وامتدّ الصّراط ونصب
الميزان وحشر من فى الأمكان والقوم فى عمه مبتلون واشرق النّور
وأضاء الطّور وتنسّم نسيم رياض الرّبّ الغفور وفاحت نفحات الرّوح
وقام من فى القبور والغافلون فى الأجداث لراقدون وسعرت
النّيران وأزلفت الجنان وازدهت الرّياض وتدفّقت الحياض وتأنّق
الفردوس والجاهلون فى اوهامهم لخائضون وكشف النّقاب
وزال الحجاب وانشقّ السّحاب وتجلّى ربّ الأرباب والمجرمون
لخاسرون وهو الذى أنشأ لكم النّشأة الأخرى واقام الطّامة
الكبرى وحشر النّفوس المقدّسة فى الملكوت الأعلى انّ فى ذلك
لآيات لقوم يبصرون ومن آياته ظهور الدّلائل والأشارات وبروز
العلائم والبشارات وانتشار آثار الاخبار وانتظار الابرار والاخيار

واولئك هم الفائزون ومن آياته انواره المشرقة من افق التوحيد
 واشعته الساطعة من المطلع المجيد و ظهور البشارة الكبرى من
 مبشره الفريد انّ في ذلك لدليل لائح لقوم يعقلون ومن آياته
 ظهوره وشهوده وثبوته ووجوده بين ملاء الاشهاد في كلّ البلاد
 بين الأحزاب الهاجمة كالذئاب وهم من كلّ جهة يهجمون ومن
 آياته مقاومة الملل الفاخمة والدول القاهرة وفريق من الأعداء
 السافكة للدماء الساعية في هدم البنيان في كلّ زمان ومكان
 انّ في ذلك لتبصرة للذين في آيات الله يتفكّرون ومن آياته
 بديع بيانه و بليغ تبيانه وسرعة نزول كلماته وحكمه وآياته وخطبه
 ومناجاته وتفسير المحكمات وتأويل المتشابهات لعمر ك انّ الأمر
 واضح مشهود للذين ببصر الأنصاف ينظرون ومن آياته اشراق
 شمس علومه وبزوغ بدر فنونه وثبوت كمالات شؤنه وذلك ما أقرب به
 علماء الملل الراسخون ومن آياته صون جماله وحفظ هيكل
 انسانيه مع شروق أنواره وهجوم أعدائه بالسنان والسيوف
 والسهام الرّاشقة من الالوف وانّ في ذلك لعبرة لقوم ينصفون
 ومن آياته صبره وبلاؤه ومصائبه وآلامه تحت السلاسل والاغلال
 وهو ينادى " الّٰى الّٰى " يا ملاء الابرار " الّٰى الّٰى " يا حزب
 الأخيار " الّٰى الّٰى " يا مطالع الأنوار قد فتح باب الأسرار
 والأشرار فى خوضهم يلعبون ومن آياته صدور كتابه وفصل خطابه

عتاباً للملوك واندازاً لمن هو احاط الأرض بقوة نافذة وقدره ضابطة
وانثل عرشه العظيم بأيام عديدة وانّ هذا لأمر مشهود مشهور
عند العموم ومن آياته علو كبريائه وسمو مقامه وعظمة جلاله و سطوع
جماله فى افق السّجن فذلّت له الأعناق وخشعت له الاصوات وعنت
له الوجوه وهذا برهان لم يسمع به القرون الاوّلون ومن آياته
ظهور معجزاته وبروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً كفيض
سحابه و اقرار الغافلين بنفوذ شهابه لعمره انّ هذا لأمر ثابت
واضح عند العموم من كلّ الطوائف الذين حضروا بين يدي الحيّ
القيوم ومن آياته سطوع شمس عصره وشروق بدرقرنه فى سماء
الأعصار والأوج الأعلى من القرون بشئون وعلوم وفنون بهرت
فى الآفاق وذهلت بها العقول وشاعت وزاعت وانّ هذا لأمر محتوم *

٥ _ انّ النّير الأعظم المتلئلاً على آفاق الأمم قد غاب عن
مشرق العالم ويلوح ويضىء من افقه الأبهى وملكوته الأعلى على
الأكوان ويفيض الأنوار على الأخيار وينشر نفحات الحيات على القلوب
والأرواح كما اخبر به من قبل فى لوح الرّؤيا المنتشرة فى البسيطة
الغبرا قال وقوله الحق عند ذلك صاحت وقالت كلّ الوجود
لبلائك الفدا يا سلطان الأرض والسّماء الى م اودعت نفسك بين

هؤلاء فى مدينة عكاء اقصد ممالكك الأخرى المقامات التى ما وقعت
عليها عيون اهل الأسماء عند ذلك تبسمنا اعرفوا هذا الذكر
الأحلى وما اردناه من السر المستسر الاخفى انتهى يا احباء الله
اياكم والتزلزل والاضطراب والفرع والاضطرار والخمول والخمود
من هذا اليوم المشهود اليوم يوم الاستقامة الكبرى اليوم يوم الثبوت
والرسوخ بين ملاء الانشاء هنيئاً للنفوس الثابتة الراسخة كالبنيان
المرصوص من هذا العاصف القاصف القاصم للاصلاب والظهور
فانهم المؤيدون وانهم الموفقون وانهم المنصورون بجنود الملاء الأعلى
وتتلأأ وجوههم فى افق العالم بانوار يتبارك بها اهل سرادق الكبرياء
وانهم المخاطبون من ملكوت الأبهى فى كتاب الأقدس المنزل من جبروت
الأسماء قال وقوله الحق قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت
ظهورى وسكنت امواج بحريانى ان فى ظهورى لحكمة وفى غيبتى
حكمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد الخبير ونريكم من افقى الأبهى
وننصر من قام على نصره امرى بجنود من الملاء الأعلى وقبيل من
الملائكة المقربين انتهى شمس حقيقت نير اعظم از افق امكان غروب و
از مشرق لا مكان طلوع فرمود و باين نداى الهى مخاطباً لأحبائه
الثابتين الراسخين نطق ميفرمايد من الكتاب الأقدس يا اهل
الأرض اذا غربت شمس جمالى وسترت سماء هيكلى لا تضطربوا
قوموا على نصره امرى واعلاء كلمتى بين العالمين *

۶ _ ای اهل ملکوت چقدر از نفوس که مدّت حیات عبادت نمودند و ریاضت کشیدند و آرزوی دخول در ملکوت نمودند ولی موفق نشدند اما شما بدون زحمت و ریاضت فائز شدید و داخل در ملکوت گردیدید چنانکه در زمان حضرت مسیح فریسیان و عابدان محروم شدند ولی پطرس و یوحنا و اندراوس فائز گردیدند و حال آنکه نه اهل عبادت بودند نه اهل ریاضت پس شکر کنید خدا را که این تاج عزّت ابدیّه بر سر شما نهاد و این الطاف بی پایان مبذول فرمود وقت آنست که بشکرانه این الطاف روز بروز توجّه بیشتر نمائید و تقرّب بیشتر بیابید و چنان منجذب و مشتعل شوید که آهنگ تقدیس و ثنای حضرت مقصود را بملاً اعلیٰ رسانید و هریک مانند بلبل در این گلشن الهی بمحامد و نعوت ربّ الجنود پردازید و سبب تربیت وجود گردید *

۷ _ ای یاران روحانی عبدالبهاء پیک امین رسید و پیام یاران الهی را در عالم روحانی رساند این پیک مبارک پی نفحات انجذابست و نسیم جانپور محبّت الله قلوب را باهتزاز آرد و جانها را پروجد و طرب نماید تجلّی وحدانیّت الهی چنان در قلوب و ارواح تأثیر نموده که کلّ را بروابط روحانیّه ارتباط داده و حکم یک جان و یکدل یافته لهذا انعکاسات روحانیّه و انطباعات

رحمانیه در قلوب در نهایت جلوه و ظهور است از حقّ میطلبیم که
 روز بروز این رابطه روحانیه را قوّت بخشد و این وحدت رحمانیه
 را بیشتر جلوه دهد تا آنکه کلّ در ظلّ کلمه الله در تحت رایه
 میثاق چون جنود مجنّده محشور شوند و بجان و دل بکوشند تا
 الفت کلیّه و محبّت صمیمیه و ارتباط روحانیه در بین قلوب عالم حاصل
 گردد و جمیع بشر از فیض جدید انور در یک صقع جمع و محشور گردند
 نزاع و جدال از جهان بر خیزد و محبّت جمال ذو الجلال کلّ را
 احاطه کند نفاق بوفاق تبدیل شود و اختلاف بایتلاف مبدّل
 گردد بنیان بغضا بر افتد و اساس عداوت منهدم شود نورانیت
 توحید ظلمات تحدید را زائل فرماید و تجلّی رحمانی قلوب انسانیرا
 معدن محبّت ربّانی کند ای یاران الهی وقت آنست که با جمیع
 ملل بنهایت مهربانی الفت نمائید و مظهر رحمت حضرت احدیّت
 شوید جان عالم گردید و روح حیات در هیکل بنی آدم در این
 دور بدیع که جمال قدم و اسم اعظم از افق عالم بفیوضات نامتناهیّه
 تجلّی فرموده کلمه الله چنان قوّتی و قدرتی در حقائق انسانیه
 نموده که شئون بشریه را تأثیر و نفوذی نگذاشته بقوّت قاهره کلّ را
 در بحر احدیّت مجتمع فرموده و میفرماید حال وقت آنست که احبّای
 الهی رایت وحدت را بلند نمایند و آیت الفت را در مجامع وجود
 تلاوت کنند و کلّ را بر احدیّت فیض الهی دلالت نمایند تا آنکه

خباء تقدیس در قطب امکان بلند گردد و جمیع امم را در ظل کلمه
 توحید در آرد این موهبت وقتی در قطب اکوان جلوه نماید که
 احبای الهی بموجب تعلیمات رحمانیه قیام کنند و بنشر رائج
 طیبیه محبت عمومیه پردازند در هر دوری امر بالفت بود و حکم
 بمحبت ولی محصور در دایره یاران موافق بود نه با دشمنان
 مخالف اما الحمد لله که در این دور بدیع اوامر الهیه محدود
 بحدی نه و محصور در طائفه نیست جمیع یارانرا بالفت و محبت و
 رعایت و عنایت و مهربانی بجمیع امم امر میفرماید حال احبای
 الهی باید بموجب این تعالیم ربّانی قیام کنند اطفال بشر را
 پدر مهربان باشند و جوانان انسانرا برادر غمخوار گردند و
 سالخوردگان را اولاد جانفشان شوند مقصود اینست که باید با کلّ
 حتی دشمنان بنهایت روح و ریحان محبت و مهربان بود در مقابل
 اذیت و جفا نهایت وفا مجری دارید و در موارد ظهور بغضا بنهایت
 صفا معامله کنید سهم و سنانرا سینه ئی مانند آئینه هدف نمائید
 و طعن و شتم و لعن را بکمال محبت مقابلی کنید تا جمیع امم مشاهده
 قوّت اسم اعظم نمایند و کلّ ملل معترف بقدرت جمال قدم گردند
 که چگونه بنیان بیگانگی برانداخت و امم عالم را بوحدانیت و
 یگانگی هدایت فرمود و عالم انسانیرا نورانی کرد و جهان خاک را
 تابناک فرمود این خلق مانند اطفالند و بی باک و بی پروا باید

بکمال محبت این اطفال را تربیت کرد و در آغوش رحمت بمحبت پرورش داد تا شاهد روحانی محبت رحمانی بپشند و مانند شمع در این عالم ظلمانی بدرخشند و واضح و مشهود به بینند که اسم اعظم و جمال قدم روحی له الفداء چه اکیلل جلیلی و تاج وهاجی بر سر احبای خویش نهاده و چه فیوضاتی بقلوب یاران خود فرموده و چه محبتی در قلوب بشر انداخته و چه الفتی در بین عالم انسان ظاهر فرموده ربّ ربّ اید عبادک الأصفیاء علی الحبّ والولاء بین الوری ووقفهم علی نشر نور الهدی من الملاء الأعلى بین اهل الأرض کلّها ائک انت المقتدر العزیز القویّ القدير الوهاب و ائک انت الکریم اللطیف الرّؤف المنان *

۸ _ ای یاران عزیز عبدالبهاء و اماء رحمن صبح است و نسیم جانپرور جنت ابهی بجمیع کائنات مرور کند ولی تأثیر در قلوب صافیه نماید و مشام پاک را معطر فرماید پرتو آفتاب را دیده بینا بیند و آهنگ ملاء اعلی را گوش شنوا شنود باران رحمت نیسانی و فیض آسمانی هر چند بر عموم اراضی فائض است ولی از خاک پاک انبات نماید اما از شوره زار بیزار است زیرا آثار فیض ظاهر و آشکار نه حال نفحات قدس ملکوت ابهی در هر دیار منتشر ولی نفوس زکیّه منتفع و منجذب از فضل حیّ قیوم امید این

مظلوم چنانست که بقوه قاهره کلمه الله مشام غافلان باز گردد و
 از رائج گلستان راز نصیب و بهره گیرند ای یاران الهی دوستان
 حقیقی طبیبان حاذقند و تعالیم الهی دریاق رحمانی و درمان
 وجدانی مشامهای مزکوم باز نمایند و از طیب مشموم نصیب موفور
 بخشند خفتگانرا بیدار کنند غافلانرا هوشیار فرمایند محرومانرا
 نصیب بخشند و مأیوسانرا امیدوار فرمایند الیوم اگر نفسی بموجب
 وصایا و نصائح الهیه روش و حرکت نماید عالم انسانرا طیب
 روحانی گردد و مردگان امکانرا صور اسرافیل شود زیرا تأییدات
 ملکوت ابهی پی در پی است و نصرت ملاً اعلی همدم هرنیک پی
 پشه ضعیف عقاب قوی گردد و عصفور نحیف شهباز اوج عزت قدیم
 شود لهذا نظر باستعداد و قابلیت خویش ننمائید بلکه اعتماد
 بر عون و عنایت و فضل و موهبت جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء
 نمائید و در میدان جانفشانی سمنند همّت را جولان دهید تا گوی
 الطاف را از این میدان وسیع بربائید ای اماء رحمن بانوهای
 جهان سربالین خاک نهادند و محو و نابود گشتند نه اثری
 و نه ثمری نه نامی و نه نشانی نه جودی و نه وجودی ولی کنیزان
 درگاه احدیت هریک در افق عزت قدیمه مانند ستاره درخشیدند
 و بر قرون و اعصار تابیدند و در ملکوت ابهی بمنتهای آرزو رسیدند
 و از شهد لقا در محفل کبریا چشیدند این نفوس از وجود بهره ئی

گرفتند و ثمره ئی بردند و ما عدا قد اتی علیهم حین من الدّهر
 لم یكونوا شیئاً مذکوراً ای یاران این مظلوم نظر را از مشاهده
 غیر پاک نمائید بیگانه نبینید بلکه جمیع را آشنا دانید زیرا
 با وجود ملاحظه بیگانگی محبّت و یگانگی مشکل است و در این دور
 بدیع بنصوص الهی باید با جمیع طوائف و ملل یگانگی نمود و نظر
 بعنف و شدّت و سوء نیّت و ظلم و عداوت ننمود بلکه بافق عزّت
 قدیمه باید نظر کرد که این کائنات هریک آیتی از ربّ الایاتند
 و بفیض الهی و قدرت ربّانی بعرضه وجود قدم نهادند لهذا آشنا
 هستند نه بیگانه یار هستند نه اغیار و باین نظر باید معامله نمود
 پس یاران باید در نهایت مهربانی و محبّت با دوست و بیگانه
 هر دو الفت و محبّت نمایند و ابداً نظر باستحقاق و استعداد
 نکنند در هر صورت نهایت مهربانی فرمایند از شدّت عناد و جدال
 و بغضا و عدوان خلق شکست نخورند اگر آنان تیرزنند اینان
 شهد و شیر بخشند اگر زهر دهند قند بخشند اگر درد دهند
 درمان بیاموزند اگر زخم زنند مرهم بنهند اگر نیش زنند نوش
 روا دارند الهی الهی انّ هؤلاء عبادک الضّعفاء و ارقّائک
 الأمّناء و امائک اللّائی خضعن لکلمتک العلیا و خضعن لعبتک
 النّوراء و اعترفن بوحدانیّتک الّتی ظهرت ظهور الشّمس فی وسط
 الضّحی و سمعن ندائک من ملکوتک الأخفی و لیّین لدعائک بقلوب

خافقة بالمحبة والولاء ربّ افض على الجميع سجال رحمتك وامطر
على الكلّ من سحاب موهبتك وانبتهم نباتاً حسناً فى حديقة
رحمانيتك واجعل هذه الرياض نُصْرَةً خَصِلَةً خضرة رِيّانة
بفيوضات غمام احديتك ومؤنّة هذه الرياحين النابتة النامية
بمياه حياض اللطاف انك انت المقتدر المتعالى العزيز قيوم الارض
والسموات لا اله الا انت ربّ الآيات البيّنات *

٩ _ يا من طفح قلبه بمحبة الله انى اخاطبك من هذه
البقعة المباركة حتّى يفرح قلبك بخطابى اياك وخطابى ممّا يطير
به قلوب الموحّدين الى اوج السرور وذروة الجور اشكر ربّك بما
وفّقك على الدّخول فى ملكوته العظيم ستتابع عليك الطاف ربّك و
تجعلك آية للطّالبيين تمسّك بميثاق ربّك وزد كلّ يوم حبّاً
باحبّاء الله وحنّوا على عباد الرّحمن حتّى تكون ناشراً لشرع الحبّ
فى سفينة السّلام على بحر الأمكان لا تحزن من شىء ولا تتكدّر من
احدٍ عليك بالرّضاء والصدّق والصفاء والودّ والوفاء مع عامّة الخلق
وقاطبة البشر وذلك صفة المخلصين وسمة المقدّسين وشعار
الموحّدين وثمار البهائيّين ثمّ اشكر الله بما وفّقك على تقديم الحقوق
انّ هذا لتوفيق من الله لك فاحمده على هذا الأمر المنصوص فى
صحائف ربّك القديم انّ ربّك هو اللّطيف الكريم *

۱۰ _ ای کنیز عزیز الهی نامه‌ات ملاحظه گردید و بر

مضمون اطلاع حاصل شد دستور العمل خواسته بودی مؤمن
بخدا باش و ناظر بملکوت اعلی و منجذب بجمال ابهی ثابت بر
میثاق باش و مشتاق عروج بآسمان نیرآفاق منقطع از دنیا شو و
زنده بنفحات قدس در ملکوت اعلی منادی حبّ گرد و مهربان
بنوع انسان محبّ بشر شو و غمخوار جمیع نفوس درآفاق صلح پرور
گرد و دوستی و راستی جوهر زخمی را مرهم شو و هر دردیرا
درمان گرد سبب الفت نفوس شو و آیات هدایت ترتیل نما
عبادت حق مشغول شو و بهدایت خلق برخیز زبان ببیان
بگشا و رخ بنار محبت الله بر افروز دمی میاسا و نفسی راحت
مجو تا آیت محبت الله گردی و رایت موهبت الله *

۱۱ _ خدمت باحبّا خدمت بملکوت الله است و رعایت فقرا از تعالیم الهیه *

۱۲ _ اعلم حقّ الیقین انّ المحبّة سرّ البعث الالهی

والمحبّة هی التّجلی الرّحمانی المحبّة هی الفیض الرّوحانی
المحبّة هی النّور الملکوتی المحبّة هی نفثات روح القدس فی الرّوح
الأنسانی المحبّة هی سبب ظهور الحقّ فی العالم الأمکانی

المحبة هي الروابط الضرورية المنبعثة من حقائق الأشياء بايجاد
 الهى المحبة هي وسيلة السعادة الكبرى فى عالم الروحانى
 والجسمانى المحبة هي نور يهتدى به فى الغيب الظلمانى
 المحبة هي الرابطة بين الحق والخلق فى العالم الوجدانى
 المحبة هي سبب الترقى لكل انسان نورانى المحبة هي
 الناموس الأعظم فى هذا الكون العظيم الالهى المحبة هي
 النظام الوحيد بين الجواهر الفردية بالتركيب والتدبير فى التحقق
 المادى المحبة هي القوة الكلية المغناطيسية بين هذه السيارات
 والنجوم الساطعة فى الأوج العالى المحبة هي سبب الانكشافات
 لأسرار المودعة فى الكون بفكر ثاقب غير متناهى المحبة هي روح الحيات
 لجسم الكون المتباهى المحبة هي سبب تمدن الأمم فى هذا
 الحيات الفانى المحبة هي الشرف الأعلى لكل شعب متعالى
 واذا وفق الله قوماً بها يصلين عليهم اهل ملأ الأعلى وملائكة
 السماء واهل ملكوت الأبهى واذا خلت قلوب قوم من هذه
 السنوحات الرحمانية المحبة الالهية سقطوا فى اسفل درك من
 الهلاك وتاهوا فى بيداء الضلال ووقعوا فى وهده الخيبة وليس
 لهم خلال اولئك كالحشرات العائشة فى اسفل الطبقات يا
 احباء الله كونوا مظاهر محبة الله ومصابيح الهدى فى الآفاق
 مشرقين بنور المحبة والوفاق ونعم الأشرار هذا الأشرار *

۱۳ _ ای بنت ملکوت نامه‌ات بتاريخ ۵ دیسمبر ۱۹۱۸

رسید و خبر پرسترتی داشت که احبای الهی و اماء رحمن در تابستان در گرین عگا مجتمع شدند و شب و روز بیاد خدا بودند و خدمت بوحدت عالم انسانی مینمودند و محبت بعموم ادیان میکردند بکلی از تعصب دینی بیزار بودند و بجمیع اقوام مهربان ادیان الهی باید سبب وحدت بین بشر گردد و اسباب الفت و محبت باشد و مروج صلح عمومی گردد انسانرا بکلی از تعصبا بیزار نماید و روح و ریحان بخشد و بعموم بشر مهربانی کند فرق و امتیاز را از میان بردارد چنانکه حضرت بهاءالله خطاب بعالم انسانی میکند که ای نوع انسان همه باریکدارید و برگ یکشاخسار نهایتش اینست که بعضی نفوس جاهلند باید آنانرا تعلیم نمود بعضی مریضند باید آنانرا شفا داد بعضی اطفالند باید آنانرا بالغ کرد و بنهایت درجه مهربان باید بود اینست مسلک اهل بها باری امیدوارم که برادران و خواهرانت جمیعاً محب عالم انسان گردند *

۱۴ _ ای دو نفس مبارک نامه‌های شما رسید دلیل بر آن

بود که تحریری حقیقت نمودید و از اوهام و تقالید نجات یافتید و بدیده خود نظر میکنید نه بدیده دیگران و بگوش خود میشنوید

نه بگوش دیگران و بوجدان خویش کشف حقایق میکنید نه بوجدان دیگران زیرا مقلّد گوید فلان شخصی دیده است و فلان گویی شنیده است و فلان وجدان کشف کرده است یعنی اعتماد بچشم و گوش و وجدان دیگران کند از خود اراده ندارد حال الحمد لله شما قوه اراده ظاهر نمودید و بشمس حقیقت پی بردید ساحت وجدان بپرتو انوار رب الملکوت روشن گشت و براه راست پی بردید و در سبیل ملکوت سلوک مینمائید در جنت ابهی داخل شدید و از اثمار شجره حیات بهره و نصیب میگیرید طوبی لکم و حسن المآب و علیکمما التّحیّة و الثّناء *

۱۵ _ ای منجذبه محبّت الله مکتوبی که هنگام رفتن مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید از مضمون مسرور شدم و امیدوارم که دیده بصیرت چنان بازگردد که حقائق اسرار ملکوت واضح و آشکار شود در بدایت مکتوب کلمه مبارکی مرقوم و آن اینست من مسیحی هستم ای کاش جمیع عالم مسیحی حقیقی بود زیرا مسیحی لفظی بودن آسان ولی مسیحی حقیقی بودن مشکل امروز تقریباً پانصد ملیون نفوس مسیحی هستند اما مسیحی حقیقی نادر و آن نفسی است که انوار مسیح از جمال او باهر و بکمالات ملکوتی ظاهر این امریست عظیم و جامع جمیع فضائل امیدوارم که تو نیز

مسیحی حقیقی گردی حمد کن خدا را که عاقبت بواسطه تعالیم
 الهیه نورانیّت و بصیرت عظمی حاصل گردید و در ایمان و ایقان
 ثابت و پایدار شدی امیدوارم که دیگران نیز چشمی روشن و گوش
 شنوا یابند و بحیات ابدیه فائز گردند تا این نهرها که در مجاری
 متعدّده مختلفه الشّکل جاری راجع بمحیط اعظم شوند یک بحر
 گردند و یکموج زنند و ارتباط و اتّحاد تامّ حاصل نمایند تا وحدت
 حقیقت بقوّه الهیه این اختلاف مجاز را از میان بردارد و اساس
 اصلی اینست اگر این حاصل گردد مسائل سائره بالطّبیعه
 زائل شود ای محترمه تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین
 است که نباید نفوس را توهین نمود و بجهالت نسبت داد که تو
 ندانی و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد
 و در بیان و دلالت بطرز تحرّی حقیقت مکالمه نمود که بیائید مسائلی
 چند در میانست تا تحرّی حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسانست
 مبلّغ نیاید خویش را دانا و دیگرانرا نادان شمرد این فکر
 سبب تکبر گردد و تکبر سبب عدم تأثیر بلکه باید امتیازی در خود
 نبیند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد
 این نوع بیان تأثیر کند و سبب تربیت نفوس شود ای محترمه
 جمیع انبیا بر این مبعوث شدند و حضرت مسیح بجهت این ظاهر
 گشتند و جمال مبارک نیز ندای الهی باین مقصد بلند فرمودند

تا عالم انسانی جهان آسمانی گردد ناسوتی لاهوتی شود
 ظلمانی نورانی گردد شیطانی رحمانی شود و اتحاد و الفت
 و محبت در بین عموم اهل عالم حاصل گردد و وحدت اصلیه رخ
 بگشاید و بنیان اختلاف برافتد و حیات ابدی و موهبت سرمدی
 حاصل گردد ای محترمه در عالم وجود نظر کن اجتماع و الفت
 و اتحاد سبب حیاتست و تفریق و اختلاف سبب ممات چون در
 جمیع کائنات نظر نمائی ملاحظه کنی که هر کائنی از کائنات
 از اجتماع و امتزاج عناصری متعدده تحقق یافته و چون این
 اجتماع عناصر تفریق شود و ائتلاف با اختلاف منقلب گردد آن کائن
 موجود محو و نابود شود ای محترمه در دورهای سابق هر چند
 ائتلاف حاصل گشت ولی بکلی ائتلاف من علی الأرض غیر قابل بود
 زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان قطعات خمسۀ عالم
 ارتباط و اتصال معدوم بلکه درین امم یک قطعه نیز اجتماع و
 تبادل افکار معسور لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطه
 اتحاد و اتصال و تبادل افکار ممتنع و محال اما حال وسائل
 اتصال بسیار و فی الحقیقه قطعات خمسۀ عالم حکم یکقطعه یافته
 و از برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل
 افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر بقسمیکه هر نفسی
 بواسطه نشریات مقتدر بر اطلاع احوال و ادیان و افکار جمیع ملل

و همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و مدن و قری
 محتاج یکدیگر و از برای هیچیک استغنائی از دیگری نه زیرا
 روابط سیاسیه بین کلّ موجود و ارتباط تجارت و صناعت و زراعت
 و معارف در نهایت محکمی مشهود لهذا اتفاق کلّ و اتّحاد عموم
 ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم
 است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انوار عالمی دیگر
 و قوّتی دیگر و نورانیّتی دیگر دارد اینست که ملاحظه مینمائی
 در هر روزی معجزه جدیدی مینماید و عاقبت در انجمن عالم
 شمعهای روشنی برافروزد و مانند بارقه صبح این نورانیّت عظیمه
 آثارش از افق عالم نمودارگشته شمع اوّل وحدت سیاسیست
 و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده و شمع دوّم وحدت آراء در امور
 عظیمه است آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد و شمع سوّم وحدت
 آزادیست آن نیز قطعاً حاصل گردد و شمع چهارم وحدت
 دینیست این اصل اساس است و شاهد این وحدت در انجمن عالم
 بقوّت الهیه جلوه نماید و شمع پنجم وحدت وطن است در این
 قرن این اتّحاد و یگانگی نیز بنهایت قوّت ظاهر شود جمیع ملل
 عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند و شمع ششم وحدت
 جنس است جمیع من علی الأرض مانند جنس واحد شوند و شمع
 هفتم وحدت لسانست یعنی لسانی ایجاد گردد که که عموم خلق

تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند این امور که ذکر شد
 جميعاً قطعاً الحصولست زیرا قوتی ملکوتیه مؤید آن *

۱۶ _ ای یاران نورانی و اماء رحمن چون ظلمات
 نادانی و غفلت از عالم یزدانی و احتجاب از حق جهانرا احاطه
 نمود صبح نورانی طلوع کرد و شعاع ساطع افق شرق را روشن
 نمود پس شمس حقیقت طلوع فرمود و انوار ملکوت بر شرق و غرب
 بتافت آنان که بینا بودند بشارت کبری یافتند و ندای یا طوبی
 یا طوبی بلند نمودند و مشاهده حقائق اشیا کردند و باسرار
 ملکوت پی بردند از اوهام و شبهات رستند نور حقیقت مشاهده
 کردند و از جام محبت الله سرمست گشتند که بکلی خود و جهانرا
 فراموش نمودند رقص کنان در نهایت فرح و طرب بمشهد فدا
 شتافتند و در قربانگاه عشق جان و سر بباختند ولی کوران از این
 ولوله حیران گشتند و سرگردان شدند و فریاد این النور زدند
 و گفتند ما نوری مشاهده ننمائیم و آفتابی طالع نبینیم این
 اوهامست حقیقتی ندارد خفاش صفت بظلمات تحت الأرض
 شتافتند و بخیال خویش راحت و آسایشی یافتند ولی بدایت
 طلوع است قوت حرارت شمس حقیقت هنوز تأثیر تام نبخشیده
 چون بوسط سماء رسد حرارت چنان نفوذ کند که حشرات را نیز

در زیر زمین بحرکت آرد هر چند مشاهده نور نمایند ولی نفوذ
 حرارت کلّ را بجنبش و حرکت آرد پس ای یاران الهی شکر کنید
 که در یوم اشراق توجّه بنیر آفاق نمودید و مشاهده انوار کردید
 از نور حقیقت نصیب بردید و از فیوضات ابدیه بهره گرفتید و بشکرانه
 این موهبت دمی نیاسائید و ساکن و صامت مباشید بشارت
 ملکوت را بگوشها برسانید و کلمه الله را منتشر نمائید و نصایح و
 وصایای الهی مجری دارید یعنی بحرکت و آدابی قیام کنید که
 جسم عالم را جان بخشید و طفل صغیر امکانرا بمقام رشد و بلوغ
 رسانید تا توانید در هر محفلی شمع محبّت برافروزید و هر دلی
 را بنهایت رأفت ممنون و مسرور نمائید بیگانگانرا مانند
 خویش بنوازید و اغیار را بمثابه یار وفادار مهربان گردید
 اگر نفسی جنگ جوید شما آشتی طلبد و اگر کسی ضربتی بر
 جگرگاه زند شما مرهم بر زخم او بنهید شماتت کند محبّت
 نمائید ملامت کند ستایش فرمائید سمّ قاتل دهد شهد فائق
 بخشید بهلاکت اندازد شفای ابدی دهید درد گردد درمان
 بشوید خار شود گل و ریحان گردید شاید بسبب این رفتار و گفتار
 اینجهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم خاکی آسمانی شود و
 این زندان شیطانی ایوان رحمانی گردد جنگ و جدال بر افتد و محبّت
 و وفا در قطب عالم خیمه افرازد اینست نتایج وصایا و نصائح الهی و

خلاصه تعالیم دور بهائی *

۱۷ _ اَيُّهَا الْمُخْتَارُونَ فِي مَلَكُوتِ الْأَبْهَى شُكْرُكُمْ رَبَّ الْجُنُودِ
 را که از آسمان غیب راکباً علی السَّحَابِ نزول بعالم ملک فرمود
 و از پرتو شمس حقیقت شرق و غرب روشن گشت و ندای ملکوت بلند شد
 و منادیان ملکوت بآهنگ ملأ اعلی بشارت ظهور دادند و عالم
 وجود باهتزاز آمد و جمیع خلق چنانکه حضرت مسیح میفرماید
 در خواب بودند یعنی یوم ظهور و نزول ربّ الجنود در خواب
 غفلت غرق بودند چنانکه در انجیل میفرماید که معجیء من مانند
 آن است که دزد در خانه است و صاحب خانه خبر ندارد شماها
 را از میان خلق انتخاب فرمود و دیدها بنور هدی باز شد و گوشها
 بآهنگ ملأ اعلی همراه گشت دلها زنده شد و جانها حیات جدید
 یافت و از موهبت کبری بهره و نصیب گرفت شکر کنید خدا را که دست
 موهبت کبری چنین تاج مرصّعی بر فرق شما نهاد که جواهر زواهرش
 الی الأبد بر قرون و اعصار میتابد بشکرانه این هدایت کبری همّت
 را بلند کنید و مقصد را ارجمند بقوّت ایمان بموجب تعالیم الهی
 رفتار نمائید و اعمال را تطبیق بأحكام الهی فرمائید کلمات
 مکنونه تلاوت کنید و بمضمون دَقّت کنید و بموجب آن عمل نمائید
 الواح طرازات و کلمات و تجلّیات و اشراقات و بشارات را بامعان

نظر بخوانید و بموجب تعالیم الهیه قیام نمائید تا آنکه هریک
 شمعی روشن گردید و شاهد انجمن شوید و مانند گل گلشن
 رائحه طیبیه منتشر نمائید چون بحر پر جوش و خروش شوید و چون
 ابر فیض آسمانی مبذول دارید باهنگ ملکوت ابهی دمساز
 گردید و آتش جنگ بنشانید و علم صلح بلند نمائید وحدت عالم
 انسانی ترویج دهید و دین را وسیله محبت و مودت بجمیع بشر
 شمردید و جمیع خلق را اغنام الهی دانید و خدا را شبان مهربان
 شناسید که جمیع اغنام را می پرورد و در چمن و مرغزار رحمت خویش
 میچراند و از چشمه حیات مینوشاند اینست سیاست الهی
 اینست موهبت رحمانی اینست وحدت عالم انسانی که از جمله
 تعالیم الهی است باری ابواب موهبت مفتوح است و آیات
 الهی مشروح نور حقیقت تابانست و الطاف بی پایان وقت را
 غنیمت شمردید بجان بکوشید و بخروشید تا اینجهان ظلمانی
 نورانی گردد و این عالم تنگ و تاریک گشایش یابد و این گلخن
 فانی آئینه گلشن باقی شود و اینعالم جسمانی بهره و نصیب
 از فیوضات رحمانی یابد بنیاد عناد بر افتد و اساس بیگانگی
 ویران گردد و بنیان یگانگی مرتفع شود تا شجره مبارکه بر شرق
 و غرب سایه افکند و در قطب امکان خیمه وحدت عالم انسانی
 افراشته شود و علم محبت و الفت در جمیع آفاق موج زند

و موج دریای حقیقت اوج گیرد جهان سراسر جنت ابهی شود
و گل و ریحان موهبت کبری برویاند این است وصایای عبدالبهاء
از الطاف ربّ الجنود امیدوارم که نورانیّت و روحانیّت بشر گردید
و قلوب خلق را ارتباط محبّت بخشید مردگان قبور نفس و هوی را
بقوّة کلمه الله زنده کنید و کوران بی بصیرت را بأنوار شمس
حقیقت بینا نمائید و علیلان روحانیرا شفای رحمانی بخشید
از الطاف و عنایات حضرت مقصود چنین امیدوارم و همیشه
بذکر و فکر شما مشغولم و بر ربّ الملکوت مناجات مینمایم و گریه
و زاری مینمایم تا جمیع این مواهب را مبدول فرماید و قلوب را
مشروح فرماید و روح را وجد و طرب دهد و جذب و وله بخشد
و علیکم البهاء الأبهی

ای پروردگار مهربان این نفوس ندای ملکوت شنیدند و انوار
شمس حقیقت دیدند و در فضای جانفزای محبّت پریدند و
عاشقان روی تواند و منجذبان خوی تو و آرزومند کوی تو و
متوجّه بسوی تو و تشنه جوی تو و مشغول بگفتگوی تو توئی
دهنده و بخشنده و مهربان *

۱۸_ ای صاحب دل بینا هر چند بصر جسمانی مفقود
ولی الحمد لله بصیرت قلب موجود دل بیناست و روح شنوا

این دیده تن معرض هزار امراض و عاقبت یقیناً نابینا گردد
 لهذا اهمیتی ندارد ولی دیده دل روشن و کشف ملکوت
 الهی نماید و الی الأبد باقی و پایدار پس شکر کن خدا را که
 دیده دلت روشن و گوش هوش شنوا محافلی که آراسته‌اید و در
 آن احساسات آسمانی مینمائید و ادراک حقایق و معانی میکنید
 آن محفل مانند فضای آسمانست و آن نفوس مانند نجوم ساطع
 که بنور هدایت روشنند فرخنده نفسی که در این عصر نورانی
 اقتباس تعالیم آسمانی کند و خجسته قلبی که از محبة الله
 اهتزاز و انجذاب یابد *

۱۹ _ الحمد لله الذی اشرق بنوره الأرض والسماء واهتزت
 بنفحاته ریاض التقدیس المؤتقة فی قلوب الأصفیاء و سطع نوره
 و تغبغ فی وجه السماء فظهرت و لمعت و اشرقت و لاحت
 انجم نورانیه فی الأفق الأعلى و استفاضت و استشرقت من
 فیوضات ملکوت الأبهی ثم افاضت علی خطّة الغبراء فكانت
 نجوم الهدی و الحمد لله الذی جعل هذا العصر المجید
 و القرن الجدید معرضاً لظهور حقائق الأشياء بما فاض غمام
 الجود و ظهر مواهب الربّ الودود و استضاء الغیب و الشهود
 و ظهر الموعود و لاح جمال المعبود و الصلوة و السلام و التّحیة

و الثناء على الحقيقة الجامعة والكلمة التامة والكتاب المبين
و النور المشرق من العليين الهادي للأمم المنور للعالم ففاض
طمطام فيضه على الوجود وقذف امواجه درارياً نوراً على ساحل
الشهود فحصحص الحق وزهق الباطل وظهر النور وشاع
السرور والحبور فتقدست بها النفوس وتنزهت بها الأرواح و
انشرحت بها الصدور وصفت بها القلوب ولطف بها الأفئدة و
طابت بها الضمائر وطهرت بها السرائر حتى تحقق يوم النشور
واحاط الطاف ربك الغفور والتحيّة والثناء على تلك النجوم
النورانية الساطعة اللامعة في فلك العلى كواكب منطقة بروج
ملكوت الأبهى وعليهم البهاء وبعد ايها الرجل الكريم
والمستنبئ من النبأ العظيم قم على خدمة امر الله بقوة نافذة
من ملكوت الأبهى ونفثات من روح الملاء الأعلى ولا تحزن بما
ينطقون المرجفون من كتبة الجرائد والفريسيون في حقّ
البهاء تذكر أيام المسيح وما اصابه من القوم وما اصاب
الحواريين من المحن والآلام فانتم احبة جمال الأبهى فلا بدّ
تقعون لحبه تحت ملام القوم ويصيبكم ما اصابهم في القرون
الأولى ثمّ تتلأأ وجوه المختارين بانوار ملكوت الله على ممرّ
القرون والأعصار بل تعاقب الأدهار والمنكرون في خسران مبين
كما قال سيّد المسيح سيعذبونكم القوم لأسمى فذكرهم بهذا

وقل لهم انّ المسيح مع وجهه الصّيح وجماله المليح قاموا عليه
 الفريسيّون وقالوا أنّه المسيح وليس بمسيح لأنّه ادّعى الألوهيّة
 العظمى والرّبويّة الكبرى وقال انا ابن الله وانّ الأب ظاهر
 باهر بجميع شئونه وكمالاته فى حقيقة ابنه الوحيد وربيه المجيد
 وقالوا هذا كفر وافتراء على الله بنصوص قاطعة واضحة فى العهد
 القديم فبناء على ذلك افتوا بسفك دمه وعلّقوه على الصّليب وكان
 ينادى يا ربّى الحبيب الى متى تتركنى بين يدي هؤلاء ارفعنى
 اليك واجرنى فى جوارك واسكننى عند عرش عظمتك انك انت
 المجيب وانك انت الرّحمن الرّحيم اى ربّ ضاق علىّ رحيب
 الغبراء والصّليب حبيبى حباً بجمالك وانجذاباً الى ملكوتك
 واشتعالاً بالنّار الموقدة فى صدرى الملتهبة بنفحات قدسك
 ربّ ايدنى على الصّعود ووفّقنى على الورود والوفود على عتبة
 قدسك يا ربّى الودود انك انت الرّحمن ذو الفضل والجود وانك
 انت الكريم وانك انت الرّحيم وانك انت العليم لا اله الا انت
 المقتدر القدير ولم يجتسر الفريسيّون على هذا البهتان العظيم
 والذّنب الجسيم الا لجهلهم حقيقه الأسرار وعدم مشاهدتهم
 للأنوار وملاحظه الآثار و الا صدّقوا بكلماته وشاهدوا آياته
 وعرفوا بيّناته واستظلّوا فى ظلّ راياته واطلعوا باشاراته وفرحوا
 من بشاراته ثمّ اعلم انّ الحقيقة الرّحمانية التى تعبّر بغيب

الغيوب ومجهول النعت والمنقطع الوجدانى قد تقدّس عن كلّ ذكر
و بيان وإشارة ونعت وثناء ومن حيث هي هي عجزت العقول عن
ادراكها وتاهت النفوس في تيه عرفانها لا تدركه الأبصار وهو
يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير ولكن اذا نظرت الى حقائق
الأشياء وهويّة الكائنات تنظر آثار رحمة ربك في كلّ الأشياء
وسطوع انوار اسمائه وصفاته في حيز الوجود بشهود لا ينكره الا
كلّ جهول وعنود حيث ترى انّ الكون منشور ناطق باسرار
المكنونة المصونة في اللوح المحفوظ وما من ذرّة من الدّرات او
كائنة من الكائنات الا ناطقة بذكره حاكية عن اسمائه وصفاته
منبئة عن عزّة كبريائه مدلّة على وحدانيّته ورحمانيّته ولا ينكر
هذا كلّ من له سمع او بصر او عقل سليم واذ انظرت الى الكائنات
بأسرها حتّى الدّرات ترى انّ اشعة شمس الحقيقة ساطعة
عليها ظاهرة فيها تحكى عن انوارها واسرارها وسطوع
شعاعها فانظر الى الأشجار والى الأثمار والى الأزهار حتّى
الأحجار اما ترى انوار الشّمس ساطعة عليها وظاهرة فيها و
منبئة عنها ولكن اذا عطف النّظر وحوّلت البصر الى مرآة
صافية نورانيّة ومجالى لطيفة ربّانيّة ترى انّ الشّمس ظاهرة
فيها بشعاعها وحرارتها وقرصها وصنوبرها ولكنّ الاشياء انّما
لها نصيب من نورها وتدلّ عليها واما الحقيقة الكلّيّة النّورانيّة

والمراة الصّافية الّتى تحكى بتمامها عن شئون مجليّها وتنطبق
آثارها على آثار الشّمس الظّاهرة فيها فهى الحقيقة الكلّية
الإنسانية والكينونة الرّحمانية والذّاتية الصّمدانية قل ادعوا
الله او ادعوا الرّحمن ايّا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى هذا
معنى قول المسيح الأب فى الأبن فىا هل ترى اذا قالت المراة
الصّافية أنّ الشّمس ظاهرة فىّ بجميع شئونها وصفاتها وآثارها
هل يكذب فى قولها او ينكر فى بيانها لا والذى خلقها
وانشئها وابدعها وجعلها حقيقة منطبقة لشئون مجليّها
فسبحان من ابدعها وسبحان من انشئها وسبحان من اظهرها
فهذا قول المسيح الذى تفوّه به واعترضوا به عليه حيث قال
انّ الأبن فى الأب والأب فى الأبن فاعلم ذلك واطّلع بأسرار ربّك
وأما هؤلاء المنكرون فى حجاب من الحقّ فلا يرون ولا يسمعون
ولا يفقهون ذرهم فى خوضهم يلعبون ودعهم فى كلّ وادٍ يهيمون
اولئك كالأنعام حيث لا يفرّقون بين اللّؤلؤ والخزف والا انّهم
لفى معزل من اسرار ربّك الرّحمن الرّحيم وانّك انت استبشر
بهذه البشارة الكبرى وقم على اعلاء كلمة الله ونشر نفحات الله
فى تلك الأقطار الشّاسعة الأرجاء واعلم انّ ربّك يؤيّدك بقييل
من الملائكة الأعلّى وجنود من ملكوت الأبهى تترى وتصول على
جنود الجهل والعمى سترى انّ الأفق الأعلّى انتشرت منه

بارقة الصّباح واحاطت على الآفاق ومحقت الظّلماء وزالت
 اللّيلة اللّيلاء ولاحت الغرة الغراء واسفرت البيضاء ساطعة
 الفجر على الأنحاء يومئذ يفرح المؤمنون وينجذب الثّابتون ويفرّ
 المرجفون وينعدم المتزلزلون انعدام الظّلام عند تلتلاً الأنوار
 فى الأسحار و عليك التّحيّة والثناء
 الهى الهى هذا عبدك النّورانىّ ورقيقك الرّحمانىّ قد اقبل
 اليك و وفد عليك و وجهه وجهه اليك و اقرّ بوحدانيّتك و اعترف
 بفردانيّتك و نادى باسمك بين الأمم و هدى القوم الى معين
 رحمانيتك يا ربّى الأكرم و سقى الطّالبيين كأس الهدى الطّافحة
 بصهباء موهبتك الكبرى ربّ ايّده فى جميع الشّئون و علّمه سرّ
 المصون و انثر عليه لؤلؤك المكنون و اجعله علماً يتموّج باريّاح
 تأييدك على اعلى القصور و عيناً نابعة بالماء الطّهور و نور القلوب
 بضياء سراج ينشر النّور و يظهر حقائق الأشياء لاهل الفضل
 و الجود بين خلقك يا ربّى الغفور اّك انت المقتدر القادر المهيمن
 العزيز الكريم و اّك انت الرّبّ الرّحيم *

٢٠ _ چون حضرة مسيح در بيست قرن پيش ظاهر شد
 با وجود آنکه يهود در نهايت انتظار ظهور آنحضرت بودند و هر
 روز دعا ميکردند که خدايا ظهور مسيح را تعجيل نما و گريه

میکردند لکن بعد از طلوع آن شمس حقیقت انکار کردند و بنهایت عداوت برخواستند و عاقبت آن روح الهی و کلمه الله را بصلیب زدند و نام شریفش را بعل زبول استغفر الله یعنی شیطان نهادند چنانکه نصّ انجیل است و سبب این بود که میگفتند که ظهور مسیح بنصّ واضح تورات مشروط بعلاماتی و تا این علامات ظاهر نشود هر کس ادّعی مسیحی کند کاذبست و آن علامات اینست که آن مسیح باید از محلی غیر معلوم بیاید و ما خانه او را در ناصره جمیع میدانیم و آیا از ناصره شخص صالحی ظاهر خواهد شد علامت ثانی اینست که عصای او باید از حدید باشد یعنی با شمشیر باید چوپانی کند حال این مسیح عصای چوبی نیز در دست ندارد و من جمله شروط و علامت اینست که باید بر سریر داود بنشیند سلطنت داودی تشکیل نماید حال سریر داود سهل است حتی حصیر ندارد و من جمله شروط ترویج جمیع احکام توراتست حال بکلی احکام تورات را نسخ کرده حتی سبت را شکسته و حال آنکه نصّ توراتست که اگر نفسی ادّعی نبوت کند و معجزات نیز ظاهر کند و سبت را بشکند او را بکشید و من جمله شروط اینست که در زمان سلطنت او عدالت بدرجهئی رسد که عدل و حق از عالم انسان بعالم حیوان سرایت نماید مار و موش با هم در یک حفره مأوی نماید و باز و کبک در یک

آشیانه لانه کند و شیر و آهو در یک چراگاه بچرند و گرگ و میش
از یک چشمه بنوشند حال ظلم و عدوان در زمان او بدرجه ئی
رسیده که خود او را بصلیب زنند و از جمله شروط اینست که
در زمان مسیح باید یهود سرفراز گردند و غالب بر جمیع امم عالم
شوند حال یهود در کمال ذلت اسیر و ذلیل دولت روماند
پس چگونه این مسیح موعود توراست چنین اعتراض بر آن شمس
حقیقت مینمودند و حال آنکه آن روح الهی موعود تورات بود
ولی چون یهود معنی این علامات و شروط را نفهمیدند کلمه الله
را بصلیب زدند اما بهائیان گویند جمیع این علامات بتمامه
در ظهور حضرت مسیح تحقق یافت ولی یهود حقیقت این علامات
که بعنوان رمز در تورات بیان شده نفهمیدند لهذا روح الله
را انکار نمودند و بدار زدند مثلاً از جمله شروط سلطنت است
گویند سلطنت حضرت مسیح سلطنت آسمانی بود الهی بود
ابدی بود نه سلطنت ناپلیونی که باندک زمانی زایل شد و قریب
دو هزار سال است که این سلطنت حضرت مسیح تأسیس شده
والی الآن باقی و برقرار والی الأبد آن ذات مقدس بر این سریر
ابدی مستقر و همچنین سائر علامت کل ظاهر شده ولی یهود
نفهمیدند و قریب دو هزار سال است که حضرت مسیح با جلوه ئی
الهی ظاهر شده اند و هنوز یهود منتظر ظهور مسیحند و خود را

حقّ و مسیح را باطل میدانند *

۲۱ _ ای حقیقت جوشخص محترم نامه ئی که بتاریخ ۴
 اپریل ۱۹۲۱ بود رسید و بکمال محبّت قرائت گردید اما
 وجود الوهیت بدلائل عقلیه ثابت است ولی حقیقت الوهیت
 ممتنع الادراک است زیرا چون بنظر دقیق نظر فرمائی هیچ مرتبه
 دانیه ادراک مرتبه عالیّه ننماید مثلاً عالم جماد که مرتبه دانیه
 است ممتنع است که عالم نبات ادراک تواند بکلی این ادراک
 ممتنع و محال است و همچنین عالم نبات هر چه ترقی نماید از
 عالم حیوان خبر ندارد بلکه ادراک مستحیل است چه که رتبه
 حیوان فوق رتبه نبات است این شجر تصوّر سمع و بصر نتواند
 و عالم حیوان هر چه ترقی نماید تصوّر حقیقت عقل که کاشف
 حقیقت اشیاء است و مدرک حقایق غیر مرئیّه تصوّر نتواند زیرا
 مرتبه انسان بالنسبه بحیوان مرتبه عالیّه است و حال آنکه این
 کائنات تماماً در حیّز حدوثند ولی تفاوت مراتب مانع از ادراک است
 هیچ مرتبه ادنی ادراک مرتبه اعلی نتواند بلکه مستحیل است
 ولی مرتبه اعلی ادراک مرتبه ادنی کند مثلاً حیوان ادراک مرتبه
 نبات و جماد کند انسان ادراک مرتبه حیوان و نبات و جماد نماید
 ولی جماد مستحیل است که ادراک عوالم انسانی کند این

حقایق در حیز حدوث است با وجود این هیچ مرتبه ادنی مرتبه
اعلی را ادراک نتواند و مستحیل است پس چگونه میشود که حقیقت
حادثه یعنی انسان ادراک حقیقت الوهیت کند که حقیقت قدیمه
است تفاوت مراتب بین انسان و حقیقت الوهیت صد هزار مرتبه
اعظم از تفاوت بین نبات و حیوانست و آنچه انسان تصور کند
صور موهومه انسان است و محاط است محیط نیست یعنی
انسان بر آن صور موهومه محیط است و حال آنکه حقیقت الوهیت
محاط نگردد بلکه بجمیع کائنات محیط است و کائنات محاط
و حقیقت الوهیتی که انسان تصور مینماید آن وجود ذهنی دارد
نه وجود حقیقی اما انسان هم وجود ذهنی دارد و هم وجود
حقیقی پس انسان اعظم از آن حقیقت موهومه است که بتصور
آید طیر ترابی نهایتش اینست مقداری از این بعد نامتناهی
را پرواز تواند ولی وصول باوج آفتاب مستحیل است ولکن
باید ادله عقلیه یا الهامیه بوجود الوهیت اقامه نمود یعنی بقدر ادراک انسانی .
این واضح است که جمیع کائنات مرتبط بیکدیگر است ارتباط
تام مثل اعضای هیکل انسانی چگونه اعضاء و اجزاء هیکل
انسانی بیکدیگر مرتبط است همین قسم اعضای این کون
نامتناهی جمیع بیکدیگر مرتبط است مثلاً پا و قدم مرتبط

بسمع و بصر است باید چشم ببیند تا پا قدم بر دارد باید سمع بشنود تا بصر دقت نماید هر جزئی که از اجزاء انسانی ناقص باشد در سائر اجزاء فتور و قصور حاصل گردد دماغ مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجمیع اعضاء است و همچنین سایر اعضاء و هریک از این اعضاء وظیفه ئی دارد آنقوه عاقله خواه قدیم گوئیم خواه حادث مدیر و مدبر جمیع اعضاء انسان است تا هریک از اعضاء بنهایت انتظام وظیفه خود مجری نماید اما اگر در آنقوه عقلیه خللی باشد جمیع اعضاء از اجرای وظائف اصلی خود باز ماند و در هیکل انسانی و تصرفات اعضاء خلل عارض شود و نتیجه نبخشد و همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید لابد قوه کلیه موجود است که محیط است و مدیر و مدبر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدیر و مدبر نبود عالم کون مختل بود و نظیر مجنون میبود مادام ملاحظه مینمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظامست و هریک از اجزاء در نهایت اتقان وظائف خود را مجری میدارد که ابداً خللی نیست واضح و مشهود میگردد که یک قوه کلیه موجود که مدبر و مدیر این کون نامتناهی است هر عاقلی این را ادراک مینماید و دیگر آنکه هر چند جمیع کائنات نشو و نما مینماید ولی در تحت

مؤثرات خارجه‌اند مثلاً آفتاب حرارت می‌بخشد باران می‌پروراند
 نسیم حیات می‌بخشد تا انسان نشو و نما نماید پس معلوم شد که
 هیکل انسانی در تحت مؤثرات خارجی است بدون آن مؤثرات
 نشو و نما ننماید آن مؤثرات خارجه نیز در تحت مؤثرات دیگری
 است مثلاً نشو و نما وجود انسانی منوط بوجود آبست و آب منوط
 بوجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابر منوط بوجود آفتاب
 تا بر و بحر تبخّر نماید و از تبخّر ابر حاصل شود اینها هر یک هم
 مؤثرند و هم متأثر پس لابد منتهی بمؤثری میشود که از کائن
 دیگر متأثر نیست و تسلسل منقطع میگردد ولی حقیقت آن کائن
 مجهول و لکن آثارش واضح و مشهود .

و از این گذشته جمیع کائنات موجوده محدود و نفس محدودیت
 این کائنات دلیل بر حقیقت نامحدود چه که وجود محدود دالّ
 بر وجود نامحدود است .

باری از این قبیل ادله بسیار که دلالت بر آن حقیقت کلیّه دارد
 و آن حقیقت کلیّه چون حقیقت قدیمه است منزّه و مقدّس از شئون
 و احوال حادثاتست چه که هر حقیقتی که معرض شئون و حادثات
 باشد آن قدیم نیست حادث است

پس بدان این الوهیتی که سائر طوائف و ملل تصوّر مینمایند در تحت
 تصوّر است نه فوق تصوّر و حال آنکه حقیقت الوهیت فوق تصوّر است .

اما مظاهر مقدسه الهیه مظهر جلوه کمالات و آثار آن حقیقت
 قدیمه مقدسه اند و این فیض ابدی لاهوتی حیات ابدیه
 عالم انسانیت مثلاً شمس حقیقت در افقی است عالی که هیچکس
 وصول نتواند جمیع عقول و افکار قاصر است و او مقدس و منزّه از
 ادراک کلّ و لکن مظاهر مقدسه الهیه بمنزله مرایای صافیه
 نورانیّه اند که استفاضه از شمس حقیقت میکنند و افاضه بر سائر خلق
 مینمایند و شمس بکمال و جلالش در این آئینه نورانی ظاهر و باهر
 اینست اگر آفتاب موجود در آئینه بگوید من شمس صادق است
 و اگر بگوید نیستم صادق است اگر شمس باتمام جلال و جمال و
 کمالش در این آئینه صافیه ظاهر و باهر باشد تنزل از عالم بالا و سمو
 مقام خود ننموده و در این آئینه حلول ننموده بلکه لم یزل
 همیشه در علو تنزیه و تقدیس خود بوده و خواهد بود و جمیع
 کائنات ارضیه باید مستفیض از آفتاب باشد زیرا وجودش منوط
 و مشروط بحرارت و ضیاء آفتاب و اگر از آفتاب محروم ماند
 محو و نابود گردد این معیت الهیه است که در کتب مقدسه
 مذکور است انسان باید با خدا باشد پس معلوم شد که حقیقت
 الوهیت ظهورش بکمالاتست و آفتاب و کمالاتش در آئینه شیء
 مرئی است و وجود مصرّح از فیوضات الهیه امیدوارم که نظر
 بینا یابی و گوش شنوا و پردها از پیش چشم برخیزد *

۲۲ _ ای متوجّه الی الله چشم از جمیع ما سوی بر بند
و بملکوت ابهی برگشا آنچه خواهی از او خواه و آنچه طلبی
از او طلب بنظری صد هزار حاجات روا نماید و بالتفاتی
صد هزار درد بیدرمان دوا کند بانعطافی زخمها را مرهم نهد
و بنگاهی دلها را از قید غم برهاند آنچه کند او کند ما چه
توانیم کرد یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است پس سر تسلیم نه
و توکل بر ربّ رحیم به *

۲۳ _ ای طالب حقیقت نامه که بتاریخ سیزدهم
دیسمبر ۱۹۲۰ مرقوم نموده بودی رسید ادیان الهیه از یوم
آدم الی الآن پیایی ظاهر شده و هریک آنچه باید و شاید مجری
داشته خلق را زنده نموده و نورانیّت بخشیده و تربیت کرده
تا از ظلمات عالم طبیعت نجات یافتند بنورانیّت ملکوت رسیدند
ولی هر دینی و هر شریعتی که ظاهر شد مدّتی از قرون کافل
سعادت عالم انسانی بود و شجر پرثمر بود ولی بعد از مرور قرون
و اعصار چون قدیم شد بی اثر و ثمر ماند لهذا دو باره تجدید شد
دین الهی یکیست ولی تجدّد لازم مثلاً حضرت موسی مبعوث
شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطه شریعت موسی
از جهل نجات یافته بنور رسیدند و از ذلّت خلاص گشته عزّت

ابدیّه یافتند ولی بعد از مدّتی مدیده آن انوار غروب کرد و آن
 نورانیّت نماند روز شب شد و چون تاریکی اشتداد یافت کوکب
 ساطع حضرت مسیح اشراق نمود دوباره جهان روشن شد
 مقصد اینست دین الله یکی است که مربّی عالم انسانیست و لکن
 تجدّد لازم درختی را چون بنشانی روز بروز نشو و نما نماید
 و برگ و شکوفه کند و میوه تربار آرد لکن بعد از مدّت مدید کهن
 گردد از ثمر باز ماند لهذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را
 گرفته در زمین پاک میکارد دوباره شجر اوّل ظاهر میشود .
 دقّت نمائید در عالم وجود هر چیز را تجدّد لازم نظر بعالم
 جسمانی نمائید که حال جهان تجدّد یافته افکار تجدّد یافته
 عادات تجدّد یافته علوم و فنون تجدّد یافته مشروعات و اکتشافات
 تجدّد یافته ادراکات تجدّد یافته پس چگونه میشود که امر
 عظیم دینی که کافل ترقّیات فوق العاده عالم انسانیست و سبب
 حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیّت دو جهانی
 بی تجدّد ماند این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است
 و دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست دیانت عبارت از تعالیم
 الهیست که محیی عالم انسانیست و سبب تربیت افکار عالی
 و تحسین اخلاق و ترویج مبادی عزّت ابدیّه عالم انسانیست
 ملاحظه کن که این هیجان افکار و شعله نار حرب و بغض و

عدوان بین ملل و ظلم و تعدی بیکدیگر که بکلی آسایش عالم انسانی را زایل نموده جز بماء تعالیم الهی خاموش گردد البته نگردد این واضح و آشکار است یک قوه ماوراء الطبیعه لازم که این ظلمت را بنور تبدیل نماید و این عداوت و بغضا و جنگ و جدال را بالفت و محبت بین عموم بشر مبدل نماید این قوه نفثات روح القدس است و نفوذ کلمه الله *

۲۴ _ ای جوان رحمانی شکر کن خدا را که بملکوت نورانی راه یافتی و پرده اوهام دریدی و بحقیقت اسرار اطلاع یافتی این خلق جمیعاً خداوندی را در عالم افکار تصوّر نمایند و آن تصوّر خود را پرستند و حال آنکه آن تصوّر محاط است و عقل انسان محیط البته محیط اعظم از محاط است زیرا تصوّر فرع است و عقل اصل البته اصل از فرع اعظم است پس ملاحظه کن جمیع ملل و امم پرستش فکر خویش نمایند و در عقل خود خداوندی خلق کنند و او را خالق کلّ شیء دانند و حال آنکه این تصوّر اوهامست پس جمیع خلق ساجد و عابد و همند اما آن حقیقت ذات احدیت و غیب الغیوب مقدّس از تصوّر و افکار است وجدان بآن نرسد در حوصله هر حقیقت حادثه آن حقیقت قدیمه نگنجد آن عالم دیگر است از آن خبری نیست وصول ممکن نه حصول

ممتنع و محال همین قدر وجودش محقق و مثبت و لکن کیفیت
 مجهول جمیع فلاسفه و حکما دانستند که هست ولی در معرفت
 هستی او حیران گشتند و عاقبت مأیوس شدند و بکمال یأس از اینعالم
 رفتند زیرا ادراک شئون و اسرار آن حقیقه الحقائق و سرّ الأسرار
 قوه دیگر خواهد و حواسی دیگر شاید آن قوه و حواس فوق طوق
 بشر است لهذا خبر نیافتند مثلاً اگر در انسان قوه سمع و قوه ذوق
 و قوه شم و قوه لمس باشد اما قوه باصره مفقود از برای آنشخص
 مشاهده اشیا ممتنع و محال زیرا بسمع و ذوق و شم و لمس نتوان
 مشاهده کرد بناء علیه باین قواء و حواس موجوده در عالم بشر
 ادراک آنحقیقت غیب و منزّه و مقدّس از شوائب ریب مستحیل
 و محال قوای دیگر باید و حواس دیگر شاید اگر آن قوا و حواس
 میسر شود خبر گرفتن ممکن و الا فلا *

۲۵ _ ای امة الله در تواریخ شرقیه مذکور است که سقراط
 بفلسطین و سوریه سفر کرد و در آنجا بعضی مسائل الهیه از علمای
 الهی اقتباس نمود و چون مراجعت بیونان کرد دو عقیده تأسیس
 نمود یکی وحدانیّت الهیه و دیگری بقای ارواح بعد از انفکاک
 از اجسام و این سبب هیجان اهل یونان شد زیرا مخالف
 اعتقاد ایشان بود و عاقبت او را سم دادند و کشتند و این

صحیح است زیرا یونانیان معتقد به آلهه بسیار بودند و سقراط وحدانیت الهیه را ثابت کرد و این واضحست که مخالف اعتقاد یونانیان بود و مؤسس وحدت الهی حضرت ابراهیم بود که مسلسل این اعتقاد در بنی اسرائیل شیوع داشت حتی در زمان سقراط اما در تاریخ یهود نیست بسیار چیزها در تاریخ یهود نیست وقایع حضرت مسیح بتمامها در تاریخ یوسفیوس یهودی نیست و حال آنکه تاریخ زمان مسیح را نوشته است پس وقایع زمان مسیح را از اینکه در تاریخ یوسفیوس نیست نمیشود انکار کرد و همچنین در تاریخ شرق مذکور است که بقراط در مدینه سور مدتی بود و سوریکی از شهرهای سوریه است *

۲۶ _ ای طالب ملکوت الله نامه شما رسید و مضمون معلوم گردید مظاهر مقدسه الهیه دو مقام دارند یک مقام جسمانی و یک مقام روحانی بعبارة اخری یک مقام بشریت و یک مقام حقیقت رحمانیت اگر امتحان واقع آن بر مقام بشریت واقع نه بر حقیقت نورانیه و این امتحان نیز بحسب انظار ناس است یعنی چنین مینماید که بشریت مظاهر مقدسه بظاهر بامتحان افتادند و چون ثبوت و استقامت در نهایت قوت و قدرت ظاهر شود سائرین تعلیم گیرند و متنبه شوند که در مورد

امتحان چگونه ثبوت و استقامت بنمایند زیرا معلّم آسمانی باید
بقول و عمل هر دو تعلیم دهد و منهج قویم و صراط مستقیم بنماید
و اما مقام من عبدالبهاست مظهر عبودیت در درگاه جمال ابهی *

٢٧ _ انّ الظهورات فى الأدوار السابقة كان لكل واحد

منهم شأن فى الوجود ورتبة فى نشأة الإنسان واما ظهور الأسم

الأعظم روحى لأحبائه الفدا كان عبارة عن الرشد والبلوغ

فى الحقيقة الأنسانیه فى عالم الوجود فالشمس معدن الضیاء

و منبع الحرارة و مركز الأنوار جامعة لكل الكمالات التى ظهرت

من سائر الكواكب المشرقة على الآفاق اجتهدى حتى يكون

لك الحظ الأوفر والسهم العظيم من هذا النور المبین الحق

اقول لك اذا بلغت ذلك المقام تنظرى اعناق المقدّسين

خاضعة خاشعة فى ذلك المقام عجلى بالحیات قبل الممات

و الربیع قبل الخریف و الشفاء قبل الأمراض حتى تكونى طيبة

روحانیة تشفى كل العلل و الأمراض بنفثات الروح فى هذا

القرن المحمود و العصر المشهود *

٢٨ _ ای ورقه شجره حیات شجره حیات که در کتاب

مقدّس مذکور حضرت بهاء الله است و بنات ملکوت اوراق آنشجره مبارکه پس تو شکر کن خدا را که منسوب باین شجره گشتی و در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و لطافتی ابواب ملکوت مفتوح و هر نفس مقبلی بر مائده آسمانی حاضر و از آن اطعمه روحانی بهره و نصیب گیرد الحمد لله تو بر این مائده حاضر و از نعمت آسمانی بهره و نصیب داری و بخدمت ملکوت مشغولی و بنفحات جنت ابھی مألوف تا توانی بهدایت ناس پرداز و از نانی که از آسمان نازل تناول نما اینست که حضرت مسیح میفرماید انا خبز الذی نزل من السماء من اکل من هذا الخبز لن یموت ابداً *

۲۹ _ ای مفتون حقیقت و منجذب ملکوت الله نامه

مفصل رسید و از تلاوتش نهایت سرور حاصل گردید زیرا دلیل جلیل بر علوّ همّت و سموّ نیّت بود که الحمد لله خیر خواه عالم انسانی و منجذب ملکوت بهائی و مفتون ترقّی عالم بشری هستی امیدوارم که بسبب این افکار عالیّه و انجذابات وجدانیّه و بشارات ملکوتیه چنان روشن گردی که بپرتو محبّت الله بر اعصار و قرون بتابی مرقوم نموده بودی که شاگرد مدرسه ترقّی روحانی هستی خوشا بحال تو اگر مدارس ترقّی بمدرسه کلّیه ملکوت منتهی گردد علوم و معارفی حاصل شود که انسان لوح منشور امکانرا

نامتناهی بیند و جمیع کائناترا حروف و کلمات مشاهده کند و درس مقامات معنوی خواند آیات توحید در ذرات کائنات بیند و نداء ربّ الملکوت بشنود و تأییدات روح القدس مشاهده نماید و چنان وجد و طرب یابد که در عرصه وسیع امکان نگنجد آهنگ ملکوت کند و بجهان لاهوت شتابد هر مرغی چون پر برویاند در زمین استقرار نیابد باوج اعلی پرواز نماید مگر مرغانی پا بسته و یا بال و پر شکسته و یا آلوده بآب و گل نموده ای حقیقت جو جهان ملکوت یکیست نهایت آنست که بهار تجدد نماید و در کائنات حرکت و جنبشی جدید و عظیم بنماید کوه و دشت زنده شود درختان تر و تازه گردد و برگ و شکوفه و ثمر بطراوتی بی اندازه جلوه نماید لهذا ظهورات سابقه با ظهورات لاحقّه نهایت ارتباط دارد بلکه عین یکدیگرند اما کون که ترقّی نماید شعاع شدیدتر است و فیض عظیمتر و آفتاب در دائره نصف نهار جلوه نماید ای طالب ملکوت هر ظهوری جان عالم است و طیب حاذق هر دردمند عالم بشر مریض است آن طیب حاذق علاج مفید دارد و بتعالیم و وصایا و نصایحی قیام نماید که درمان هر درد است و مرهم هر زخم البتّه طیب دانا احتیاجات مریض را در هر موسمی کشف نماید و بمعالجه پردازد لهذا تعالیم جمال ابهی را تطبیق بلوازم و احتیاجات زمانه نما ملاحظه مینمائی

که جسم مریض جهانرا علاج برء السّاعه است بل دریاق شفای ابدیست و معالجه اطّباءى حاذق سلف و خلف نوع واحد نیست بلکه بمقتضای مرض مریض است هر چند علاج تغییر و تبدیل یابد ولی کلّ بجهت صحّت مریض است در ظهورات سابقه جسم علیل عالم تحمّل علاج قوی فائق نداشت اینست که حضرت مسیح فرمود امور بسیاریست که لازمست بیان شود ولکن حال شما نتوانید استماع نمود ولکن چون آن روح تسلی دهنده که پدر میفرستد بیاید حقیقت را از برای شما بیان کند لهذا در این عصر انوار تعلیم خصوصی عمومی گردید تا رحمت پروردگار شرق و غرب را احاطه نماید وحدت عالم انسانی جلوه کند و نورانیّت حقیقت جهان وجدانرا منور نماید نزول اورشلیم تازه شریعتی است آسمانی و کافل سعادت عالم انسانی و جلوه نورانیّت عالم الهی عمّا نوئیل فی الحقیقه مبشّر بر جوع ثانی حضرت مسیح بود و منادی طریق ملکوت این معلومست که حرف عضوی از اعضای کلمه است این عضویت عبارت از استفاضه است یعنی این حرف مستفیض از کلمه است و ارتباط روحانی بکلمه دارد و جزء او محسوب میشود حواریّون بمنزله حروف بودند و حضرت مسیح جوهر کلمه و معانی کلمه که فیض ابدیست پرتوی بر آن حروف افکنده بود و چون حرف عضوی از اعضای کلمه است لهذا معنأ مطابق کلمه است

امیدواریم که آنچه جناب عمّا نوئیل بشارت داده امروز تو بآن قیام نمائی و یقین بدان که موفق میشوی زیرا تأییدات روح القدس پیایی میرسد و قوّت کلمه چنان نفوذ کند که حرف آئینه مجلّای آفتاب کلمه شود و فیض و انوار کلمه جهانرا روشن نماید امّا اورشلیم آسمانی که در قطب امکان استقرار یافته و قدس الأقداس ربّانی که علم افراخته جامع جمیع کمالات و تعالیم سابقه است و از آن گذشته منادی وحدت عالم انسانیت و علّم صلح عمومی و روح حیات ابدیّه و نور کمالات الهیّه و فیض محیط عالم آفرینش و زینت و آرایش آفرینش و سبب آسایش عالم بشر است بالواح مقدّسه مراجعت نمائید اشراقات و تجلّیات و کلمات و بشارات و طرازات و کتاب اقدس ملاحظه مینمائید که این تعالیم الهیّه الیوم درمان درد عالم انسانیت و مرهم زخم جسد امکانی روح حیاتست و سفینه نجات و مغناطیس عزّت ابدیّه و قوّه نافذه در حقیقت انسانیه *

۳۰ _ وجود بر دو قسم است یکی وجود حق که مقدّس از ادراک خلق است او غیب منیع لا یدرک است او مسبوق بعِلّت نیست بلکه موجد علّة العلل است او قدیم لا اوّل است غنیّ مطلق است و وجود ثانی وجود خلق است وجود عام است که مفهوم ذهنی است عقل انسان ادراک مینماید این وجود

حادث است محتاج است و مسبوق بعلت است و حادث است
 لهذا حادث قدیم نگردد و قدیم حادث نشود خلق خالق نگردد
 و خالق خلق نشود قلب ماهیت محال است در عالم وجود یعنی
 وجودیکه مفهوم ذهنی است و حادث است مراتب است مرتبه
 اولی جماد است بعد مرتبه نبات است در مرتبه نبات مرتبه جماد
 موجود ولی امتیاز دارد کمال نباتی دارد و در مرتبه حیوان کمال
 جمادی و کمال نباتی موجود و کمال دیگر که کمال حیوانیست دارد
 سمع و بصر دارد و در مرتبه انسان کمال جمادی موجود و کمال
 نباتی موجود و کمال حیوانی موجود و از اینها گذشته کمال عقلی
 موجود که کاشف حقایق اشیا است و مدرک کلیات پس انسان در
 حیز کائنات اکمل موجود است و مقصد از انسان فرد کامل است و
 آن فرد کامل مانند آئینه است و کمالات الهی در آن آئینه ظاهر و
 مشهود اما شمس از علو تقدیس تنزل ننماید و داخل آئینه نگردد
 ولی چون آئینه صافیست و مقابل شمس حقیقت کمالات شمس حقیقت
 که عبارت از شعاع و حرارت است در آن آئینه ظاهر و آشکار گردد
 و این نفوس مظاهر مقدسه الهیه هستند *

۳۱ - ای عزیز دانا نامه ئی که بتاريخ ۲۷ ماه می ۱۹۰۶

مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید مضمون در نهایت ملاحظت بود

غایت مسرّت حاصل گشت سؤال نموده بودید که آیا این امر تازه
 زنده ممکن است که جای آئین مرده انگلستان گیرد و حال آنکه
 احزابی تشکیل شده که در مقامات سامیه علوم روحانیّه و قوای رحمانیّه
 بدرجات عالیّه رسیده‌اند و در کمال ممتاز از جمیع اسلاف شده‌اند
 با وجود این ممکن است این امر بدیع در انظار چنین احزاب چنان
 جلوه نماید که قلوب را جذب و کلّ را در ظلّ ظلیلش جمع فرماید
 ای یار عزیز بدان که فرد ممتاز هر عصر بحسب کمالات آن عصر است
 شخص ممتازی که در قرون سالفه بود بحسب قرون اولی بود اما
 در این عصر نورانی و در این قرن رحمانی شخص جلیل و کوکب منیر
 و فرد ممتاز بقوّت و کمالاتی جلوه نماید که عاقبت جمیع احزاب را
 حیران کند و چون در کمالات روحانیّه و فضائل رحمانیّه فائق بر کلّ
 افراد است بلکه مرکز سنوحات رحمانیّه است و قطب دائره نورانیّه
 البتّه محیط است و شبهه نی در آن نیست که چنان جلوه نماید که
 کلّ را در ظلّ ظلیل آورد و چون بدقت نظر نمائی این نظام و قانون
 را در جمیع اشیا محقق یابی کلّ جاذب جزء است و مرکز محور
 پرگار در دائره حضرت روح را ملاحظه نما که چون مرکز قوّه
 روحانیّه و مصدر سنوحات رحمانیّه بود هر چند در بدایت حال
 معدودی قلیل را بظلّ خویش در آورد ولی من بعد بآن قوّه غالبه
 جمیع احزاب را در ظلّ خیمه مسیحائی در آورد حال را قیاس بر

ماضی کن بین چه قدر فرق دارد از این میتوانی قیاس کنی
و پی بحقیقت بری و یقین بنمائی اختلاف احزاب عالم از تفاوت
ادراکاتست مادام قوای ادراکیّه مختلف البتّه آراء و افکار مختلف
شود اما اگر یک قوّه ادراکیّه کلّیه ئی که محیط بر کلّ است بمیان
آید آن آراء مختلفه متّفق گردد و الفت و یگانگی معنوی ظهور
نماید مثلاً حضرت روح و قتیکه ظاهر شدند ادراکات خلق و
احساسات و عقول طوائف موجوده مثل طایفه رومان یونان سریان
اسرائیلیان مختلف بود چون قوّه کلّیه روح الله بمیان آمد
عاقبت بعد از سیصد سال جمیع آراء مختلفه را در ظلّ مرکز واحد
جمع نمود احساسات روحانیّه واحده حاصل گشت در مقام مَثَل
ذکر میکنم سپاه در تحت اداره سران عسکر که آراء مختلف دارند
واقع البتّه در تعیین خطّ حرب و حرکت اختلاف نمایند ولی چون
سردار کلّ که در فنون حرب ماهر بمیان آید جمیع آن آراء مختلفه
محو گردد و رأی واحد شود و سردار کامل کلّ را بظلّ اداره خویش
آورد این مقام مَثَل است نه مِثَل حال اگر گوئی که سران این
لشکر هر یک متفّن در فنون حرب و ماهر و مجرّب چگونه تمکین
شخص واحد نمایند ولو جلوه زاید الوصف نماید این سخن غیر
مسموع زیرا این قضیه یقین است و شبهه ئی در آن نیست و
همچنین مظاهر مقدّسه علی الخصوص حقیقت اسم اعظم جمال ابهی

در انجمن عالم چون پرده براندازد مانند یوسف کنعانی در مصر
رحمانی بصباح و ملاحتی جلوه نماید که دلبران عالم را اسیر
خویش فرماید و اما نفوسیکه در این جهان تولّد یابند و لطیفه‌های
نورانی هستند ولی از شدّت گرفتاری از فوائد کلی محروم شوند و از
این عالم بروند حقیقتاً شایان تأسف است و نظرباین حکمت است
که مظاهر کلیّه در این جهان کشف نقاب کنند و تحمّل هر مشقّت
و بلا نمایند و خود را فدا فرمایند تا این نفوس مستعدّه را مطالع
انوار کنند و حیات ابدیّه بخشند اینست قربانی حقیقی که حضرت
مسیح خود را بجهت حیات عالم فدا نمود
و اما مسئله تأثیر نفوس مقدّسه روحانیّه و امداد و فیوضات بخلق بعد
از خلع قالب عنصری این مسئله مسلمّه بهائیانست بلکه مظاهر
مقدّسه الهیّه را فیض عظیم و نور مبین بعد از صعود از این عالم است
حضرت مسیح را اعلاء کلمه و ظهور قوّت الهیّه و تقلیب نفوس زکیّه
و اعطاء حیات ابدیّه بعد از شهادت عظیمتر و بیشتر بود و همچنین
جمال مبارک را بعد از صعود فیوضات بیشتر و سطوع انوار زیادترو
ظهور قوّت الهیّه عظیمتر و نفوذ کلمه شدیدتر است و چندی نگذرد
که شمس حقیقتش حرکت و حرارت و نورانیّت و موهبتش جمیع آفاق را
احاطه نماید و اما از قلّت ترقّی امر بهائی در آن مملکت مکدّر مباش
این بدایت طلوع است در امر حضرت مسیح ملاحظه نما که سیصد

سال کشید تا آنکه نفوذ عظیمه ظاهر گردید حال از بدایت این امر شصت سال نگذشته که انوارش بر جمیع آفاق تابیده و اما مجمع شفائی که تواز اعضاء آن هستی و قتیکه در ظلّ این امر آید قوّت نفوذش صد رتبه برافزاید ملاحظه مینمائی که محبّت بهائیان بچه درجه است و اساس محبّت است همچنانکه قوّه حبّ در بهائیان در نهایت کمال و ممتاز از سایر ادیانست بهمچنین در جمیع شئون چنین است زیرا اساس کلّ محبّت است و اما مسئله ترجمه کتب و الواح جمال مبارک عنقریب در جمیع لسان بمنتهای فصاحت و بلاغت مجری خواهد گردید الواح حضرت بهاءالله و قتیکه مطابق اصل در نهایت بلاغت و فصاحت ترجمه شود انوار معانی آنوقت ساطع شود و جمیع چشمها را روشن کند شما بقدر قوّه بکوشید که ترجمه مطابق اصل باشد جمال مبارک بحیفا بسیار تشریف بردند و شما فائز گشتید ولی آنوقت نمیشناختید و امیدوارم که بملاقات حقیقی فائز گردی و آن مشاهده بدیده بصیرتست نه بصر جوهر تعالیم حضرت بهاءالله محبّت جامعه است که شامل جمیع فضائل عالم انسانیه است و مورث حیات ابدیه و سبب ترقّی جمیع افراد بشر است عنقریب ملاحظه مینمائید که این تعالیم آسمانی مانند نور حقیقت جمیع آفاق را احاطه و روشن نماید

مناجات مختصری که در آخر نامه نگاشتی فی الحقیقه بسیار بدیع و لطیف و ملیح و مؤثر است همیشه تلاوت نما *

۳۲ _ ای اماءِ رحمن در این قرن ربّ عظیم آفتاب علّین

نور حقیقت در شدّت اشراقست و شمس در نقطه احتراق و انوار ساطع بر آفاق چه که نشئه اولای ظهور جمالِ قدمست و ظهور قوّت بازوی اسم اعظم روحی لأحبّائه الفدا در قرون آتیه هر چند دائره امر الله یک بر صد اتّساع یابد و سدره منتهی ظلّش آفاق را احاطه کند ولی این قرن بطول و سطوع آن شمس فائز گردیده مبدء اشراقست و مطلع انوار و قرون آتیه اعصار انتشار آثار پس جهدی بلیغ نمائید تا نصیب تامّ و بهره فراوان برید *

۳۳ _ ای بنده الهی آنچه بجناب ابن ابهر مرقوم نمودید

ملاحظه گردید از آیه من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة أنّه من المفترین سؤال نموده بودید این مقصد آنست که نفسی قبل از الف معلوم مشهور عند الناس من دون تأویل ادّعی امری نماید ولو آیاتی ظاهر نماید أنّه من المفترین این امر مراد ظهور کلی نیست چنانچه در آیات مبارکه صریحاً مذکور که قرنهای بگذرد و الوف از سنه منقضی شود تا ظهوری مانند این ظهور ظاهر شود

اما یحتمل بعد از الف بعضی از نفوس مقدّسه موفق بامری گردند
 اما نه ظهور کلی لهذا کور جمال مبارک فی الحقیقه هر روزش سالیست
 و هر سالی هزار سال مثلاً در آفتاب ملاحظه نما که انتقالش از
 برجی به برجی در مدّت قلیله حاصل گردد ولی حرارت و شعاع
 شدیده آفتاب در برج اسد بعد از مدّتی مدیده بتابد یک دور
 تام در سائر بروج زند تا ببرج اسد رسد و چنین جلوه و ظهور
 نماید در سائر بروج شدّت حرارت و سطوع نه خلاصه کلام
 اینست که قبل از الف نفسی نفسی نتواند زد باید در سلک رعیت
 باشد و خاضع و خاشع اوامر الهی و احکام بیت العدل اگر
 از حکم بیت العدل عمومی مقدار رأس ابره تجاوز نماید یا در اطاعت
 توقّف کند مردود و مطرود است اما کور جمال مبارک و دور اسم
 اعظم سنین و دهور است و آن دور و کور مقید بالف و الفین نه
 مقصود از این عبارت که بدایت این الف ظهور جمال مبارکست
 و هر روزش هزار سال مقصد دور و کور جمال مبارکست که باین
 اعتبار مدّتی مدیده است و دهوری عدیده *

۳۴ _ ای خادمه عالم انسانی نامه ات رسید و از مضمون

بسیار ممنون شدیم برهانی قاطع بود و دلیلی ساطع در این عصر
 نورانی و ترقّی عالم انسانی چنین شایسته و سزاوار است که انسان

جانفشان عموم گردد و خادم عالم انسانی شود هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی ناسوتی لهذا مبادی مظاهر مقدسه الهیه جمیع عمومی بود و شامل عالم انسانی بود هر انسان ناقصی خود پرست و در فکر راحت و منفعت خویش است چون یکقدری فکرش اتّسع یابد در فکر راحت و نعمت خاندانش افتد اگر فکرش اتّسع بیشتر یابد در فکر سعادت اهل شهرش افتد و چون افکار متّسع بیشتر شود در فکر عزّت وطن و ملتش افتد و چون افکار اتّسع تامّ یابد و بمنتهی درجه کمال رسد در فکر علویّت نوع انسان افتد خیر جمیع خلق طلبد و راحت و سعادت جمیع ممالک را این دلیل بر کمال است لهذا مظاهر مقدسه الهیه در فکر عموم بودند و در حیات عموم کوشیدند و بتربیت عموم پرداختند مقاصدشان محصور نبود بلکه شمول و اتّسع عمومی داشت پس شماها نیز باید در فکر عموم بشر باشید که نوع انسانی تربیت شود و اخلاق بکلی تعدیل یابد و روی زمین بهشت برین شود جمیع اهل ادیان و ملل را دوست داشته باشید یعنی دوستی حقیقی صمیمی و این دوستی را بعمل بنمائید نه بلسان چه که بلسان اهمیتی ندارد اکثر بشر بلسان خیر خواهند و لکن عمل امتحان است *

۳۵ _ ای حزب الله نامه ئی بامضای شما عموماً واصل گردید

عبارت در نهایت ملاحه و بلاغت و فصاحت و حلاوت بود از
 قرائت نهایت مسرت حاصل گردید ناطق بر روزه ماه صیام بود
 خوشا بحال شما حکم الهی را مجری داشتید و در ایام مبارکه
 بصیام قیام نمودید زیرا این صیام جسمانی رمزی از صیام
 روحانیست یعنی کفّ نفس از جمیع شهوات نفسانی و تخلّق
 باخلاق روحانی و انجذاب بنفحات رحمانی و اشتعال بنار محبّت
 سبحانی و همچنین نامه دلیل بر اتّحاد و الفت قلوب بود امید
 از فضل و موهبت ربّ جلیل در این عصر جدید چنانست که اقلیم
 غرب شرق شمس حقیقت گردد و احبّای الهی مطالع انوار و مظاهر
 آثار شوند و از شبهات غافلان محفوظ و مصون مانند و ثابت بر عهد
 و پیمان مانند شب و روز بکوشند تا خفتگانرا بیدار کنند و غافلانرا
 هوشیار نمایند محرومانرا محرم راز کنند و بی نوایانرا از فیض ابدی
 نصیب بخشند منادی ملکوت گردند و اهل ناسوت را بجهان لاهوت خوانند .
 ای حزب الله امروز در این جهان هر حزبی در بادیه ئی سرگردان
 و بهوا و هوسی متحرک و بخیال خویش پویان و جویان در بین
 احزاب عالم این حزب اسم اعظم از هر خیالی فارغ و از هر مقصدی
 در کنار و بنیّت خالصه قائم و بتعالیم الهی در نهایت آرزو ساعی
 و مجاهد تا اینکه روی زمین بهشت برین گردد و جهان ناسوت

آئینه ملکوت شود جهان جهان دیگر گردد و نوع انسان تربیت و روش و سلوک دیگر یابد .

ای حزب الهی بعون و عنایت جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء باید روش و سلوکی نمائید که مانند آفتاب از سائر نفوس ممتاز شوید هر نفسی از شما در هر شهری که وارد گردد بخلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی بعموم عالم انسانی مشاراً بالبنان گردد جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائیت زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهائیانست تا باین مقام نیاید بعهد و پیمان الهی وفا ننموده اید زیرا بنصوص قاطعه از جمیع ما میثاق وثیق گرفته که بموجب وصایا و نصائح الهیه و تعالیم ربّانیّه رفتار نمائیم . ای حزب الله وقت آنست که آثار و کمالات اسم اعظم در این عصر مکرم ظاهر و آشکار شود تا ثابت و محقق شود که این عصر عصر جمال مبارکست و این قرن ممتاز از قرون و اعصار ای حزب الله هر نفسی را مشاهده کنید که توجه تامّ بامر الله دارد و مقصد محصور در نفوذ کلمة الله شب و روز بنیت خالصه خدمت امر مینماید و ابداً در روش و سلوک رائج خود خواهی و اثری از غرض شخصی نیست بلکه سرگشته بیابان محبت الله

است و سرمست باده معرفت الله و منهک در نشر نفحات الله
و منجذب بآیات ملکوت الله یقین بدانید که موفق ملکوتی شود
و مؤید آسمانی گردد و مانند ستاره صبحگاهی از افق موهبت
ابدی بنهایت نورانیت درخشنده و تابنده خواهد شد و اگر
بشائبه هوی و هوس و خود پرستی مشوب یقین است که مساعی
عاقبت بی نتیجه ماند و محروم و مأیوس گردد .

ای حزب الله الحمد لله جمال مبارک اعناق را از سلاسل و اغلال
خلاص نمود و از جمیع قیود رهائی داد و فرمود باریکدارید
و برگ یکشاخسار بعالم انسانی مهربانی کنید و بنوع بشر مهر پرور
گردید بیگانگانرا مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را بمثابه
یار نوازش فرمائید دشمن را دوست بینید و اهرمن را ملائکه
شمارید جفاکار را مانند وفادار بنهایت محبت رفتار کنید و گرگان
خونخوار را مانند غزالان ختن و ختا مسک معطر بمشام رسانید
خائفان را ملجأ و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان
بی نوایان را نوا بخشید و فقیران را کثر غنا شوید دردمندان را
درمان گردید و مریضانرا طبیب و پرستار بصلح و سلام خدمت
نمائید و دوستی و راستی و حق پرستی و آشتی در جهان نیستی تأسیس نمائید .

ای حزب الله همتی بنمائید بلکه این عالم انسانی نورانی گردد

و این توده غبرا جنت ابهی شود ظلمت احاطه نموده است
 و خلق و خوی وحشیانه مستولی گردیده عالم بشر جولانگاه
 وحشیان درنده گردیده و میدان جاهلان نادان نفوس یا گرگ
 خونخوارند و یا حیوان بی ادراک یا سمّ قاتلند و یا گیاه عاطل و باطل
 مگر اندکی از نفوس که فی الحقیقه فی الجملة مقاصد خیریه دارند
 و در فکر راحت و آسایش عالم انسانی هستند اما شما باید در این
 مورد یعنی خدمت بعالم انسانی جانفشانی کنید و بجانفشانی
 شادمانی و کامرانی نمائید .

ای حزب الله حضرت اعلی روحی له الفداء جانرا فدا نمود و جمال
 مبارک در هر دمی صد جان فدا فرمود و تحمّل مصائب و شدائد
 شدید کرد حبس و زنجیر شد آواره و سرگون دیار بعیده گشت
 و عاقبت در سجن اعظم ایام بسربرد و همچنین جمّ غفیری از یاران
 الهی در این سبیل شهد شهادت نوشیدند و جان و مال و اهل
 و عیال کلّ را فدا و نثار فرمودند چه قدر خانمانها که ویران گشت
 و چه قدر خاندانها که تاراج و تالان گردید چه بنیانها که از
 بنیاد بر افتاد و چه قدر قصور معموره که قبور مطموره شد جمیع
 بجهت اینکه عالم انسانی نورانی گردد و نادانی بدانائی مبدّل
 شود و نفوس بشری رحمانی گردند و نزاع و جدال بکلی از بین
 و بنیاد بر افتد و ملکوت صلح بر عموم بشر استیلا یابد حال شما

همت نمایند که این دلبر آمال در انجمن عالم جلوه نماید و این موهبت حاصل شود .

ای حزب الله مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یار و چه اغیار چه دوست و چه دشمن زبان بطعنه گشائید در حق کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید زنهار زنهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد زنهار زنهار از اینکه نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد نظر بخلق ننمائید توجه بخالق کنید قوم عنود را ببینید ربّ الجنود را ملاحظه کنید خاک را ببینید پرتو آفتاب تابناک ببینید که هر خاک سیاه را روشن و پدیدار کرده . ای حزب الله در موارد بلا صبر و سکون و قرار یابید هر قدر مصائب شدید شود مضطرب نشوید در کمال اطمینان بفضل حضرت یزدان مقاومت طوفان محن و آلام نمائید . در سال گذشته بعضی از بیوفایان از یار و اغیار و بیگانه و آشنا بدر بار اعلی حضرت پادشاه عثمانیان در حقّ این آوارگان سعایتی نمودند و افترا و بهتانی زدند که این آوارگان بری از آن مفترياتند حکومت بمقتضای مصلحت بتحقیق و تدقیق این مفتريات برخواست و جمعی از مفتشین را باین بلد ارسال فرمود دیگر معلوم است که

بدخواهان چه میدانی یافتند و چه طوفانی برپا نمودند تحریر
و تقریر نتوان نمود اگر نفسی حاضر بود میدانست که چه قیامتی
برپا شد و چه زلزله و مصائبی رخ داد با وجود این بانهایت سکون
و اطمینان و صبر و قرار متوکلّاً علی الله رفتار شد بقسمیکه اگر کسی
نمیدانست گمان مینمود که در نهایت آسایش وجدان و راحت
دل و جان و شادمانی و کامرانی هستیم و نوعی واقع گردید که
نفس مدّعیان و مفتریان در تحقیق و تفتیش با مأمورین سهیم و شریک
شدند و مدّعی و حاکم و شاهد نفوس واحده گردید دیگر معلوم
است که چه واقع گشت با وجود این انصاف اینست که اعلیحضرت
پادشاه عثمانیان اعتنا باین سعایتها و روایتها و حکایتها و
مفتريات تا بحال ننمودند و بعدل و انصاف معامله کردند
پروردگارا یاران غرب را بنفثات روح القدس مشام معطر فرمودی
و افق غرب را بنور هدایت روشن نمودی دوران را نزدیک کردی
و اغیار را یار مهربان فرمودی خفتگانرا بیدار کردی و غافلانرا
هوشیار فرمودی ای پروردگار این دوستان بزرگوار را مؤید و
موفق برضای خویش فرما و خیر خواه بیگانه و خویش کن بجهان
ملکوت ابدی در آرزو از فیض لاهوت نصیب بخش بهائی حقیقی
کن و ربّانی صمیمی فرما از مجاز برهان و در حقیقت مستقرّ فرما
آیات ملکوت کن و کواکب درخشنده در افق ناسوت نما سبب

راحت و آسایش عالم انسانی فرما و خادم صلح عمومی کن کلّ را
 از باده و صایا و نصائح خویش سرمست کن و جمیع را در سبیل تعالیم
 خود روش و سلوک عطا بخش ای پروردگار آرزوی این بنده درگاه
 آنست که یاران باختر را بینم دست در آغوش دوستان خاور
 نموده اند و افراد انسانی بنهایت مهربانی اعضای یک انجمنند
 و قطرات یک بحر طیور یک گلشنند و لئالی یک دریا اوراق یک
 شجرند و انوار یک شمس توئی مقتدر و توانا و توئی قادر و عزیز و بینا *

۳۶ _ ای دو کنیز مقرب پروردگار نامه امة الله مادر بیچر
 بنظر گذشت و فی الحقیقه لسان حال یکدیگر بود لهذا خطاب
 بهر دو نمایم و صواب چنین دانم زیرا آن دو گوهر حکم یک جوهر
 دارند و آن دو شاخ از یک بنگاه روئیده اند هر دو عاشق یک دلبرند
 و مشتاق یک مهرانور و امید چنین است که جمیع اماء رحمن در
 آن سامان حکم امواج بحر بی پایان یابند هر چند بهبوب اریاح
 حوادث معدودند ولی بحقیقت دریای غیر محدود چه خوش
 است اگر یاران مانند دسته شعاع همدم باشند و متفق و متحد
 و ثابت قدم زیرا پرتو حقیقت از شمس وجود وحدت سجود افاضه
 فرمود و کلّ را از فیض نامحدود در ظلّ ممدود محشور نمود پس
 باید جانها حکم یک جان یابند و دلها حکم یکدل جویند کلّ

از کثرات نفس و هوی نجات یابند و بوحثت محبت الله حیات تازه
 جویند ای دوکنیز الهی وقت آنست که جام لبریز گردید و مانند
 نسیم جانپرور جنت ابهی در آن کشور مشک بیز شوید از شئون عالم
 هستی بیزار شوید و در هر رتبه آرزوی نیستی نمائید شعاع چون
 بآفتاب رسد محو و فنا گردد و قطره چون بدریا رسد ناپدید شود
 عاشق صادق چون بمعشوق رسد معدوم شود انسان تا بمقام
 فدا قدم ننهد از هر موهبتی محروم گردد و مقام فدا مقام فنا
 و نیستی است تا هستی الهی جلوه نماید و مشهد فدا میدان
 انقطاعست تا آیات بقا ترتیل گردد تا توانید از خود بکلی بیزار
 شوید و گرفتار آن روی پر انوار و چون باینمقام سجود فائز شوید
 من فی الوجود را در ظلّ خویش یابید اینست موهبت کبری اینست
 سلطنت عظمی اینست حیات بی منتهی و ما دون آن عاقبت
 خسران مبین است و زیان عظیم الحمد لله باب موهبت کبری
 گشاده است و مائده سماویّه حاضر و آماده و عباد رحمن و اماء
 حضرت یزدان بر این مائده حاضر و جالس تا توانید از این نعم
 باقیه بهره و نصیب گیرید تا در دو جهان عزیز شوید *

۳۷ _ ای یاران عزیز عبدالبهاء نامه مبارکی که دلالت

بر انتخاب محفل روحانی مینمود وصول یافت و سبب حصول سرور شد

که الحمد لله یاران آندیار در نهایت الفت و محبت و یگانگی
 بانتخاب جدید پرداختند و مؤید و موفق بر آن شدند که نفوس
 مقدسه ئی انتخاب نمایند که در درگاه الهی مقربند و نزد جمهور
 احباً در ثبوت بر عهد و پیمان مسلم حال باید بنهایت روح و ریحان
 و خلوص قلب و انجذاب بنفحات الله و تأییدات روح القدس بخدمت
 پردازند و در اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله و تربیت نفوس و ترویج
 صلح اعظم ریایات هدی افرزند و جنود ملاً اعلی گردند فی الحقیقه
 نفوس مبارکی منتخب شده اند چون نام ایشان خواندم فوراً فرح
 روحانی حاصل شد که الحمد لله نفوسی در آن کشور مبعوث شده اند
 که خادمان ملکوتند و جانفشان حضرت بیچون ای یاران عزیز
 من محفل را بنور محبت الله روشن کنید و بآهنگ ملکوت تقدیس
 بوجد و طرب آرید و بموائد آسمانی و عشاء ربّانی حیات بخشید
 در نهایت سرور و حبور اجتماع نمائید و در بدایت مناجات کنید
 که ای ربّ الملکوت هر چند جمعی و لی پریشان توئیم و مفتون
 روی تابان تو هر چند ناتوانیم ولی منتظر ظهور قدرت و توانائی تو
 هر چند بیسرمایه و بضاعتیم ولی مؤید بکنز ملکوت تو هر چند
 قطره ئیم ولی مستمد از بحر البهور تو هر چند ذره ئیم ولی مستشرق
 از آفتاب انور تو ای پروردگار تأییدی نما تا هر یک در این انجمن
 شمع روشن شویم و شاهد انجمن گردیم منادی ملکوت شویم و

جهان ناسوت را آئینه لاهوت نمائیم ای یاران عزیز من باید
 محافل آنصفحات مرتبط با یکدیگر باشد و مخابره با همدیگر
 نمایند حتی بمحافل شرق مخابره کنند تا اسباب اتحاد و اتفاق
 کلی گردد ای دوستان روحانی باید استقامت بدرجه ئی رسد که
 اگر جمیع نفوس را بدخواهان هلاک نمایند یک نفر باقی ماند او فرداً
 وحیداً مقاومت من علی الأرض کند و بنشر نفعات قدس پردازد
 لهذا شما هر خبر موحشی یا حوادث مدهشی از ارض مقصود رسد
 ابداً فتور میارید محزون مگردید متأثر نشوید بلکه فوراً در
 نهایت استقامت بر خدمت ملکوت قیام نمائید این عبد آستان حضرت
 یزدان همیشه در خطر بوده و هستم هیچ وقت امید سلامت نبود
 و نهایت آرزو اینست که در مشهد فدا جام الطاف سرشار گردد
 و باده موهبت کبری نشئه عظمی بخشد اینست نهایت آمال
 و آرزوی من الواح اشراقات و طرازات و بشارات و تجلیات و کلمات
 از قرار مسموع ترجمه شده و در آنصفحات طبع گردیده علی العجالة
 بآن سر رشته اخلاق و اطوار بدست آید *

۳۸ _ يا امة الله المخصّرة كقضيبي رطيب بنسيم محبة الله
 اني قرئت تحريرك الدال على فرط حبك وشدة خلوصك واشتغالک
 بذكر الله توکلی علی الله و اترکی ارادتک و تمسکی بارادة الله

ودعى رضائك وخذى رضاء الله حتى تكونى قدوة مقدسة روحانية
ملكوتية بين اماء الله ثم اعلمى يا امة الله ان النساء عند البهاء
حكمهن حكم الرجال فالكل خلق لله خلقهم على صورته ومثاله
اى مظاهر اسمائه وصفاته فلا فرق بينهم وبينهن من حيث الروحانيات
الأقرب فهو الأقرب سواء كان رجلاً او نساءً وكم من امرئة منجذبة
فاقت الرجال فى ظل البهاء وسبقت مشاهير الآفاق واما
بيت العدل بنصوص قاطعة فى شريعة الله اختص بالرجال حكمة
من عند الله وسيظهر هذه الحكمة كظهور الشمس فى رابعة النهار
واما انتن ايتهما المنجذبات بنفحات الله اسسن محافل روحانية
ومجامع ربانية التى هى اساس لنشر نفحات الله واعلاء كلمة الله
وسطوع سراج موهبة الله وترويج دين الله ونشر تعاليم الله
فهل من موهبة اعظم من هذا فهذه المحافل الروحانية مؤيدة
بروح الله وحاميها عبد البهاء وينشر جناحه عليها فهل من موهبة
اعظم من هذا وهذه المحافل الروحانية سرج نورانية وحدائق
ملكوتية ينتشر منها نفحات القدس على الآفاق ويشرق
منها انوار العرفان على الأماكن ويسرى منها
روح الحيات على كل الجهات وهى اعظم سبب
لترقى الإنسان فى جميع الشئون والأحوال فهل من
موهبة اعظم من هذا *

۳۹_ ای امة الله نامهات رسید خبر تشکیل انجمن

در آن بلد مرقوم نموده بودید نظر بقلّت عدد نکنید بلکه قلوب پاک بجوئید یک نفس مقدّس بهتر از هزار نفوس دیگر اگر نفوس معدودی در محفل محبوبی با احساسات ملکوتیّه و انجذابات رحمانیّه و فراغت قلب و تنزیه و تقدیس صرف اجتماع نمایند و بنهایت روح و ریحان الفت کنند آن انجمن نفوذ در کلّ عالم کند و احوال و اقوال و اعمال آن جمع سر رشته سعادت ابدیّه و نمونه مواهب ملکوتیّه گردد روح القدس تأیید نماید و جنود ملأ اعلیٰ نصرت کند و ملائکه ملکوت ابهی پیایی رسد مقصود از فرشتگان تأییدات الهیّه است و قواء رحمانیّه و همچنین فرشتگان نفوس مبارکی هستند که از جهان ناسوت تعلّق گسسته و از قیود نفس و هوی رسته و بجهان الهی و ملکوت رحمانی دل بسته اند ملکوتیند آسمانی رحمانیند ربّانی مظاهر فیض الهیند و مطالع موهبت روحانی ای امة الله الحمد لله شوهر عزیز نفحه ئی از گلشن ملکوت بمشامش رسید حال باید او را بمحبّت الله و رفتاری خوش روز بروز منجذب تر نمائید وقایع سان فرانسیسکو عظیم بود اینگونه وقایع باید سبب انتباه گردد و تعلّق قلوب باینجهان فانی کم شود زیرا جهان ناسوتی چنین وقایع مؤلمه دارد و چنین جامها از باده تلخ بخشد *

۴۰ _ ای عزیزان عبدالبهاء لایحه‌های شما را در نهایت
 ابتهاج تلاوت نمودم سبب روح و ریحان قلوبست و باعث انشراح
 نفوس اگر این محفل روحانی بنفحات رحمانی و تأیید یزدانی
 دوام و استقرار یابد منشأ آثار عظیمه گردد و موفق بر امور کلیّه
 محافل روحانیّه ئی که در این عصر الهی و قرن رحمانی تأسیس شود
 البتّه مثل و ماندنش در اعصار ماضیه تحقّق نیافته زیرا محافل
 عظمی در تحت حمایت اکابر رجال بود اما این محافل در تحت
 حمایت جمال ابهی ناصر و معین آنان یا امیر بود یا ملّیک بود
 و یا کاهنی رئیس یا جمهوری کثیر اما این محافل روحانیرا ناصر
 و معین و مؤیّد و ملهم حضرت ربّ قدیر حال را نظر ننمائیید
 استقبال و مال را تصوّر کنید دانه در بدایت بسیار صغیر است
 ولی عاقبت شجری عظیم نباید نظر در دانه کرد بلکه باید نظر
 در شجر نمود و انواع شکوفه و برگ و بر ملاحظه در زمن مسیح
 کنید که عبارت از شردمه قلیل بود بعد ملاحظه نمائیید که آن دانه چه
 شجری شد و چه ثمری داد حال اعظم از آنست زیرا ندای
 ربّ الجنود است و صوت صافور حیّ قیوم آهنگ صلح و صلاح
 آفاقست و رایت راستی و دوستی و آشتی در میان ملل متنوّعه بلاد
 و دیار نورانیّت شمس حقیقت است و روحانیّت حضرت احدیّت
 این دور اعظم جمیع آفاقرا احاطه نماید و عاقبت کلّ ملل در ظلّ

این رایت محشور گردند پس اهمیّت این دانه را بدانید که آن
 دهقان حقیقی در کشت زار الهی بدست رحمت افشانده و از فیض
 باران موهبت سقایه نموده و از حرارت و ضیاء شمس حقیقت پرورش
 میدهد پس ای یاران الهی بشکرانه حضرت یگانه پردازید که
 مظهر چنین موهبتی گشتید و مورد چنین مرحمتی طوبی لکم
 بشری لکم من هذا الفضل العظیم *

۴۱ _ ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به ... مرقوم نموده بودی
 ملاحظه گردید بسیار رأی موافقی بود باید محفل شور روحانی
 نیویورک با محفل شور روحانی شیکاگو در نهایت اتّحاد و اتّفاق
 باشند و آنچه را مناسب نشر میدانند این دو مجلس شور بالاتّفاق
 تصدیق نمایند و انتشارش را مناسب بینند بعد از آن یک نسخه
 آنرا مجلس شور بعکا ارسال دارد و از اینجا نیز تصدیق شود و اعاده
 گردد بعد طبع و انتشار یابد قضیه اتّحاد و اتّفاق دو محفل
 روحانی شیکاگو و نیویورک بسیار اهمیّت دارد و در واشنگتون نیز
 هر وقت محفل روحانی چنانکه باید و شاید تشکیل شود با آن محفل
 نیز این دو محفل باید اتّحاد و اتّفاق نماید خلاصه اراده الهی
 تعلّق داشته و دارد که روز بروز اتّحاد و اتّفاق یاران الهی
 و اماء رحمن در غرب بیفزاید و تا چنین نگردد ابداً کار از پیش نرود

واعظم اسباب اتحاد و اتفاق جمیع محافل روحانیست بسیار
 مهمّست این مسئله و مغناطیس تأیید الهی اگر جمال این دلبر
 ملکوتی یعنی وحدت احبّا بطراز ملکوت ابهی جلوه نماید یقین است
 که در اندک مدّتی آنممالک جنّت ابهی گردد و انوار توحید و یگانگی
 از غرب بجمیع جهان بتابد ما بجان و دل کوشیم و شب و روز آرام
 نداریم و دمی نیاسائیم تا عالم انسانیرا آئینه وحدت الهی نمائیم
 تا چه رسد باحبّای الهی و این آرزو و آمال وقتی تجلّی و اشراق
 نماید که یاران حقیقی الهی بموجب تعالیم جمال ابهی روحی
 لأحبّائه الفداء قیام نمایند از جمله تعالیم اینست که باید
 محبّت و وفا بر قلوب چنان استیلا یابد که بیگانه را آشنا بینند و
 مجرم را محرم شمرند اغیار را یار دانند و دشمن را دوست غمخوار
 شمرند قاتل را حیات بخش گویند مدبر را مقبل دانند منکر را
 مقرّ بینند یعنی نوعی معامله نمایند که بمقبّلین و مؤمنین و یار
 و آشنا سزاوار است اگر این شمع در انجمن عالم چنانکه
 باید و شاید بر افروزد ملاحظه خواهید نمود که کشور معطر
 گردد و اقلیم جنّت نعیم شود زمین بهشت برین گردد
 عالم وطن واحد شود و شعوب مختلفه جنس واحد و قبائل و امم
 شرق و غرب یک خاندان شوند امیدوارم که چنین روزی و چنین
 انواری بتابد و چنین طلعتی در نهایت جمال رخ بنماید *

٤٢ _ ايتها العصبة المؤيدة بجنود من ملكوت الأبهى
طوبى لكم بما اجتمعتم فى ظلّ كلمة الله و آويتم الى كهف
ميثاق الله و ارتاحت انفسكم بالخلود فى جنة الأبهى و ترنّحتم
من النّسائم الهابة من مهبطّ عناية الله و قمتم على خدمة
امر الله و نشر دين الله و اعلاء كلمة الله و رفع رايات التّقديس
فى تلك الأنحاء و الأرجاء لعمر البهاء انّ القوّة الكليّة اللاهوتيّة
تنفث فيكم بفيوضات من روح القدس و تؤيّدكم بامر لم ترعين الوجود
مثله يا عصبة الميثاق انّ الجمال الأبهى وعد الأحباء الثابتين
على الميثاق بالنّصرة العظمى و التأييد بشديد القوى فسوف
ترون لمجمعكم التّوراني آثاراً باهرة فى القلوب و الأرواح تمسّكوا
بذيل رداء الكبرياء و ابدلوا جهدكم فى ترويج ميثاق الله
و الاشتعال بنار محبة الله حتّى يهتزّ قلوبكم من نفحات الخضوع
الّتى تنتشر من قلب عبدالبهاء ثبّتوا الأقدام و قوّوا القلوب
و اعتمدوا على الفيوضات الأبدية الّتى ستتابع عليكم من ملكوت
الأبهى و اعلموا انّ انوار البهاء ساطعة عليكم حين اجتماعكم
فى اللّجنة النّورآء عليكم بالأتّحاد و الاتّفاق عليكم بالأئتلاف
و الارتباط حتّى تكونوا كنجوم الثّريا اوعقود الدّراريّ النّورآء متّحدين
الأجسام و الأرواح بهذا يتأسّس بنيانكم و يلوح برهانكم و تبهر
نجومكم و تنتعش نفوسكم و عليكم التّحيّة و الثّناء

و عند ما تدخلون محفل الشّور الرّوحانيّ رتلوا هذا المناجات
 بقلب خافق بمحبّة الله و لسان طاهر عن غير ذكر الله حتّى يؤيّدكم
 شديد القوى بالنّصرة الكبرى الهى الهى نحن عبادُ اخلصنا
 وجوهنا لوجهك الكريم و انقطعنا عن دونك فى هذا اليوم العظيم
 واجتمعنا فى هذا المحفل الجليل متّفقين الآراء و النّوايا
 متّحدين الأفكار فى اعلاء كلمتك بين الورى ربّ ربّ اجعلنا
 آيات الهدى و رايات دينك المبين بين الورى و خدمة ميثاقك
 العظيم يا ربّنا الأعلى و مظاهر توحيدك فى ملكوتك الأبهى
 و كواكب ساطعة الفجر على الأرجاء ربّ اجعلنا بحوراً تتلاطم
 بامواج فيضك العظيم و نهوراً دافقة من جبال ملكوتك الكريم
 و اثماراً طيّبة على شجرة امرك الجليل و اشجاراً مترنّحة بنسائم
 موهبتك فى كرمك البديع ربّ اجعل ارواحنا معلّقة بآيات
 توحيدك و قلوبنا منسوجة بفيوضات تفريدك حتّى نتّحد اتّحاد
 الأمواج من البحر المّواج و نتّفق اتّفاق الأشعة السّاطعة من
 السّراج الوهّاج حتّى تصبح افكارنا و آرائنا و احساساتنا حقيقة
 واحدة تنبعث منها روح الاتّفاق فى الآفاق انك انت الكريم
 الوهّاب و انك انت المعطى العزيز الرّؤف الرّحيم *

٤٣ _ أوّل فريضه اصحاب شور خلوص نيّت و نورانيّت حقيقت

و انقطاع از ما سوی الله و انجذاب بنفحات الله و خضوع و خشوع
 بین احبّاء و صبر و تحمّل بر بلاء و بندگی عتبه سامیه الهیه است و
 چون باینصفت موفق و مؤید گردند نصرت ملکوت غیب ابهی احاطه نماید *

۴۴ _ باید بنوعی مذاکره و مشاوره کرد که اسباب کدورتی

و اختلافی فراهم نیاید و آن اینست حین عقد مجلس هر یک بکمال
 حرّیت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید اگر دیگری مقاومت
 میکند ابد او مکدر نشود زیرا تا بحث در مسائل نگردد رأی موافق
 معلوم نشود و بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است
 در نهایت مذاکره اگر اتفاق آراء حاصل گردد فنعلم المراد و اگر
 معاذ الله اختلاف حاصل شود باکثرت آراء قرار دهند *

۴۵ _ اول شرط محبّت و الفت تامّ بین اعضاء آن انجمن

است که از بیگانگی بیزار گردند و یگانگی حضرت پروردگار آشکار
 کنند زیرا امواج یک بحرند و قطرات یک نهر نجوم یک افقند
 و اشعه یک شمس درختان یک بوستانند و گلهای یک گلستان و اگر
 وحدت حال و یگانگی بیملال در میان نیاید آن جمع پریشان گردد
 و آن انجمن بی سرو سامان

و شرط ثانی آنست که رئیسی بجهت آن محفل اعضای انجمن
 بالاتحاد انتخاب کنند و دستور العمل و نظامی بجهت اجتماع
 و مذاکره قرار دهند و آن دستور العمل و نظام در تحت اداره و
 محافظه و حمایت رئیس باشد و تنفیذ نماید و اعضاء محفل باید
 در نهایت اطاعت و انقیاد باشند مکالمه حشو و زوائد در آن
 محفل نگردد و اعضاء در حین ورود توجه بملکوت اعلی کنند و
 طلب تأیید از افق ابهی و در نهایت خلوص و وقار و سکون و آداب
 در انجمن قرار یابند و بنهایت ادب و ملایمت کلام و اهمیّت خطاب
 ببیان آراء پردازند در هر مسئله ئی تحرّی حقیقت کنند نه اصرار
 در رأی زیرا اصرار و عناد در رأی منجر بمنازعه و مخاصمه گردد
 و حقیقت مستور ماند ولی اعضاء محترمه باید بنهایت آزادگی
 بیان رأی خویش نمایند و ابدأً جائز نه که نفسی تزییف رأی دیگری
 نماید بلکه بکمال ملایمت بیان حقیقت کند و چون اختلاف آراء
 حاصل شود رجوع باکثریت آراء کنند و کلّ اکثریت را مطیع
 و منقاد گردند و دیگر جائز نه که نفسی از اعضاء محترمه برقرار
 اخیر چه در خارج و چه در داخل اعتراض نماید و یا نکته گیرد
 ولو مخالف صواب باشد زیرا این نکته گیری سبب شود که هیچ
 قراری استقرار نیابد

باری هرکاری که بالفت و محبّت و خلوص نیّت فیصل شود نتیجه اش

انوار است و اگر ادنی اغبراری حاصل شود نتیجه اش ظلمات فوق
 ظلمات است چون چنین گردد آن انجمن انجمن الهی
 است و الا سبب برودت و کدورت عالم شیطانی در اینخصوص
 و اجراء این شروط چون همت نمایند تأیید روح القدس رسد
 و آن مجمع مرکز سنوحات رحمانیه گردد و جنود توفیق هجوم کند
 و هر روز فتوحی جدید حاصل شود *

۴۶ _ ای ثابتان بر عهد هر محفل روحانی که بعنایت الهیه
 تشکیل گردد و اعضا در نهایت خلوص و توجه بملکوت الله و ثابت بر
 میثاق الله باشند عبدالبهاء به آنان مخابره معنویه دارد و تعلق
 قلبی دارد و روابط ابدی دارد لهذا مکاتبه با آن محفل
 بدل و جان متمادی و مستمر است در هر دمی شما را عون و عنایتی
 طلبم و فضل و موهبتی خواهم که تأییدات حضرت بهاء الله
 مانند دریا بر شما موج زند و انوار شمس حقیقت بر شما بتابد و شما
 موفق بخدمت گردید و مظاهر موهبت شوید هر یک در سحرها
 توجه بارض مقدس کنید احساسات روحانیه در نهایت وضوح مینماید *

۴۷ _ ای دوستان حقیقی نامه شما رسید و از مضمون روح و

ریحان حاصل گردید الحمد لله بزمی آراسته و مهمانی
هر نوزده روزه را مجری داشتید هر انجمنی که بنهایت محبت
تشکیل گردد و توجه بملکوت الهی شود و صحبت از تعالیم الهی
گردد و سبب ترقی نفوس شود آن انجمن انجمن الهیست و آن
مائده مائده آسمانی امیدوارم که در هر نوزده روز یکروز این
ضیافت مجری گردد زیرا سبب الفت است سبب اتحاد است
سبب مهربانیست ملاحظه مینمائید که جهان بچه درجه در نزاع
و جدالست و ملل موجوده در چه مشکلات عظیمه بلکه احبای الهی
موفق گردند که علم وحدت عالم انسانی بلند شود و خیمه یک رنگ
ملکوت الله بر جمیع آفاق سایه افکند و سوء تفاهم از بین جمیع دول
بر خیزد و با یکدیگر چون عاشق و معشوق بهم آمیزند بر شماست
که بجمیع بشر نهایت مهربانی نمائید و خیر خواه عموم باشید و از
برای علویت عالم انسانی بکوشید و در اجسام میته روح بدمید
و بموجب تعالیم حضرت بهاء الله حرکت و سلوک نمائید تا عالم
انسانیرا جهان ملکوتی نمائید *

۴۸ _ ای بندگان صادق جمالقدم در هر کور و دوری ضیافت
مقبول و محبوب و تمدید مائده بجهت احبای الهی ممدوح و محمود
علی الخصوص در این دور عظیم و کور کریم که نهایت ستایش را دارد

زیرا از محافل ذکر الله و مجالس پرستش حق فی الحقیقه شمرده
 میشود چه که در مجالس ضیافت آیات الهیه تلاوت میگردد
 وقصائد و محامد و نعوت الهیه خوانده میشود و نفوس در نهایت
 انجذاب مبعوث میگردد اصل مقصود این سنوحات رحمانیه است
 و در این ضمن بالتبع غذائی نیز صرف میگردد تا عالم جسمانی
 مطابق عالم روحانی گردد و تن حکم جان گیرد همچنانکه
 نعم روحانیّه سابغ است نعم جسمانیّه نیز کامل شود باری
 خوشا بحال شما که این حکم لطیف را مجری میدارید و سبب
 تذکر و تنبّه و روح و ریحان احباء الله میشوید *

۴۹ _ نامهات رسید و از میهمانی هر نوزده روز مرقوم

نموده بودی سبب سرور گردید آن محافل سبب نزول مائده
 آسمانیست و حصول تأییدات رحمانی امیدوارم که نفثات روح القدس
 همدم گردد و هریک با نطقی گویا و قلبی مملوّ از محبت الله در
 محافل و مجامع کبری بتبشیر طلوع شمس حقیقت و اشراق نیر آفاق پردازید *

۵۰ _ در خصوص ضیافت در هر شهر بهائی سؤال نموده بودید

مقصود از این ضیافت الفت و محبت و تبّتل و تذکر و ترویج مساعی

خیریه است یعنی بذکر الهی مشغول شوند و تلاوت آیات و مناجات نمایند *

ص ۵۱ - ضیافت نوزده روزه بسیار سبب فرح و سرور قلوبست

اگر چنانچه باید و شاید این ضیافت مجری گردد یاران در هر

نوزده روزی روح جدیدی یابند و قوتی روحانی جویند *

۵۲ - ای بنده حقّ احبّای الهی در هر ارض الحمد لله

موجود و مشهود و کلّ در ظلّ سدره وجود محشور الطاف حضرت

بیچون چون بحر بی پایان و عنایات ملکوت پی در پی چون

باران نیشان پس باید ربّ زدنی گفت و بوسائل و وسائطی

تشبّث نمود که سبب تزاید این فیض گردد و علّت تکثّر تأییدات

غیب از اعظم وسائل ازدیاد الطاف از ملکوت ابهی دلجوئی

احبّاست و تطیب خاطر دوستان کما قال دل بدست آور که حجّ اکبر است *

۵۳ - انّ عبدالبهاء یشمّ رائحة محبّة الله من کلّ محفل

تنطقین فيه بكلمة الله و تذکرین الحجج و البراهین الّتی سطعت

انوارها علی الآفاق و تحدّثین ببلاّیاء عبدالبهاء من شرّ النّاقضین

لميثاق الله يا امة الله لا تتلفظى بكلمة من السياسيات عليك
 بالروحانيات لانها تؤل الى السعادة البشريه فى العالم الأبهى
 ولا تذكرى ملوك الأرض و حكوماتها المادية والزمنية الا بخير
 بل احصرى اذكارك بالبشارة بملكوت الله والأشارة الى نفوذ
 كلمة الله و تقديس امر الله و السعادة الأبدية و السرور و الحبور
 الروحاني و الخلق الرحمانى و بيان اشراق شمس الحقيقة على
 الآفاق و النفخ بروح الحيات فى جسد الاكوان *

۵۴ _ از اجتماع احباً مرقوم نموده بودید که در نهایت

روح و ریحانست البته چنین است زیرا در مجامع روحانیان
 جمال مبارک شاهد انجمن است البته نهایت روح و ریحان حاصل
 گردد اليوم تکلیف جمیع اینست که جمیع اذکار را فراموش نمایند
 و هر واقعه را نسیان کنند و اجعل اورادی و اذکاری کلها ورداً
 واحداً و حالى فى خدمتک سرمداً ما صدق حال و مقالشان گردد
 يعنى جمیع فکر و ذکر را حصر در تبليغ امر الله و ترویج دين الله
 و تشويق بر صفات حق و تحريض بر محبت خلق و تنزيه در جمیع
 شئون و تقدیس باطن و ظاهر و پاکی و آزادگی و اشتعال و انجذاب
 نمایند هر چه جز ذکر اوست مردود است و هر چه جز نعت اوست
 مذموم امروز جهان آفرینش را این آهنگ ملاً اعلی باهتر از آرد

فسبحان ربی الأبهی این را بدانید که بجز این نغمه الهی
نغمه در وجود تأثیر ننماید و جز این گلبانگ حقیقی در گلستان
رحمانی نشئه و سرور نیارد این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست *

۵۵ _ دوستان را محفلی باید و مجمعی شاید که در آن
مجامع و محافل بذکر و فکر حقّ و تلاوت و ترتیل آیات و آثار
جمال مبارک روحی لأحبّائه الفدا مشغول و مألوف گردند و
انوار ملکوت ابهی و پرتوافق اعلی بر آن مجامع نوراء بتابد و
این محافل مشارق اذکار است که بقلم اعلی تعیین و مقرر
گردیده است که باید در جمیع مدن و قرا تأسیس شود ... و این
مجامع روحانی در نهایت تنزیه و تقدیس ترتیب یابد تا از محل
و ارض و هوایش نفحات قدس استشمام گردد *

۵۶ _ هر جمعی که در محلی اجتماع کنند و بذکر حقّ
مشغول گردند و از اسرار الهی دم زنند یقیناً از نفثات روح القدس نصیب گیرند *

۵۷ _ از قرار مسموع شما را نیت چنان که خانه خویش را

گاهی با اجتماع بهائیان مزین نمائید تا بعضی بتمجید ربّ مجید
پردازند این قدر بدان که اگر چنین بنمائی آن خانه
ترابی آسمانی گردد و آن هیکل سنگی محفل رحمانی شود *

۵۸ _ از معابد سؤال نموده بودید که حکمتش چیست
حکمتش این است که در وقت معلوم نفوس وقت اجتماع را بدانند
و کلّ مجتمع گردند و جمیع بالاتّحاد بمناجات پردازند تا از این
اجتماع الفت و اتّحاد در قلوب ازدیاد یابد *

۵۹ _ مدّتی بود که عبدالبهاء را آرزو چنان که در آنسامان
مشرق الأذکار بنیان گردد الحمد لله بهمتّ دوستان این ایام
مباشرت گردیده اینخدمت در آستان حضرت احدیّت بسیار
مقبول زیرا مشرق الأذکار سبب روح و ریحان احباء الله و
ثبوت و استقامت اصفیاست اینمسئله بسیار مهمّ است اگر تأسیس
بظاهر و آشکار سبب تعرّض اشرار است در هر جا خفياً باید
تأسیس شود حتّی در هر دهکده ئی باید محلّی مشرق الأذکار
باشد ولو تحت الأرض حال شما الحمد لله موفق بآن شدید که
تأسیس نمائید و در اسحار باذکار مشغول گردید و بتسییح و تهلیل
قیام نمائید طوبی لکم بشری لکم ایّها الأبرار من تأسیس

مشرق الأذکار وائی اسئل الله ان يجعلکم آیات النّجاح
ورایات الفلاح تخفق علی الاکام و التّلال و البطاح *

۶۰ _ مشرق الأذکار هر چند بظاهر بنیان جسمانیست

ولی تأثیر روحانی دارد و سبب الفت قلوب و اجتماع نفوس گردد
در ایام ظهور هر مدینه ئی که در آن معبدی تأسیس شد سبب
ترویج و تثبیت قلوب بود و سبب اطمینان نفوس زیرا در آن اماکن
ذکر حق مستمرّ و دائم بود و از برای قلب سکون و قرار جز بذکر
ربّ مختار نه سبحان الله بنای مشرق الأذکار تأثیری عظیم
در جمیع مراتب دارد در شرق تجربه شد و چنین ظاهر و آشکار
گشت حتّی اگر در قریه ئی خانه ئی مسمّی بمشرق الأذکار گشت
تأثیری دیگر داشت تا چه رسد به بنا و تأسیس آن *

۶۱ _ اللهم یا موفّق الثّابتین فی الميثاق علی الأنفاق

حبّاً بنیر الآفاق اعانة لمشرق الأذکار و مطلع الأنوار

و مشهّر الآثار اید هو لاء الأبرار البررة الأخیار فی هذه

الدّار و دار الاخرة علی التّقرب من عتبتک الطّیبة

الطّاهرة و بیض وجوههم بانوارک الباهرة انک انت الکریم الوهاب *

۶۲ _ ای دختر عزیز ملکوتی من نامه که بجناب دکتر
اسلمانت مرقوم نموده بودی آن نامه را بارض مقصود فرستاد
بدقت تمام آن نامه را خواندم از جهتی بسیار متأثر شدم بجهت
اینکه آن موی زیبا را بمقراض انقطاع از دنیا و جان فشانی
در سبیل ملکوت الله بریدی و از جهتی بسیار مسرور شدم که
آن دختر عزیز چنین جان فشان است که عزیزترین عضو خویش را
در سبیل امر الله فدا نمود اگر از من سؤال مینمودی ابداً راضی
نمی شدم که یکتار موی پرطراوت و لطافت را مقراض کنی و من از
قبل تو اعانه بمشرق الأذکار مینمودم و لکن این عمل تو دلیل جلیل بر
نهایت جانفشانی است فی الحقیقه حیات خویش را فدا نمودی
و نتایج عظیمه روحانی حاصل خواهی نمود مطمئن باش که
روز بروز ترقی خواهی کرد و بر ثبات و استقامت خواهی افزود
الطاف حضرت بهاء الله احاطه کند و بشارات غیبیه پی در پی
میرسد هر چند موی را فدا نمودی روح خواهی یافت هر چند
این عضو فانی را در سبیل الهی از دست دادی ولی موهبت
الهی خواهی جست و بجمال ملکوتی خواهی رسید و بعزت نامتناهی
خواهی رسید و حیات ابدیه خواهی یافت *

۶۳ _ ای نفوس مبارکه نامه که بجناب رحمت الله مرقوم

شده بود ملاحظه گردید مضمون مشحون بمژده‌های گوناگون بود که محافل‌های متعدده بقوت ایمان و ثبات بر پیمان تأسیس شده و احباً در جوش و خروشند .

عبدالبهاء را نهایت آمال این است که آن خطّه مبارکه که از بدایت امر بفیض نیشان رحمانی سبز و خرم شده حال چنین گل و ریاحینی انبات نماید این سبب سرور کلّ است .

الحمد لله در شرق و غرب امر الله چنان علو و سموی یافته که ابد اگمان نمیرفت باین زودی رانحه مشک الهی در خاور و باختر منتشر گردد این نیست مگر از عنایات کلّیه جمال مبارک که تأیید و نصرت او پی در پی میرسد .

و از جمله قضایای عجیبه که واقع گشته این است که مشرق الأذکار در قطب امریک بنیان میگردد و بعضی نفوس از اطراف اعانه بآن معبد رحمانی میفرستند از جمله خانم محترمی در منچستر قریب لندن باعانه برخاست ولی از مال دنیا چیزی نداشت چون اعانه مالی نتوانست موی لطیف ظریفی داشت که در نهایت طراوت زینت روی او بود و شمائل تزیین میداد موی بلند مشکبوی خود را بدست خود مقراض نمود و بمزاد داد تا فروخته گردد و قیمت آن اعانه مشرق الأذکار شود ملاحظه کن که در نزد نساء عزیزتر از موی با طراوت و لطافت نه آن محترمه فی الحقیقه

بتمام جانفشانی قیام نمود هر چند اینعمل سزاوار نه و عبدالبهاء
 ابداً بآن راضی نبود ولی چون دلالت بر نهایت جانفشانی
 مینمود لهذا بسیار متأثر شد و در نزد خانمهای غرب و امریک
 گیسو بسیار عزیز است یعنی از جان عزیزتر است آنرا فدای مشرق الأذکار نمود .
 حکایت کنند که در زمان حضرت رسول اراده مبارک تعلق گرفت
 که لشکری بسمتی توجّه نماید دادن اعانه از برای این جهاد
 باحبّاً تکلیف شد یکی هزار شتر با بار گندم تقدیم نمود یکی
 نصف مال خویش را تقدیم کرد یکی جمیع اموالش را اعانه نمود
 و علی هذا القیاس ولی پیره زنی مقداری خرما داشت و جز آن
 خرما چیزی نداشت آنرا آورد و اعانه تقدیم نمود حضرت رسول
 روحی له الفداء فرمود این خرمای جزئی را بالای جمیع اعانات
 بنهید تا بر جمیع اعانات تفوّق یابد این نظر بآن بود که
 آن پیره زن جز آن خرمای قلیل چیزی مالک نبود حال این
 خانم محترمه متاعی جز موی مشکبوی نداشت آنرا در سبیل
 مشرق الأذکار فدا نمود ملاحظه کنید که امر الله بچه درجه قوّت
 یافته که خانمی فرنگی گیس خویشرا فدای مشرق الأذکار نماید
 انّ فی ذلك لعبرة لأولی الألباب .
 باری من از احبّای نجف آباد نهایت سرور را دارم زیرا از بدایت

امر الی الآن همیشه جانفشان بودند و حضرت زین المقرّین
در ایام حیات بنفس پاک همواره در حقّ احبّای نجف آباد دعا
می نمود و طلب تأیید و توفیق میکرد الحمد لله دعای آن بزرگوار
مستجاب گشت و آثار ظاهر و آشکار *

۶۴ _ مشرق الأذکار از اعظم تأسیسات عالم انسانیت
و تفرّعاتش بسیار است مشرق الأذکار اگر چه محلّ عبادتست ولیکن
مربوط باسپیتال و اجزا خانه و مسافر خانه و مکتب اطفال ایتم
و مدرسه تدریس علوم عالیّه است هر مشرق الأذکار مربوط باین
پنج چیز است امیدوارم که در امریک حال مشرق الأذکار تأسیس
شود و بتدریج اسپیتال و مکتب و مدرسه و اجزا خانه و مسافر خانه
نیز در نهایت انتظام ترتیب یابد بیاران الهی این تفصیل را
بفهمانید تا بدانند که مشرق الأذکار چه قدر مهمّ است مجرد
عبارت از محلّ عبادت نیست بلکه از هر جهت مکملّ است .
ای کنیز عزیز الهی اگر بدانی که در ظلّ حضرت بهاء الله
چه مقامی از برای نفوس منقطعه و منجذبه و مبلّغه معین و مقررّ
شده است البتّه نهایت فرح و سرور حاصل نمائید و از شدّت بشارت
و وجد پرواز مینمائید که در چنین محلّی سیر مینمائید و بچنین
ملکوتی توجّه دارید امّا عبارتی که من بتو مرقوم نموده ام که خود را

وقف در خدمت امر الله نما مقصد اینست که فکرت را حصر در تبلیغ امرکن و شب و روز بتعالیم و وصایا و نصایح حضرت بهاءالله پرداز و این منافی ازدواج نه میشود قرینی قبول نمائی و بخدمت امرالله نیز پردازی هیچ مانع دیگری نیست باری وقت را غنیمت دان فرصت از دست مده از خدا بخواه که در اینجهان ظلمانی شمعی روشن شوی و سبب هدایت جمعی غفیرگردی *

۶۵ _ ای کنیز مقرب ملکوت الله نامه ئی که مرقوم

نموده بودی رسید از مضمون همت بلندی و مقصد ارجمندی مفهوم گردید که خیال سفری باقصی بلاد شرق داری که تحمّل مشقات عظیمه نمائی تا سبب هدایت نفوسی گردی و بشارت بملکوت الله دهی این مقصد دلیل بر آنست که آن کنیز عزیز الهی را همت بسیار بسیار بلند است اما بشارت باید باین داد که موعود جمیع ملل عالم ظاهر و آشکار گشته چه که جمیع ملل و مذاهب هر یک منتظر موعودی هستند و حضرت بهاءالله موعود کلّ لهذا امر بهاءالله سبب شود که خیمه وحدت عالم انسانی در قطب امکان بلند گردد و رایت عمومیت بشری بر جمیع جبال و تلال موج زند چون زبان باین بشارت گشائی این وسیله تبلیغ گردد اما این سفر بسیار بعید است و تا جمعی نباشند بشارت

تأثیر در آنجا چندان ننماید اگر مصلحت بدانید یک سفر
بایران نمائید و در مراجعت بژاپون و چین مرور نما این بنظر
بسیار بهتر و خوشتر آید و الا هر نوع که موافق دانید مجری دارید همان مقبول *

۶۶ _ ای مهتدی بنور هدی حمد کن خدا را که تو را بنور
حقیقت دلالت نمود و بدخول در ملکوت ابهی دعوت کرد دیده
روشن شد و قلب گلشن گشت من در حقّ تو دعا نمایم که روز بروز
بر ایمان و ایقان بیفزائی و در انجمنها چون شمع بر افروزی و نور
هدایت مبذول داری چون انجمنی نورانی از احبّای الهی
تشکیل شود عبدالبهاء هر چند بجسم غائب ولکن بروح و جان
حاضر لهذا من همیشه مسافر بامریکا هستم و با یاران روحانی
ربّانی همدم و همرازم چون دو نفس ارتباط قلبی یابند بُعد مسافت
از مؤانست آنها را منع ننماید با یکدیگرند ولو هریک در اقلیم
دیگرند لهذا من با تو همدم و همرازم و هم آهنگ و هم آواز *

۶۷ _ ای خانم ملکوتی نامه شما از نیویورک رسید از مضمون
خوشنودی حاصل شد زیرا دلیل بر آن بود که بعزمی ثابت
و نیّتی صادق اراده سفر پاریس نمودی تا در آن شهر خاموش

نار محبة الله بر افروزی و در آنظلمات عالم طبیعت چون شمع
 روشن گردی بسیار این سفر موافق و مناسب چون وارد پاریس
 گردی باید بکوشی ولو از نفوس معدودی باشد محفل میثاق
 تشکیل نمائی و بقوه میثاق نفوس را زنده نمائی پاریس بسیار
 محمود و افسرده است تا بحال شعله ئی نزده و حال آنکه
 ملت فرانسه سر پرشوری دارند ولکن عالم طبیعت با تمام معانیش
 بر پاریس خیمه زده احساسات دینیه مفقود شده ولی این قوه
 میثاق هر سردی را گرم نماید و هر ظلمانی را نورانی کند و هر
 اسیر طبیعت را آزادی ملکوتی دهد حال تو بقوتی ملکوتی
 و تأییدی الهی و شوری وجدانی و شعله محبتی رحمانی در
 پاریس قیام نما و نعره بزنی و چنان شور و محبتی در بین این چند
 نفر معدود ظاهر نما که تحسین از ملکوت الهی پیایی رسد و تأیید
 شدید حاصل گردد و مطمئن باش اگر چنین بنمائی و رایت میثاق
 بر افرازی پاریس شعله ئی خواهد زد بتأییدات حضرت بهاءالله
 دل بسته باش زیرا تأییدات او قطره را دریا کند و پشه را عنقا نماید *
 ۶۸ _ ای ثابتان بر عهد و پیمان نامه شما رسید و نامهای
 مبارک شما یک یک ملاحظه گردید مضمون نامه الهامات غیبی بود

و فیوضات لاریبی زیرا دلالت بروحدت احبّا و الفت و انجذاب
 قلوب جمیع بود امروز اعظم مواهب الهیّه اتّحاد و اتّفاق احبّاست
 تا این اتّحاد و اتّفاق سبب ترویج وحدت عالم انسانی گردد و
 جهان از این ظلمت شدید بغض و عدوان رهائی یابد و شمس
 حقیقت بنهایت اشراق بتابد امروز جمیع طوائف عالم بخود پرستی
 مشغول نهایت سعی و کوشش مینمایند که منافع ناسوتی خویش را
 ترویج نمایند خود را میپرستند نه ذات الهی را و نه عالم
 انسانرا منفعت خویش میطلبند نه منفعت عمومی را و این بسبب
 آنست که اسیر عالم طبیعتند و از تعالیم الهی و فیض ملکوتی و انوار
 شمس حقیقت بیخبر حال شما الحمد لله باین موهبت اختصاص
 یافته اید و از مختارین گشته اید و بر تعالیم آسمانی اطلاع یافته اید
 و داخل ملکوت الله شده اید و مظاهر الطاف بی پایان گشته اید
 بآب حیات و نار محبّه الله و روح القدس تعمید یافته اید پس بجان
 و دل بکوشید که انجمن عالم را شمعهای روشن شوید و وفق حقیقت را
 ستاره های درخشنده گردید و سبب انشار انوار ملکوت شوید تا
 عالم انسانی عالم الهی گردد و جهان ناسوت آئینه جهان لاهوت
 شود محبّت الهیّه و رحمت ربّانیّه در قطب عالم خیمه برافرازد
 و نفوس بشر امواج بحر حقیقت گردند و عالم انسانی یکشجره مبارکه
 شود آیات توحید ترتیل گردد و آهنگ تقدیس بملاً اعلی رسد

من شب و روز تضرّع و ابتهال بملکوت الهی نمایم و شما را تأیید و توفیق
 نامتناهی طلبم نظر بقابلیت و استعداد خود نمائید نظر بفیض
 کلی و موهبت الهی و قوّت روح القدس نمائید که قطره‌ها را دریا
 نماید و ستاره را آفتاب فرماید الحمد لله جنود ملأ اعلیٰ نصرت
 مینماید و قوّت ملکوت معین و ظهیر است اگر در هر دقیقه لسان
 بشکرانه گشائید از عهده شکر این الطاف بر نائید ملاحظه نمائید که
 نفوس عظیمه که صیت اقتدارشان آفاق را گرفته چون از این فیض
 آسمانی محروم عنقریب کلّ معدوم گردند نه نام و نشانی ماند و نه
 اثر و ثمری چون بر شما پرتو شمس حقیقت تابیده و بحیات ابدیه
 فائز شدید از افق وجود الی ابد الآباد تابنده و درخشنده
 حضرت پطرس صیّاد ماهی بود و مریم مجدلیّه زنی قُروّی ولی چون
 بالطاف حضرت مسیح مخصّص گشتند افق ایمانرا روشن نمودند
 و از افق عزّت ابدیه الی الآن میدرخشند در این مقام نظر با استعداد
 و قابلیت نه نظر باشعه ساطعه شمس حقیقت است که این آئینه‌ها
 را روشن نموده مرا دعوت بامریکا می‌نمائید من نیز نهایت اشتیاق
 را دارم که آن رویهای نورانیرا به بینم و با آن دوستان حقیقی
 همدم و همراز گردم ولی قوّه مغناطیس که مرا جذب بآن اقلیم نماید
 آن اتّحاد و اتّفاق احبّا و روش و سلوک بموجب تعالیم الله و ثبوت
 عموم بر عهد و پیمانست .

ای پروردگار این جمع یاران تواند و بجمال تو منجذبند و بنار
 محبت مشتعلند این نفوس را ملائکه آسمانی نما و بنفحه روح القدس
 زنده فرما لسانی ناطق بخش و قلبی ثابت عطا فرما قوت آسمانی
 ده و سنوحات رحمانی بخش و مروج وحدت بشرفرما و سبب محبت
 و الفت عالم انسانی فرما تا ظلمات مهلکه تعصب جاهلی بانوار
 شمس حقیقت محو و زائل گردد و اینجهان ظلمانی نورانی شود
 و این عالم جسمانی پرتو جهان روحانی گیرد و این الوان مختلفه
 مبدل بیک رنگ گردد و آهنگ تسبیح بملکوت تقدیس تو رسد
 توئی مقتدر و توانا *

۶۹ _ در خصوص تنظیمات مرقوم نموده بودید تعالیم
 الهی و وصایا و نصایح حضرت بهاءالله نص صریح است
 همان تنظیمات ملکوتیه است و این فرض است اتباعش اگر مقدار
 خردلی انحراف شود باطلست و اما در خصوص سفر من بامریکا مرقوم نموده بودی
 اگر بدانی که مشاغل چگونه مانند دریا موج میزند ملاحظه
 خواهی نمود که فرصت سفر که سهل است در حضر نیز قدری راحت
 مستحیل انشاء الله امیدوارم اسبابی فراهم آید که بعنایت
 حضرت بهاءالله قلب و فکر راحت شود آن وقت عزم سفر نمایم و بتو خبر دهم *

۷۰ _ ای شمع روشن نامه شما رسید و از مضمون فرح روحانی حاصل گردید زیرا مضمون مشحون با احساسات روحانیّه بود و دلیل بر انجذابات قلبیه و تعلّق بملکوت الله و تعشّق بتعالیم الهیه فی الحقیقه همّتی بلند داری و نیّتی پاک و مطهّر جز رضای الهی مقصدی نداری و بغیر از استفاضه از مواهب نامتناهی آرزویی نخواهی در فکر ترویج تعالیم الهی هستی و تشریح غوامض مسائل ماوراء الطّبیعه از الطاف حضرت بهاء الله امیدوارم که تو و حرم محترمه‌ات روز بروز بر استقامت و ثبات بیفزائید تا در آن اقلیم جلیل دو عَلم مبین گردید و دو سراج منیر سفر مفصل بجنوب و شمال و شرق و غرب در ماه اکتوبر مع مرافقت شمع محبّت الله مسیس مکسول بسیار موافق و امیدم چنانست که شفای تامّ یابد این کنیز عزیز الهی مثل شعله آتش میماند شب و روز فکری جز خدمت بخدا ندارد شما حال بولایات شمالی سفر کنید و در زمستان بولایات جنوبی خدمتتان نطقهای فصیح در مجامع است که تعالیم الهی را انتشار دهید و اگر ممکن بشود یکوقتی بجزائر هونولولو نیز سفری بنمائید جمیع وقوعاتیکه واقع شده است جمیع در الواح بهاء الله پنجاه سال پیش نازل شده است و مطبوع است و منتشر در آفاق و تعالیم حضرت بهاء الله نور این عصر

است و روح این قرن یکی یکی را در هر جا بیان کنید اوّل تحرّی حقیقت است
 ثانی وحدت عالم انسانیست ثالث صلح عمومیت رابع تطبیق
 علم و وحی است خامس ترک تعصّبات جنسی دینی ترابی سیاسی
 زیرا این تعصّبات هادم بنیان عالم انسانیست سادس حقّ است
 و عدل است سابع تهذیب اخلاق است و تربیت ملکوتی ثامن مساوات
 رجال و نساء است تاسع تعمیم معارف است عاشر مسئله اقتصادیت
 و امثال ذلک بکوشید تا نفوس مهتدی بنور هدی گردند و متشبّث
 بذیل حضرت بهاءالله نامه جوف ملاحظه گردید روح انسانی
 چون لطیف گردد روابط روحانیّه حاصل شود و از روابط روحانیّه
 احساسات وجدانیّه رخ بنماید و همچنین قلب انسانی نظیر آئینه
 است چون لطیف شود قلوب با یکدیگر تقابل و تعاکس نماید و
 احساسات روحانی بمیان آید نظیر عالم رؤیا که انسان از محسوسات
 فراغت یابد ادراکات روحیه بمیان آید چه قدر احکام عجیبه
 رخ دهد و چه قدر اکتشافات عظیمه حصول یابد و شاید مخابرات
 مفصّله حصول یابد ... باری امیدوارم که احبّا در شیکاگو متّفق
 شوند و آن شهر را روشن نمایند زیرا این امر در بدایت در شیکاگو
 ظهور کرد شیکاگو این مزیت را دارد لهذا باید شیکاگو را مکرم داشت
 بلکه انشاء الله از جمیع عوارض روحانی نجات یافته صحت عمومی
 حاصل نماید و مرکز عهد و پیمان شود *

۷۱ _ ای کنیز عزیز الهی نامه‌ات رسید و از مضمون معلوم گردید که احبّا در کمال قوّت و نشاط بترویج تعالیم آسمانی مشغول و این خبر بسیار سبب وجد و سرور است زیرا هر عصری را روحی روح این عصر نورانی تعالیم حضرت بهاءالله است زیرا مؤسّس وحدت عالم انسانی و مروج اخوّت عمومی و مبنی بر وحدت علم و دین و تحرّی حقیقت و اینکه دین باید سبب الفت و محبّت و مهربانی در بین بشر گردد و مؤسّس مساوات بین نساء و رجال شود و حامی اقتصاد باشد یعنی سعادت حال جمهور افراد و ترویج معارف عمومی کند تا هر نفسی بقدر امکان از علم بی نصیب نماند و نسخ و فسخ تعصّب دینی تعصّب جنسی تعصّب سیاسی تعصّب وطنی و تعصّب اقتصادی و امثال ذلک فرماید تعالیمی که نشر در الواح است در این عصر سبب روشنائی و حیات عالم انسانست هر نفسی بترویج این تعالیم قیام نماید مؤیّد بملکوت الله است حضرت رئیس جمهور آن اقلیم جناب دکتر ویلسن فی الحقیقه خدمت بملکوت الله مینماید زیرا آرام ندارد و شب و روز میکوشد که حقوق جمیع بشر محفوظ و مصون گردد حتّی مللهای صغیره مثل ملل کبیره در صون حمایت عدل و حق راحت و مستریح گردند این مقصد بسیار عظیم است امیدوارم که خداوند یکتا چنین نفوس را در هر موارد مؤیّد و موفق گرداند *

۷۲ _ ای دوست حقیقی در دبستان الهی درس و سبق
 رحمانی خوان و از ادیب عشق تعلّم حقائق و معانی نما اسرار
 ملکوت جو و از فیوضات لاهوت دم زن هر چند تحصیل فنون
 و علوم اعظم منقبت عالم انسانیست ولی بشرط آنکه این نهر
 متّصل ببحر اعظم شود و از فیض قدم استفاضه کند چون چنین
 شود هر استاذ بحر بی پایان گردد و تلمیذ ینبوع علم و عرفان شود
 پس اگر علوم دلیل بر جمال معلوم شود فنعم المأمول و الا شاید
 این قطره سبب گردد و از فیض موفور محروم شود زیرا تکبر و غرور
 آرد و قصور و فتور بخشد علوم حاضره قنطره حقیقت است پس اگر
 حقیقت میسر نگردد از مجاز چه ثمر و اثر تالله الحقّ ان لم یکن
 العلوم سببا للوصول الی المعلوم فهی خسران مبین علیک
 بتحصول العلوم والتّوجّه الی الجمال المعلوم حتّی تكون آیه
 الهدی بین الوری و مرکز النّهی فی هذه الدّائرة الّتی تاهت
 فیها عقول ذوی الحجی الا من فاز بالأ سرار و دخل فی ملکوت الأنوار
 و اطّلع بالسّر المصون و الرّمز المکنون *

۷۳ _ ای دختر ملکوت نامه ات رسید و از مضمون معلوم گردید
 که فکر ترا حصر در اقتباس انوار از ملکوت اسرار نموده بودی تا فکر
 انسان متفرّق است ابداً نتیجه ئی نبخشد ولی اگر در یک نقطه

فکر جمع شود نتایج عظیمه بخشد مانند آفتاب که در مرآت مسطح تأثیر تام ندارد ولی چون در مرآت مقعر یا در مرآت محدب تجلی نماید جمیع حرارت در نقطه جمع شود و آن نقطه از آتش حرقتش بیشتر است پس باید فکر را در نقطه جمع کرد تا قوه نافذه گردد .

خواسته بودی که در روز رضوان محفلی بیارائی و بزم و جشنی فراهم آری و نفوسیکه در آن روز در آن محفل اجتماع نمایند بنهایت سرور و حبور بتلاوت الواح پردازند و از من نامه خواستی که در آن روز بخوانی آن نامه در ذیل است .

ای یاران و اماء رحمن امروز روزیست که شمس حقیقت از افق وجود اشراق نموده فجرش ساطع و شعاعش لامع بقوتیکه ابرهای متراکمه متلاشی شد و در نهایت اشراق از افق عالم طالع و لائح گشت اینست که در کائنات اهتزاز جدیدی مشاهده مینماید ملاحظه کنید که دائره علوم و فنون در این عصر چه قدر اتساع یافته و صنایع و بدایع عجیبه چگونه جلوه نموده و قوای فکریه چگونه ترقی کرده و اختراعات عظیمه چگونه بظهور آمده این عصر حکم صد عصر دارد یعنی اگر آثار صد عصر را جمع نمائی و آثار این عصر را نیز جمع نمائی آثار این عصر تفوق بر آثار صد عصر دارد مثلاً جمیع کتبی که در اعصار ماضیه تألیف شده جمع نمائی و کتب و رسائلی که در این عصر تألیف شده آنرا نیز جمع نمائی کتب مؤلفه

در این عصر اضعاف مضاعف کتبی است که در اعصار ماضیه تألیف شده است ملاحظه نمائید که اشراق نیر آفاق چه تأثیر در حقایق موجودات نموده ولکن هزار افسوس که چشمها نابینا و گوشها ناشنوا و عقول و قلوب غافل از این موهبت کبری پس بجان و دل بکوشید تا خفتگان بیدار شوند و کوران بینا گردند و مردگان زنده شوند *

۷۴ _ ای مرغ خوش الحان جمال ابهی این دور بدیع حجابات اوهام را خرق فرموده و تعصبات اهالی شرق را ذمّ و قدح نموده در میان بعضی از ملل شرق نغمه و آهنگ مذموم بود ولی در این دور بدیع نور مبین در الواح مقدّسه تصریح فرمود که آهنگ و آواز رزق روحانی قلوب و ارواح است فنّ موسیقی از فنون ممدوحه است و سبب رقت قلوب مغمومه پس ای شهناز باوازی جانفزا آیات و کلمات الهی را در مجامع و محافل باهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان بهیجان آید و تبّتل و تضرّع بملکوت ابهی کند *

۷۵ _ بجان و دل بکوشید تا میان سیاه و سفید الفت اندازید و وحدت بهائیرا اثبات کنید که ابداً الوان حکمی ندارد بلکه

قلوب حکم دارد الحمد لله قلوب احبّا متحد و متفق است ولو
 یکی شرقی و یکی غربی یکی جنوبی یکی شمالی یکی آلمانی و
 یکی فرانسوی یکی ژاپانی یکی امریکائی یکی ابیض یکی اسود
 یکی احمر یکی اصفریکی اسمراختلاف الوان و اختلاف اوطان
 و اختلاف اجناس در امر بهائی حکمی ندارد بلکه وحدت بهائی
 بر کلّ غالب جمیع این اوهماترا زائل مینماید *

۷۶ _ ای صاحب قلب روشن تو مانند مردمک چشم

می مانی که معدن نور است زیرا در دلت نور محبت الله تابیده
 و توجه بملکوت الله داری در میان سیاه و سفید در امریکا نفرت
 شدید است ولی امیدوارم که قوت ملکوتی التیام و الفت بخشد
 نظر برنگ ننمایند نظر بقلب نمایند اگر قلب نورانی آن مقرب
 درگاه کبریا است و الا غافل از خدا خواه سفید خواه سیاه *

۷۷ _ ای کنیز محترمه الهی نامه تو از لوزآنجلیز رسید

شکر کن خدا را که موفق بخدمت شدی و سبب انتشار وحدت عالم
 انسانی گشتی تا ظلمات اختلاف بین بشر زائل گردد و خیمه
 اتحاد ملل در جمیع اقالیم سایه افکند و الا راحت و آسایش و صلح
 و سلام عمومی مستحیل است و این عصر نورانی مقتضی و مستدعی آن

در هر قرنی باقتضای آن قرن امری مؤید در این عصر نورانی
 وحدت عالم انسانی مؤید هر نفسی خدمت باین وحدت نماید
 البتّه موفق گردد امیدوارم که در محافل بلحن خوشی
 ترانه نمائی و سبب سرور و فرح کلّ گردی *

۷۸ _ اَيُّهَا الطَّاهِرُ الْقَلْبُ زَكَّى النَّفْسِ بَدِيعُ الْخَلْقِ
 جميل الوجه قد وصل تصويرك الشمسي وشبهك الجسمي في
 ابداع هيئة واحسن انعكاس لانتك اسمر الخلق ولكن ابيض
 الخلق كانسان العين اسمر اللون ولكن معدن التور الكاشف
 للكون اني ما نسيتهك ولا انساك اسئل الله ان يجعلك آية
 الموهبة بين البرية يتنور وجهك بانوار الألفاف من الربّ
 الرؤف ويختارك لحبه في هذا العصر الفائق على جميع القرون والأعصار *

۷۹ _ شخص محترماً تأليف شما بشارت غنی را مطالعه
 نمودم فی الحقیقه آراء سدیدى در آن بجهت آسایش عالم انسانی
 ملاحظه شد مختصر اینست در تعالیم بهاء الله مواساتست
 و این اعظم از مساواتست مساوات امریست مجبورى ولكن مواسات
 امریست اختیاری کمال انسان بعمل خیر اختیاریست نه بعمل

خیر اجباری و مواسات خیر اختیاریست و آن اینست که اغنیا
 بفقرا مواسات نمایند یعنی انفاق بر فقرا کنند ولی بمیل و
 اختیار خویش نه اینکه فقرا اغنیا را اجبار نمایند زیرا از اجبار
 اختلال حاصل گردد و انتظام امور بشر مختل شود ولی مواسات
 که آن انفاق اختیاریست سبب راحت عالم انسانیست سبب
 نورانیت عالم انسانیست و سبب عزّت عالم انسانیست چنانکه آثار
 خیریه آنجناب در سیاحت شهرهای امریک مشاهده شد در بعض
 دار الفنونها و انجمنهای صلح و در ترویج معارف لهذا در حقّ
 شما دعا نمایم که همواره مشمول بالطاف و برکت آسمانی باشید و
 سبب اعمال خیریه در شرق و غرب گردید تا در ملکوت الهی مانند
 شمع روشن گردید و عزّت و حیات ابدیه یابید و از افق ابدی مانند ستاره بدرخشید *

۸۰ _ ای متوجّه الی الله نامهات رسید از مضمون معلوم

گردید که آرزوی خدمت فقرا داری چه آرزوئی بهتر از این آرزو نفوس
 ملکوتی نهایت آمالشان اینست که موفق بخدمت فقرا شوند و دلداری
 از فقرا بکنند و نوازش ضعفا بنمایند و از وجودشان ثمری حاصل گردد
 خوشابحال تو که چنین آرزوئی داری بدو اولاد خود از قبل من
 نهایت نوازش و دلداری مجری دار مکاتیب آنان رسید ولی چون

فرصت ندارم مکاتیب علیحدّه نوشتن ممکن نه تو بالنّیابه از من
نهایت مهربانیرا مجری دار *

۸۱ _ نفوسیکه در ایّام جنگ بخدمت فقرا پرداختند و در
صلیب احمر بودند خدماتشان در ملکوت الهی بسیار مقبول و
سبب حیات ابدی آنانست بآنان بشارت دهید *

۸۲ _ ای ثابت بر پیمان نامهات رسید در حقّ آنشخص
محبوس همّتی نمودی بلکه انشاء الله مثمر ثمری گردد و لکن
باو بگو کلّ اهل عالم در زندان طبیعت مسجونند سجنیکه
الی الأبد برقرار است حال اگر تو در زندان موقت گرفتاری محزون
مباش امیدوارم که از زندان طبیعت رهائی یابی و بایوان حیوة
ابدیّه رسی شب و روز دعا نما و طلب عفو و مغفرت نما قدرت
الهیه هر مشکلی را حلّ نماید *

۸۳ _ بقرینه محترمهات از قبل عبدالبهاء تحیّت ابدع
ابهی ابلاغ دار و بگو که نوازش مسجونین و تربیتشان و تعلیمشان
بسیار امر مهمّی است لهذا چون در اینخصوص همّت نمودی و
بعضی از مسجونین را بیدار کردی و سبب توجّهشان بملکوت الله

شدی این امر مبرور بسیار مقبول البتّه در اینخصوص مداومت نما
بدو شخص محبوس در سان کانتان از قبل من مهربانی ابلاغ دار
که حبسخانه از برای نفوس عاقله مدرسه تهذیب و تعلیم است
باید بجان و دل بکوشید تا در تهذیب اخلاق و تحصیل علوم
نفوس شهیری شوید *

۸۴ _ ای کنیز عزیز الهی نامه‌ات رسید و مضمون معلوم
گردید در میان خلق ازدواج عبارت از ارتباط جسمانیست و این
اتّحاد و اتّفاق موقتست زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرر و محتوم
است ولکن ازدواج اهل بها باید ارتباط جسمانی و روحانی
هر دو باشد زیرا هر دو سرمست یک جامند و منجذب بیک طلعت
بیمثال زنده بیک روحند و روشن از یک انوار این روابط
روحانیّه است و اتّحاد ابدیست و همچنین در عالم جسمانی نیز
ارتباط محکم متین دارند ارتباط و اتّحاد و اتّفاق چون از
حیثّیت روح و جسم هر دو باشد آن وحدت حقیقی است لهذا
ابدیست اما اگر اتّحاد مجرد از حیثّیت جسم باشد البتّه موقتست
و عاقبت مفارقت محقق پس باید اهل بها چون رابطه ازدواج در
میان آید اتّحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتماع روحانی و جسمانی
باشد تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالم الهی این وحدت

ابدی گردد زیرا این وحدت حقیقی جلوه ئی از نور محبت الله است و همچنین اگر نفوسی مؤمن حقیقی شوند ارتباط روحانی یابند و مظهر محبت رحمانی گردند کلّ سرمست جام محبت الله شوند البته آن اتحاد و ارتباط نیز ابدیست یعنی نفوسیکه از خود بگذرند و از نقایص عالم بشری تجرّد یابند و از قیود ناسوتی منصرف گردند البته پرتو انوار وحدت الهی بتابد و جمیع در عالم ابدی وحدت حقیقی یابند *

۸۵ _ اما مسئله تزوّج بموجب شریعت الله اوّل باید که

شما یکی را به پسندید بعد برضایت پدر و مادر مرهون قبل از انتخاب شما آنان حقّ مداخله ندارند *

۸۶ _ عقد بهائی ارتباط بین طرفین است و تعلق خاطر

بین جهتین ولی باید نهایت دقت بنمایند و بر اخلاق همدیگر واقف شوند و عهد وثیق ارتباط ابدی حاصل شود و مقصد الفت و رفاقت و وحدت و حیات سرمدی باشد ... عقد حقیقی بهائیان اینست که باید بین طرفین روحاً جسماً التیام تامّ حاصل گردد تا در جمیع عوالم الهی اتحاد ابدی داشته باشند و حیات روحانی یکدیگر را ترقّی دهند اینست عقد بهائی

۸۷ _ ای یادگار آن فدائی جمال مبارک خبر پرمسرت

اقتران شما بورقه نورانیّه در این روزها رسید و انجمن الهی را
 نهایت سرور و فرح حاصل شد بدرگاه حضرت احدیّت عجز و لابه
 گشت که این اقتران سبب سرور قلوب دوستان گردد و الفت ابدی
 باشد و نتایج و ثمرات سرمدیّه حصول پذیرد هر ضرری از افتراق
 حاصل گردد امّا از اقتران کائنات همواره نتایج ممدوحه
 حاصل شود اقتران در ذرات موجودات سبب ظهور فضل و موهبت
 رحمانست و هر چند رتبه بالاتر رود اهمیّت اقتران عظیمتر گردد
 سبحانه الذی خلق الأزواج کلّها ممّا تنبت الأرض و من انفسهم
 و ممّا لا یعقلون علی الخصوص اقتران انسان بانسان بالأخصّ
 اگر بمحبّت حضرت یزدان شود وحدت اصلیه جلوه نماید و محبّت
 رحمانیّه تأسس جوید یقین است این اقتران سبب ظهور الطاف
 حضرت رحمان شود لهذا تهنیت گوئیم و تبریک نمائیم و از عون و
 عنایت جمال مبارک رجا کنیم که این جشن سبب سرور کلّ باشد و این
 بزم بوحدت آسمانی تزیین یابد الهی الهی هذان القمران قد
 اقترنا فی حبّک و اتّحدا فی عبودیّة عتبة تقدیسک و اتّفقا علی خدمة
 امرک فاجعل هذا الاقتران تجلیاً من فیوضاتک یا ربّی الرحمن و اشراقاً
 من انوار موهبتک یا کریم یا منّان حتّی یتفرّع هذه الدّوحة بفروع خضلة
 نضلة ریّانة بفیض سحاب موهبتک انّک انت الکریم انّک انت العظیم

اَنْتَک انت الرَّحْمَن الرَّحِیْم *

۸۸ _ ای دو اولاد عزیز من اقتران شما چون بسمع من رسید
بی نهایت ممنون و مسرور شدم که الحمد لله آن دو طیر با وفا در یک
آشیانه لانه نمودند و از خدا خواهم که یک عائله محترمه ئی
تشکیل نمایند زیرا اهمیّت ازدواج بجهت تشکیل یک عائله
پریرکت است تا در کمال مسرت مانند شمعها عالم انسان را روشن
نمایند زیرا روشنائی این عالم بوجود انسانست اگر در این جهان
انسان نبود مانند شجر بی ثمر بود حال امیدوارم که آن دو نفس
مانند یک شجر گردند و از رشحات ابر عنایت طراوت و لطافت
حاصل نمایند و پر شکوفه و ثمر گردند تا الی الأبد این سلاله
باقی و برقرار ماند و علیکما البهاء الأبهی *

۸۹ _ ای ثابت بر پیمان نامه ئی که بتاريخ ۲ می ۱۹۱۹
مرقوم نموده بودی رسید حمد کن خدا را که در مواقع امتحان
ثابت و راسخی و متوسّل بملکوت ابهی از هیچ بلائی متزلزل
نگردی و از هیچ مشقّتی قصور و فتور نیاری تا انسان بامتحان
نیفتد زر خالص از زر مغشوش ممتاز نگردد عذاب آتش امتحان است
که زر خالص در آن رخ بر افروزد و مغشوش سوخته و سیاه گردد

حال تو الحمد لله در امتحان ثابت و راسخی ابداً متزلزل نمیشوی
 اگر حرمت از تو بزار گشته الحمد لله جمال ابهی از تو راضی است
 و در نهایت عنایت و التفات با وجود این تا توانی با حرمت مدارا
 کن شاید منقلب گردد و قلبش منور شود انفاقیکه بجهت تبلیغ
 نمودی بسیار مقبول این انفاق در ملکوت الهی الی الأبد مذکور
 زیرا سبب نشر نفحات است و اعلاء کلمة الله *

۹۰ _ الهی الهی انّ امتک هذه تتضرّع الیک و تتوکل
 علیک و تتوجّه الیک طالبة شمول الطافک الرحمانیّة و ظهور
 اسرارک الروحانیّة و سطوع انوارک السّبحانیّة ربّ ربّ نور
 بصیرة قرینی و اشرح صدره بنور معرفتک و اجذب فؤاده الی
 جمالک المبین و بشر روحه بظهور نورک المنیر ربّ اکشف عن
 بصره الغطاء و اجزل علیه العطاء و اسکره من صهباء محبتک
 بین الوری و اجعله من ملائکتک یمشی علی الأرض و روحه متطائر
 فی السّماء و اجعله سراجاً یتلأ بنور عرفانک بین الملاء انک
 انت الکریم العزیز الوهاب *

۹۱ _ ایتها المبتهلة الی ملکوت الله طوبی لک بما انجذب
 قلبک الی جمال الله و تنور بنور العرفان و اشرق فيه شعاع الملکوت

اعلمی انّ الله معک فی کلّ الأحوال و یحفظک من شئون الدّٰنیا
و یجعلک خادمة فی کرمه العظیم ... امّا قرینک الکریم یقتضی
ان تعاملیه احسن معامله و تواظبی علی رضائه و المداواة معه
فی کلّ الأحوال حتّٰی یری بانّک بتوجّهک الی ملکوت الله زادت
رأفتک معه و محبّتک لله و مراعاتک لرضائه فی کلّ حال و انّی اتضرّع
الی الله ان یجعلک مستقیمه علی حبّ الله و ناشرة لنفحات القدس فی تلک البقاع *

۹۲ _ ای دو مؤمن بالله خداوند بی مانند زن و مرد را
آفریده که با یکدیگر در نهایت الفت آمیزش نمایند و زندگانی کنند
و حکم یک جان داشته باشند زن و مرد دو رفیق و انیس هستند که
باید در غم یکدیگر باشند چون چنین باشند در نهایت خوشی و
شادمانی و آسایش دل و جان در این جهان زندگانی کنند و در
ملکوت آسمانی مظهر الطاف الهی گردند و الا در غایت تلخی
عمر بسر برند و هر دم آرزوی مردن نمایند و در جهان آسمانی نیز
شرمسار باشند پس بکوشید که با یکدیگر مانند دو کبوتر در آشیان
آمیزش دل و جان نمائید اینست خوشبختی در دو جهان
۹۳ _ ای کنیز خدا هر زنی که کنیز خدا گردد آن فخر

امپراطورهای عالم است زیرا منسوب بخداست و سلطنتش ابدیست
 اما امپراطریسهای عالم آنان را یک مشت خاک نام و نشان
 نگذارد یعنی بمجرّد اینکه زیر یک مشت خاک روند محو و نابود
 گردند و لکن کنیزان ملکوتی سلطنت ابدی دارند قرون و اعصار
 در آنان تأثیری ندارد مثلاً ملاحظه کن از زمان مسیح تا بحال
 چه قدر امپراطریسها آمده که هر یک سرور یک اقلیم بودند ولی
 حال نه نامی و نه نشانی و لکن مریم مجدلیه یک کنیز قروی خدا
 بود هنوز ستاره اش از افق عزّت ابدیه میدرخشد پس تا توانی
 بکوش که کنیز خدا باشی ستایش از کنونش نموده بودی این
 کنونش بعد اهمیّت پیدا خواهد نمود زیرا خدمت بملکوت الهی
 و وحدت بعالم انسانی مینماید مروج صلح عمومی است و مؤسّس
 وحدت عالم انسانی نفوس را از تعصّبات دینی و جنسی و ترابی
 نجات میدهد و در سایه خیمه یک رنگ الهی منزل و مأوی میبخشد
 پس شکر کن خدا را که در این کنونش حضور یافتی و استماع تعالیم الهی نمودی *

۹۴ _ ای کنیز جمال ابهی نامه شما رسید و از قرائت آن

سطور سرور موفور حاصل گشت الحمد لله اماء رحمن انجمنی
 آراستند که درس تبلیغ بخوانند و بنشر نفعات الله پردازند و در فکر

تربیت اطفال باشند اما این محفل باید روحانی محض باشد
یعنی مذاکرات باید بیان حجج بالغه و براهین واضح و ادله
قاطعه بر طلوع شمس حقیقت باشد و همچنین آنچه سبب تربیت
بنات و تعلیم علوم و آداب و حسن سلوک و حسن اخلاق و عفت و
عصمت و ثبات و استقامت و قوت عزم و ثبوت نیت و اداره منزل
و تربیت اطفال و آنچه از لوازم و ضروریات بناتست تا این بنات
در حوض کمالات و حجر حسن اخلاق تربیت شده وقتی که امهات
گردند اطفال خویش را با حسن آداب و اخلاق از صغرسن تربیت
نمایند حتی آنچه سبب صحت بدن و قوت و بنیه و صیانت اطفال
از عروض امراض است تحصیل نمایند و چون کار چنین حسن انتظام
یابد هریک از اطفال نهال بیهمال جنت ابهی شود *

۹۵ _ ای اماء رحمن محفل رحمانی که در آن مدینه

نورانی تأسیس نمودید بسیار بجا و مجری بود فی الحقیقه همّتی
نمودید و گوی سبقتی ربودید و بعثه کبریا بعبودیتی قیام نمودید
و بموهبتی رسیدید حال باید بکمال همّت و روحانیت در آن محفل
نورانی جمع شوید و ترتیل آیات کتاب مبین نمائید و بذکر حقّ
مشغول گردید و بیان حجج و براهین نمائید و در هدایت نساء
آندیار بکوشید و بتربیت بنات و اطفال پردازید تا امهات از صغر

سن اولاد را بتربیت تامّ تربیت نمایند و حسن اخلاق بیاموزند
و بفضائل عالم انسانی دلالت نمایند و از صدور حرکات مذمومه منع
کنند در آغوش تربیت بهائی پرورش دهند و تا آنکه طفلان نورسیده
از ثدی معرفت الله و محبّت الله شیر بنوشند و نشو و نما نمایند
و حسن سلوک و علوّ فطرت و همّت و عزم و حزم در امور و استقامت در هر
کار و علویّت افکار و حبّ ترقّی و بلندی همّت و عقّت و عصمت آموزند
تا هرکاری را شروع نمایند از عهده برآیند زیرا در خصوص تربیت
اطفال امّهات باید نهایت اهمیّت بدهند و همّت بگمارند زیرا
شاخه تا ترو تازه است هر نوع تربیت نمائی تربیت شود پس امّهات
باید طفلان خوردسال را مانند نهالها که باغبان می پرورد پرورش
دهند شب و روز بکوشند که در اطفال ایمان و ایقان و خشیت رحمان
و محبّت دلبر آفاق و فضائل اخلاق و حسن صفات تأسس یابد
مادر اگر از طفل حرکت ممدوحی بیند ستایش کند و تحسین نماید
و تطیب خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بیفائده صدور یابد
طفل را نصیحت کند و عتاب نماید و بوسائط معقوله حتّی زجر لسانی
جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی ضرب و شتم ابداً جائز نیست
زیرا بکلی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مذموم گردد *

۹۶ _ ای اماء رحمن شکر کنید جمال قدم را که در این قرن

اعظم و عصر منور محشور شدید شکرانه این الطاف اینکه در عهد
و میثاق قوت استقامت بنمائید و بموجب تعالیم الهی و شریعت
مقدسّه حرکت نموده اطفال را از سنّ طفولیت از ثدی تربیت کلیّه
شیر دهید و پرورش نمائید تا آداب و سلوک بموجب تعالیم الهی
از سنّ شیر خواری در طبیعت اطفال رسوخ تامّ پیدا نماید
زیرا اوّل مربّی و اوّل معلّم امّهاتند که فی الحقیقه مؤسّس سعادت
و بزرگواری و ادب و علم و دانش و فطانت و درایت و دیانت اطفالند *

۹۷ - اساس متین دین الله را ارکان مبین مقرر و مسلم است
رکن اعظم علم و دانائیست و عقل و هوشیاری و اطلاع بر حقائق کونیّه
و اسرار الهی لهذا ترویج علم و عرفان فرض و واجب بر هریک از
یارانست پس باید آن انجمن رحمانی و آن محفل روحانی بتمام
قوت در تربیت اطفال کوشند تا بآداب الهی و روش و سلوک بهائی
از خورد سالی تربیت شوند و مانند نهال بماء سلسال و صایا و
نصایح جمال مبارک نشو و نما کنند *

۹۸ - اگر مربّی نباشد جمیع نفوس وحوش مانند و اگر معلّم
نباشد اطفال کلّ مانند حشرات گردند این است که در کتاب الهی
در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباریست نه اختیاری یعنی

بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند *

۹۹ _ در خصوص اطفال مرقوم نموده بودی باید از بدایت اطفال را بتربیت الهی پرورش داد و همواره بذکر حق متذکر نمود تا محبت الله در طینت آنان ثبوت و قرار یابد و با شیر امتزاج نماید *

۱۰۰ _ این اطفال را تربیت بهائی خواهم تا در ملک و ملکوت ترقی نمایند و سبب سرور دل و جان تو گردند در آینده اخلاق عمومی بسیار فاسد گردد باید اطفال را تربیت بهائی نمود تا سعادت دو جهان یابند و الا در زحمت و مشقّات افتند زیرا سعادت عالم انسانی باخلاق رحمانیست *

۱۰۱ _ ای نفوس مطمئنّه از نصوص الهیه چه در کتاب اقدس و چه در سائر الواح اینست که باید پدر و مادر اطفال خویشرا تعلیم آداب و علوم نمایند یعنی علوم بقدر لزوم تا طفلی بی سواد نماند خواه از اناث و خواه از ذکور و اگر چنانچه پدر قصور نماید باید اجبار گردند و اگر چنانچه عاجز

باید بیت العدل تکفلّ تعلیم آن اطفال را بنماید در هر صورت
 نباید طفل بی تعلیم ماند این از جمله فرائض قطعیه است که
 اهمال در آن سبب قهر و غضب الهی میشود *

۱۰۲ - ای یاران حقیقی جمع بشر نوع انسان بمثابه

اطفال دبستانند و مطالع نور و مظاهر وحی ربّ غفور ادیب عجیب جلیل
 و مربّی بی نظیر و مثل در دبستان حقائق این فرزندانرا بتعالیم
 الهی تربیت نمایند و در آغوش عنایت پرورش دهند تا در جمیع مراتب
 ترقّی نموده مظاهر مواهب گردند مرکز سنوحات رحمانیه شوند
 و مجمع کمالات انسانیه در کلّ شئون صوری و معنوی پنهان و عیان
 جسمانی و روحانی ترقّی نمایند و عالم فانی را آئینه جهانمای جهان
 جاودانی کنند پس ای دوستان حقّ شمس حقیقت چون در این
 دور عظیم در اشرف نقطه اعتدال ربیعی طلوع نمود و بر آفاق اشراق
 کرد چنان حشر و نشری نماید و شور و ولوله در اطباق وجود
 اندازد و چنان نشو و نمائی ببخشد و چنان تابشی بتابد و ابر عنایتش
 چنان ببارد و باران رحمتش چنان ریزش بنماید و دشت و صحرا
 چنان گل و ریاحینی برویاند که غبرا جنّت ابهی گردد و روی
 زمین بهشت برین شود و بسیط خاک چون محیط افلاک شود
 عالم وجود عرصه محمود شود نقطه تراب مطلع الطاف ربّ الأرباب

گردد پس ای احبای الهی جهد بلیغ نمائید تا شما مظهر این
 ترقیات و تأییدات گردید و مرکز سنوحات رحمانیت شوید و مشرق
 انوار احدیت گردید و مروج مواهب مدنیت شوید و در آن کشور
 رهبر کمالات انسانیت گردید و ترویج علوم و معارف نمائید و در ترقی
 بدایع و صنایع کوشید تعدیل اخلاق نمائید و بخلق و خوی سبقت بر
 اهل آفاق جوئید اطفال را از سن شیر خواری از ثدی تربیت پرورش
 دهید و در مهد فضائل پرورید و در آغوش موهبت نشو و نما
 بخشید از هر علم مفیدی بهره‌مند نمائید و از هر صنایع بدیع
 نصیب بخشید پرهمت نمائید و متحمل مشقت کنید اقدام در امور
 مهمه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمائید *

۱۰۳ _ تعلیم اطفال و پرورش کودکان اعظم مناقب عالم
 انسان و جاذب الطاف و عنایت حضرت رحمان زیرا اسّ اساس
 فضائل عالم انسانیت و سبب تدرّج باوج عزّت جاودانی چون
 طفل در کودکی تربیت شود مانند نهال در جویبار علم و دانش
 بعنایت باغبان گلشن احدیت از زلال معانی بنوشد و البته پرتو
 شمس حقیقت گیرد و بشعاع و حرارتش در گلشن وجود طراوت و لطافت
 بی نهایت یابد پس ادیب باید طبیب باشد یعنی اطفال
 را تعلیم دهد و اخلاق را تعدیل نماید علم و دانش

آموزد و بخلق و خوی ربّانی پرورش دهد طیب اخلاق باشد تا
 ابناء آفاق را از علل و امراض روحانی معالجه نماید اگر در این مورد
 عظیم همّت جلیله مبذول شود عالم انسانی زینت دیگریابد و
 نورانیّت دیگر حاصل نماید جهان ظلمانی نورانی شود و عالم
 امکانی بهشت جاودانی گردد حتّی دیوان فرشتگان شوند و گرگان
 شبان اغنام گردند و کلاب غزالان برّوحدت شوند و درندگان
 چرندگان شوند و مرغان تیزچنگ خوش نغمه و آهنگ گردند زیرا
 حقیقت انسانیّه خطّ فاصل بین الظّلّ و النّور و مجمع البحرین و
 نهایت قوس نزول است لهذا استعداد جمیع مراتب دارد بتربیت
 اکتساب فضائل کند و از عدم تربیت در اسفل درجات نقائص ماند
 هر طفلی ممکنست که سبب نورانیّت عالم گردد و یا سبب ظلمانیّت
 آفاق شود لهذا باید مسئله تربیت را بسیار مهمّ شمرد و اطفال را
 از کودکی از پستان محبّت الله شیر داد و در آغوش معرفت الله تربیت
 نمود تا نورانی گردند رحمانی شوند علم و دانش آموزند و خلق و
 خوی فرشتگان یابند حال چون شما باین خدمت مقدّسه معین
 شده‌اید البتّه باید نهایت همّت مجری دارید تا آن مدرسه
 بجمیع شئون و مراتب شهیر آفاق گردد و سبب عزّت کلمه الله شود
 ۱۰۴ _ ای احبّای الهی و اماء رحمن جمهور عقلاء برآند

که تفاوت عقول و آراء از تفاوت تربیت و تعلیم آدابست یعنی عقول در اصل متساویست ولی تربیت و تعلیم آداب سبب گردد که عقول متفاوت شود و ادراکات متباین این تفاوت در فطرت نیست بلکه در تربیت و تعلیم است و امتیاز ذاتی از برای نفسی نیست انبیا نیز تصدیق این رأی را میفرمایند که تربیت نهایت تأثیر در بشر دارد ولی میفرمایند عقول و ادراکات در اصل و در فطرت نیز متفاوتست و این امر بدیهی است قابل انکار نه چنانکه ملاحظه مینمائیم اطفالی هم سن و هم وطن و هم جنس بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخص پرورش یابند با وجود این عقول و ادراکاتشان متفاوت یکی ترقی سریع نماید و یکی پرتو تعلیم بطیء گیرد و یکی در نهایت درجه تدنّی ماند خزف هر چه تربیت شود لؤلؤ لثلا نگردد و سنگ سیاه گوهر جهانتاب نشود و حنظل و زقوم بتعلیم و تربیت شجره مبارکه نگردد یعنی تربیت گوهر انسانرا تبدیل نکند ولکن تأثیر کلی نماید و بقوه نافذه آنچه در حقیقت انسان از کمالات و استعداد مندمج و مندرج بعرضه ظهور آرد تربیت دهقان حبه را خرمن کند و همّت باغبان دانه را درخت کهن نماید لطف ادیب اطفال دبستانرا باوج رفیع رساند و عنایت مربی کودک حقیر را بر سریر اثیر نشاناند پس واضح و مبهرن گردید که عقول در اصل فطرت متفاوتست و تربیت را نیز حکمی عظیم و تأثیری شدید *

۱۰۵ _ و اما تفاوت بین مدنیت طبیعی که الیوم منتشر است و بین مدنیت الهیه که از نتایج بیت العدل خواهد بود فرق اینست که مدنیت طبیعی بقوه قوانین جزائیه و قصاص رادع و مانع خلق از ارتکاب قبایح اعمال گردد و با وجود این اینست که ملاحظه مینمائی که قوانین مجازات و احکام جزیه متصل در انتشار است و ابداً قانون مکافاتی در میان نه و در جمیع شهرهای اروپا و امریکا ابنیه واسعه حبسخانه‌ها بجهت زجر ارباب جرائم تأسیس و بنا شده است اما مدنیت الهیه نفوس بشر را چنان تربیت نماید که نفسی ارتکاب جرائم ننماید الا افراد نادره که آن ابداً حکم ندارد پس فرق است در اینکه نفوس را از قبایح و جرائم بواسطه زجر و قصاص و شدت انتقام منع نمائیم و یا آنکه چنان تربیت کنی و نورانیت بخشی و روحانیت بدهی که نفوس بدون خوف از زجر و انتقام و قصاص از جرائم اجتناب نمایند بلکه نفس جرائم را نعمت کبری و جزاء عظیم شمرند و منجذب فضائل عالم انسانی شوند و در آنچه سبب نورانیت بشر است و ترویج صفاتیکه مقبول درگاه کبریاست جانفشانی کنند پس ملاحظه نما که در بین مدنیت طبیعی و مدنیت الهیه چه قدر فرق و امتیاز است مدنیت طبیعی بزجر و قصاص بشر را مانع از اذیت و ضرر گردد و از ارتکاب جرائم باز دارد ولی مدنیت الهیه چنان تربیت نماید که نفوس بشریه بدون

خوف از جزا اجتناب از اجرام کنند و نفس جرم نزد آنان اعظم عقوبت گردد و بنهایت جذب و وله باکتساب فضائل انسانی و ما به التَّرقی بشری و آنچه سبب نورانیّت عالم انسانست پردازند *

۱۰۶ _ تعلیم اطفال و تربیت نونهالهای جنّت ابهی

از اعظم خدمات درگاه کبریاست تا مانند لئالی موهبت در صدف تربیت بفیض هدایت پرورش یافته زینت اکلیل عزّت ابدیه گردند ولی قیام باین خدمت بسیار مشکست و از عهده برآمدن مشکلتر امیدوارم که آنجناب موفق باین خدمت عظمی گردند و از عهده برآیند تا مظهر موهبت کبری شوند تا جمیع اطفال بتربیت الهیه تربیت شده خلق و خویشان مانند نفحات گلشن ابهی معطر گردد و مشام آفاق را معنبر کند *

۱۰۷ _ امید عبدالبهاء چنان است که آن نورسیدگان در

دبستان عرفان نزد ادیب عشق چنان تربیت و پرورش یابند و در مقامات معنوی معانی و اسرار آموزند که هریک در جنّت ابهی مانند عندلیب گویا گلبانگ اسرار بلند کند و براز و نیاز پردازد *

۱۰۸ _ مسئله اخلاقرا بسیار اهمیّت بدهید جمیع آباء و

امّهات باید اطفال را متمادياً نصیحت کنند و بر آنچه سبب عزّت ابدیه است دلالت نمایند اطفال مدرسه را از صغرسنّ بنطقهای مکمل دلالت نمایند که در اوقات فرصت و راحت مشغول بنطق فصیح گردند و بیان بلیغ نمایند *

۱۰۹ - ای مظاهر الطاف الهی در این دور بدیع اساس متین تمهید تعلیم فنون و معارف است و بنصّ صریح باید جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل فنون نمایند لهذا باید در هر شهری و قریه ئی مدارس و مکاتب تأسیس گردد و جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل فنون نمایند لهذا در هر شهری و قریه ئی مدارس و مکاتب تأسیس گردد و جمیع اطفال بقدر لزوم در شهر و لزوم در قریه در تحصیل بکوشند لهذا هر نفسی که اتفاق در این مورد نماید شبهه نیست که مقبول درگاه احدیّت شود و مورد تحسین و تمجید ملأ اعلی گردد چون در این امر عظیم جهد بلیغ مبذول داشتید لهذا امید چنین که مکافات از ربّ الآیات البیّنات حصول یابد و مشمول لحظات عین رحمانیّت گردید *

۱۱۰ - و اما ترتیب مدرسه باید اطفال اگر ممکن یک نوع لباس بپوشند ولو قماش تفاوت داشته باشد اگر چه بهتر آن است که از یک قماش باشد ولی اگر ممکن نه ضرری نه و تلامذه باید

در نهایت طهارت و نظافت باشند هر چه نظافت بیشتر بهتر
و موقع مدرسه در جائی باید باشد که هوا در نهایت لطافت باشد
و حسن آداب تلامذه را باید بغایت دقت نمود و اطفال را تشویق
و تحریص بر فضائل عالم انسانی نمود تا از صغرسن بلند همت و
پاک دامن و خوش سلوک و طیب و طاهر تربیت شوند و در امور عزم
شدید و نیت قوی حاصل نمایند از هزل در کنار باشند و در هر
مقصد عزم صمیمی داشته باشند تا در هر موردی ثبات و استقامت
کنند تربیت و آداب اعظم از تحصیل علوم است طفل طیب طاهر
و خوش طینت و خوش اخلاق ولو جاهل باشد بهتر از طفل بی ادب
کثیف بد اخلاق ولو در جمیع فنون ماهر گردد زیرا طفل خوش رفتار
نافع است ولو جاهل و طفل بد اخلاق فاسد و مضر است ولو عالم
ولی اگر علم و ادب هر دو بیآموزد نور علی نور گردد اطفال مانند
شاخه تر و تازه اند هر نوع تربیت نمائی نشو و نما کنند باری
در بلندی همت اطفال بسیار کوشش نمائید که چون ببلوغ رسند
مانند شمع برافروزند و بهوی و هوس که شیوه حیوان نادان است
آلوده نگردند بلکه در فکر عزت ابدیه و تحصیل فضائل عالم انسانی باشند *

۱۱۱ _ اسّ اساس سیّئات نادانی و جهالت است لهذا

باید باسباب بصیرت و دانائی تشبث نمود و تعلیم اخلاق کرد و روشنی بافاق داد تا در دبستان انسانی تخلّق باخلاق روحانی نمایند و یقین کنند که هیچ جحیم و سعیری بدتر از خلق و خوی سقیم نه و هیچ جهنّم و عذابی کثیف تر از صفات موجب عتاب نیست تا تربیت بدرجه رسد که قطع حلقوم گواراتر از کذب مشثوم شود و زخم سیف و سنان آسان تر از غضب و بهتان گردد آتش غیرت بر افروزد و خرمن هوا و هوس بسوزد هریک از یاران الهی رخس باخلاق رحمانی چون مه تابان بدرخشد و نسبتشان بآستان الهی حقیقی گردد نه مجاز اساس بنیان شود نه طراز الوان لهذا باید مکتب اطفال بنهایت انتظام باشد تعلیم و تعلّم محکم گردد و تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در حقیقت اطفال تأسیس الهی شود و بنیاد رحمانی بنیاد گردد این مسئله تعلیم و تهذیب و تعدیل و تشویق و تحریص را بسیار مهمّ شمرد که از اسّ اساس الهی است که بلکه انشاء الله از دبستانهای الهی اطفال نورانی باشرف کمالات انسانی مبعوث گردند و سبب نورانیّت ایران بلکه عموم امکان شوند تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را مینمایند تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند نمی شود اگر الیوم اندکی متنبّه گردد بعد از ایّامی معدود فراموش کند و بر حالتی که معتاد

و خوی نموده راجع شود پس باید از طفولیت این اساس متین را بنهند زیرا تا شاخ تازه و تراست بکمال سهولت مستقیم و راست گردد مقصود اینست که اسّ اساس الهی اخلاق رحمانیت است که زینت حقیقت انسانی است و علم و دانش است که سبب ترقّی عالم بشریت است در این قضیه باید احبّای الهی نهایت اهمیت و غیرت را مبذول دارند *

- ۱۱۲ _ در این امر مبارک مسئله ایتام بسیار اهمیت دارد ایتام را باید نهایت نوازش نمود و پرورش داد و تعلیم کرد و تربیت نمود علی الخصوص تعلیم حضرت بهاءالله بقدر امکان بهریتی می باید تعلیم کرد از خدا خواهم که اطفال ایتام را پدر و مادر مهربان باشی و بنفحات روح القدس آنان را زنده نمائی تا بلوغ رسند و هریک عالم انسانی را خادم حقیقی گردند بلکه شمع روشن شوند *
- ۱۱۳ _ باید امّهات را تعلیمات الهیه داد و نصایح مؤثره کرد و تشویق و تحریص تربیت کودکان نمود زیرا اوّل مربّی اطفال امّهاتند آنها باید در بدایت طفل رضیع را از ثدی دین الله و شریعت الله شیر دهند تا محبّت الله با شیر اندر آید و با جان برون رود

و تا امّهای تربیت اطفال ننمایند و تأسیس آداب الهیه نکنند
 من بعد تربیت نتایج کلیه نبخشد محافل روحانیه باید بجهت
 تربیت اطفال تعالیم منتظمه بجهت امّهای تربیت دهند که چگونه
 طفل را باید از سنّ شیرخوارگی تربیت نمود و مواظبت کرد و آن
 تعلیمات را بجمیع امّهای دستور العمل دهند تا همه مادرها
 اطفال را بموجب آن تعالیم تربیت نمایند و پرورش دهند و
 تازه نهالان گلشن محبّت الله از حرارت شمس حقیقت و نسیم نوبهار
 الهی و تربیت امّهای نشو و نما نموده هریک در جنت ابهی
 شجره پرمهر گردند و از فیض ربیع در این موسم بدیع طراوت و لطافت بی نهایت یابند *

۱۱۴ _ ای مادران مهربان اینرا بدانید که در نزد یزدان
 اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکانست بآداب کمال انسانیت
 و ثوابی اعظم ازین تصوّر نتوان نمود *

۱۱۵ _ ای دوکنیز عزیز الهی انسان آنچه بلسان گوید
 باید باعمال و افعال اثبات کند اگر ادّعی ایمان نماید باید
 بموجب تعالیم ملکوت ابهی عمل نماید الحمد لله شما باعمال
 قول خویش را ثابت نمودید و بتأییدات الهیه موقّق شدید و

اطفال بهائیرا جمع نموده در بامداد تعلیم مناجات میدهد
 این عمل بسیار مقبول و سبب سرور قلوب که آن اطفال هر صبح
 توجّه بملکوت نموده بذکر حقّ مشغول گردند و در نهایت ملاحظت
 و حلاوت مناجات کنند آن اطفال بمثابه نهالند و این تعلیم
 و مناجات مانند باران که طراوت و لطافت بخشد و بمثابه نسیم
 محبت الله که باهتزاز آرد طوبی لکم و حسن مآب *

۱۱۶ _ ای دختر ملکوت نامه هایت رسید و از مضمون معلوم
 گردید که والده محترمه ات صعود بجهان پنهان نموده و تنها
 مانده ئی و آرزویت خدمت پدر عزیز است و خدمت بملکوت الله
 متحیرئی که بکدام پردازی البتّه بخدمت پدرت پرداز و در این ضمن
 هر وقت فرصت یافتی بنشر نفحات الله مشغول شو *

۱۱۷ _ ای عزیز عبدالبهاء پسر آن پدر باش و ثمر آن شجر
 زاده عنصر جان و دل او باش نه همین آب و گل پسر حقیقی آنست
 که از عنصر روحانی انسان منشعب گردد از خدا خواهم که در جمیع
 اوقات موفق و مؤید باشی *

۱۱۸ _ ای نورسیدگان بهائیان و طالبان علم و عرفان

انسانرا امتیاز از حیوان بچند چیز است اوّل صورت رحمانیت
 است و مثال نورانیت چنانچه در تورات میفرماید لنعملنّ انسانا
 علی صورتنا و مثالنا این صورت رحمانیت عبارت از جمعیت صفات
 کمالیه است که انوارش از شمس حقیقت جلوه بر حقائق انسانیه نماید
 و از اعظم صفات کمالیه علم و دانائی است پس باید شب و روز بکوشید
 سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون
 نصیب موفور یابید و صورت رحمانیت از شمس حقیقت تجلّی بر مرایای
 عقول و نفوس نماید عبدالبهاء را آرزو چنان که هریک از شما در
 مدارس علوم معلّم اوّل شمرده شوید و در دبستان حقائق و معانی
 سر دفتر دانائی گردید *

۱۱۹ _ اطفال بهائی باید در تحصیل علوم و فنون از سائر
 اطفال ممتاز باشند زیرا مشمول نظر عنایتند آنچه اطفال دیگر
 در مدّت یکسال تحصیل نمایند تازه نهالان جنّت عرفان کودکان
 بهائی باید در مدّت یکماه تحصیل نمایند آرزوی دل و جان
 عبدالبهای مهربان اینست که نورسیدگان بهائی هریک در علم
 و عرفان شهیر آفاق گردند و البتّه نهایت همّت و سعی و غیرت در
 تحصیل علوم و فنون خواهند نمود *

۱۲۰ _ ای اطفال عزیز من نامه شما رسید ولكن چنان فرحی حاصل شد که بتحریر و تقریر نیاید که الحمد لله قوه ملکوت الهیه چنین اطفالی تربیت نموده که از سنّ طفولیت آرزوی تربیت بهائی دارند تا از صغر سنّ بخدمت عالم انسانی پردازند نهایت آمال و آرزوی من اینست که شما که اطفال منید چنانکه باید و شاید بموجب تعالیم حضرت بهاء الله تربیت بهائی شوید و هریک عالم انسانی را شمعى نورانی گردید و در خدمت عموم بشر جانفشانی نمائید از راحت و آسایش خویش بگذرید تا سبب آسایش عالم آفرینش گردید امیدم چنانست که چنین گردید و سبب سرور و شادمانی من در ملکوت الهی شوید *

۱۲۱ _ يا صغيرة السنّ وكبيرة العقل كم من طفل صغير وهو بالغ رشيد وكم من كهل جاهل وسفيه فالرشد والبلوغ بالعقل والنهى وليس بالسنّ وامتداد الحيات انك عرفت ربك وانت صغيرة السنّ ولكن الوفاء من النساء غافلات عن ذكر الله محتجبات عن ملكوت الله محرومات من فيض موهبة الله وانك انت اشكرى ربك على هذه الموهبة العظمى واسئل الله الشفاء لوالدتك المحترمة فى ملكوت الله *

- ۱۲۲ _ واما ماسئلت فی تریة الأطفال فعلیک ان ترضعهم
من ثدی محبة الله و تشویقهم الی الروحانیات و التوجّه الی الله
و حسن الآداب و احسن الأخلاق و اکتساب الفضائل و الخصال
المحمودة فی عالم الإنسان و درس العلوم بغایة الاتقان حتّی
یكونوا روحانیّین ملکوتیّین منجذبین بنفحات القدس من صغر
سنّهم و یتربّوا تریة دینیة روحانیة ملکوتیة و انّی ادعو الله ان یوفّقهم علی ذلك *
- ۱۲۳ _ ای ناظر بملکوت الله نامه تو رسید از مضمون معلوم
گردید که مشغول تعلیم اطفال احبّا هستی و آن کودکان معصوم
کلمات مکنونه و مناجات تعلیم گرفته اند و بمعنی بهائی بودن پی
برده اند تعلیم این اطفال مثل نهالهای تازه ئی در گلشن
ابهی است که دهقان مهربان بتربیت آنها مشغول و البتّه نتایج
مطلوبه حصول خواهد یافت علی الخصوص تفهیم شروط و اخلاق
بهائی زیرا باید اطفال صغیر بجان و دل مطّلع بر آن شوند که
بهائی بلفظ نیست بمعنی است هر طفلی باید بتربیت الهی
تربیت شود تا مجمع اخلاق حمیده گردد و سبب عزّت امر الله شود
و الا لفظ بهائی بی ثمر نتیجه ندارد باری تا توانی بکوش تا
این اطفال را بفهمانی که بهائی یعنی انسان جامع جمیع کمالات

باید مثل شمع روشن باشد نه اینکه ظلمات اندر ظلمات باشد
 و اسمش بهائی نام مدرسه را مدرسه یکشنبه بهائیان بگذارید *

۱۲۴ _ مدرسه اطفال در روز یکشنبه و قرائت الواح و تعالیم
 حضرت بهاء الله و القاء کلمه الله بر مسامع اطفال بسیار مبارکست
 البتّه دائماً این انجمن را مجری دارید و اهمیّت بدهید تا
 روز بروز توسیع یابد و بنفثات روح القدس زنده گردد اگر چنانچه
 باید و شاید این انجمن ترتیب یابد یقین بدان نتایج عظیمه
 بخشد ولی ثبات و استقامت لازمست نه آنکه ایّامی چند دوام
 نماید بعد کم کم فراموش شود شرط استقامتست و در هر امری که
 ثبوت و استقامت گردد البتّه نتیجه بخشد و الاّ ایّامی چند دوام
 نماید بعد مختل گردد *

۱۲۵ _ تبدیل معلّمین نه سریعاً جائز و نه مدّتی بسیار
 متوسط بهتر است انعقاد مجلس شما در وقت نماز در معابد سائره
 مناسبتی ندارد سبب کدورت سائرین میگردد اطفال بهائی
 چون مدرسه مخصوص در روز یکشنبه دارند لهذا اگر بسائر مدارس
 بروند از این محروم میمانند و اما اگر اطفال نفوسی که بهائی
 نیستند بخواهند در مدرسه بهائی بیایند دخولشان جائز

و اگر در این مدرسه از جمیع اساس ادیان نبذه ذکر شود محض اطلاع اطفال ضرری ندارد و چون اطفال کمند حال کلاسهای متعدّد ممکن نه طبیعی یک کلاس باید باشد در مسئله اخیره که راجع بکدورت بین اطفالست هر طوری که مناسب میدانید مجری دارید *

۱۲۶ _ نامه توریسید حمد خدا را که مژده صحت و عافیت توداد و خبر این داشت که حاضر دخول در مدرسه زراعی هستی بسیار موافق تا میتوانی بکوش در فنّ زراعت نهایت مهارت را حاصل نمائی زیرا بموجب تعالیم الهی تحصیل فنون و اتقان صناعت عبارت از عبادتست شخصی اگر بتمام همت بتحصیل علمی پردازد و یا باتقان صنعتی کوشد مانند آنست که در کنائس و معابد عبادت الهی مینماید پس تو چون در مدرسه زراعی داخل شوی و بکمال همت تحصیل فنون نمائی فی الحقیقه شب و روز بعبادت مشغولی و این عبادت مقبول درگاه کبریا چه موهبتی اعظم از این که علم عبارت از عبادت باشد و صنعت عبارت از خدمت بملکوت الله باشد *

۱۲۷ _ ای بنده حق بدایع صنایع در این دور جامع از عبادت

جمال لامع شمرده گشته ملاحظه فرما که چه عنایتست و چه
 موهبت که صنعت عبادتست پیشینیان گمان مینمودند که
 صنعت غفلت است بلکه آفت است و مانع از قرب حضرت احدیّت
 حال ملاحظه فرما که رحمت کبری و موهبت عظمی چگونه جحیم را
 جنت نعیم کرد و گلخن ظلمانی را گلشن نورانی نمود اهل صنعت
 باید در هر دم صد هزار شکرانیّت بعتبه مقدّسه اظهار دارند
 و در صنایع خویش نهایت همّت و دقّت را مجری نمایند تا ابداع
 صنعت در نهایت لطافت و ظرافت در معرض عمومی عالم جلوه نماید *

۱۲۸ _ نامه رسید امیدوارم که در صون حمایت حقّ
 محفوظ و مصون مانی و همواره بذکر حقّ مشغول باشی و در اکمال
 صنعت بکوشی همّتی عظیم بنمائی تا در صنعت فرید گردی و شهیر
 آن صفحات شوی زیرا اتقان در صنعت در این دور رحمانی
 عبادتست و در عین اشتغال بصنعت از ذکر حق فراغت نیابی *

۱۲۹ _ ای یاران پاک یزدان تنزیه و تقدیس در جمیع
 شئون از خصائص پاکانست و از لوازم آزادگان اوّل کمال تنزیه
 و تقدیس است و پاکی از نقائص چون انسان در جمیع مراتب پاک و
 طاهر گردد مظهر تجلّی نور باهر شود در سیر و سلوک اوّل پاکی و

بعد تازه‌گی و آزاده‌گی جوی را باید پاک نمود بعد آب عذب
 فرات جاری نمود و دیده پاک ادراک مشاهده و لقا نماید و مشام
 پاک استشمام رائحه گلشن عنایت فرماید و قلب پاک آینه جمال
 حقیقت گردد اینست که در کتب سماویّه وصایا و نصایح الهیّه
 تشبیه بآب گشته چنانچه در قرآن میفرماید و انزلنا من السماء
 ماءً طهوراً و در انجیل میفرماید تا نفسی تعمید بآب و روح نیابد
 در ملکوت الهی داخل نشود پس واضح شد که تعالیم الهیّه
 فیض آسمانیست و باران رحمت الهی و سبب طهارت قلوب انسانی
 مقصود این است که در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت
 سبب علویّت عالم انسانی و ترقّی حقائق امکانیست حتّی در عالم
 جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیّت است چنانکه صریح
 کتب الهی است و نظافت ظاهره هر چند امریست جسمانی ولکن
 تأثیر شدید در روحانیّات دارد مانند الحان بدیع و آهنگ خوش
 هر چند اصوات عبارت از تموّجات هواییّه است که در عصب صماخ
 گوش تأثیر نماید و تموّجات هوا عَرْضی از اعراض است که قائم
 بهواست با وجود این ملاحظه مینمائید که چگونه تأثیر در ارواح
 دارد آهنگ بدیع روح را طیران دهد و قلب را باهتزاز آرد مراد
 این است که پاکی و طهارت جسمانی نیز تأثیر در ارواح انسانی
 کند ملاحظه نمائید که پاکی چه قدر مقبول درگاه کبریا و منصوص

کتاب مقدّسه انبیاست زیرا کتب مقدّسه منع از تناول هر شیء کثیف و استعمال هر چیز ناپاک مینماید ولی بعضی منهیّ قطعی بود و ممنوع بکلی و مرتکب آن مبعوض حضرت کبریا و مردود نزد اولیا مانند اشیاء محرّمه تحریم قطعی که ارتکاب آن از کبایر معاصی شمرده میشود و از شدّت کثافت ذکرش مستهجن است اما منهیّات دیگر که ضرر فوری ندارد ولی تأثیرات مضرّه بتدریج حاصل گردد آن منهیّات نیز عند الله مکروه و مذموم و مدحور ولی حرمت قطعی منصوص نه بلکه تنزیه و تقدیس و طهارت و پاکی و حفظ صحّت و آزاده‌گی مقتضی آن از آنجمله شرب دخان است که کثیف است و بد بو و کریهست و مذموم و بتدریج مضرّتش مسلّم عموم و جمیع اطباء حاذقه حکم نموده‌اند و تجربه نیز گردیده که جزئی از اجزاء مرکّبه دخان سمّ قاتل است و شارب معرض علل و امراض متنوّع این است که در شربش کراهت تنزیهی بتصریح وارد حضرت اعلیٰ روحی له الفداء در بدایت امر بصراحت منع فرمودند و جمیع احبّاء ترک شرب دخان نمودند ولی چون زمان تقیّه بود هر نفسی که از شرب دخان امتناع مینمود مورد اذیّت و جفا میشد بلکه در معرض قتل میآمد لهذا احبّاء بجهت تقیّه بشرب دخان پرداختند بعد کتاب اقدس نازل شد چون تحریم دخان صریح کتاب اقدس نبود احبّاء ترک نمودند اما جمال مبارک

همیشه از شرب دخان اظهار کراهت میفرمودند حتی در بدایت
 بملاحظه ئی قدری استعمال میفرمودند بعد بکلی ترک فرمودند
 و نفوس مقدّسی که در جمیع امور متابعت جمال مبارک مینمودند
 آنان نیز بکلی ترک شرب دخان کردند مقصود این است که
 شرب دخان عند الحقّ مذموم و مکروه و در نهایت کثافت و در غایت
 مضرتّ ولو تدریجاً و از این گذشته باعث خسارت اموال و تضييع
 اوقات و ابتلای بعادت مضرّه است لهذا در نزد ثابتان بر میثاق
 عقلاً و نقلاً مذموم و ترک سبب راحت و آسایش عموم و اسباب طهارت
 و نظافت دست و دهان و مواز تعفّن کثیف بدبو است البتّه احبای
 الهی بوصول این مقاله بهر وسیله باشد ولو بتدریج ترک این
 عادت مضرّه خواهند فرمود چنین امیدوارم .
 اما مسئله افیون کثیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله
 بصریح کتاب اقدس محرم و مذموم و شربش عقلاً ضربی از جنون
 و بتجربه مرتکب آن بکلی از عالم انسانی محروم پناه بخدا میبرم
 از ارتکاب چنین امر فطیعی که هادم بنیاد انسانیت و سبب
 خسران ابدی جان انسانرا بگیرد وجدان بمیرد شعور
 زائل شود ادراک بکاهد زنده را مرده نماید حرارت طبیعت
 را افسرده کند دیگر نتوان مضرتّی اعظم از این تصوّر نمود
 خوشا بحال نفوسیکه نام تریاک بر زبان نرانند تا چه رسد باستعمال

آن . ای یاران الهی جبر و عنف و زجر و قهر در این دوره الهی
مذموم ولی در منع از شرب افیون باید بهر تدبیری تشبّث نمود
بلکه از این آفت عظمی نوع انسان خلاصی و نجات یابد و الاّ وایلا
علی کلّ من یفرط فی جنب الله .

ای پروردگار اهل بها را در هر موردی تنزیه و تقدیس بخش و از هر
آلوده‌گی پاکی و آزاده‌گی عطا کن از ارتکاب هر مکروه نجات ده
و از قیود هر عادت رهایی بخش تا پاک و آزاد باشند و طیب و طاهر
گردند سزاوار بنده‌گی آستان مقدّس شوند و لایق انتساب
بحضرت احدیّت از مسکرات و دخان رهایی بخش و از افیون
مورث جنون نجات و رهایی ده و بنفحات قدس مأنوس کن تا نشأه
از باده محبّت الله یابند و فرح و سرور از انجذابات بملکوت ابهی
جویند چنانچه فرمودی آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای
عشق زانشراب معنوی ساقی همی بحری بیار .

ای یاران الهی ترک دخان و خمر و افیون بتجربه رسیده که چگونه
سبب صحتّ و قوّت و وسعت ادراک و شدّت ذکاء و قوّت اجسام است
طائفه ئی الیوم موجود که آنان از دخان و مسکرات و افیون محترز
و مجتنبند آن طائفه بر طوائف سائره در قوّت و شجاعت و صحتّ و
ملاحت و صباحت منتهای تفوّق دارند یکی از آنان ده نفر از
طوائف سائره را مقاومت نماید و این تجربه در عموم است یعنی

عموم افراد آن طائفه بر عموم افراد سائر طوائف از هر جهت متفوقند
 پس همتی نمائید تا تنزیه و تقدیس کبری که نهایت آرزوی عبدالبهاست
 در میان اهل بها جلوه نماید و حزب الله در جمیع شئون و کمالات
 فائق بر سائر نوع انسان گردند و در ظاهر و باطن ممتاز از دیگران
 و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحت سرخیل عاقلان و در
 آزادگی و فرازانگی و حکم بر نفس و هوی سرور پاکان و آزادگان و عاقلان *

۱۳۰ _ ای طبیب ادیب ... تو الحمد لله که دوقوه

داری طبابت جسمانی و طبابت روحانی و روحانیات را نفوذی
 عظیم در عالم جسمانی مثلاً مریض را بشارتی ده و سرور و تسلی ده
 و بوجد و طرب آر بسیار واقع که آن سرور و فرح سبب شفای عاجل
 شد ... حال چون چنین است بدوقوه معالجه نما

احساسات روحانیّه را در امراض عصبیه تأثیری عجیب است *

۱۳۱ _ در وقت معالجه توجه بجمال مبارک کن و آنچه بر

قلب القا میشود مجری دار مریضانرا بفرح الهی و سرور روحانی

معالجه نما دردمندانرا درمان بشارت کبری ده و مجروحین را

مرهم موهبت عظمی بخش ببالین هر بیماری چون حاضر گردی

سرور و فرح و شادمانی ده و بقوة روحانی انجذابات رحمانی بخش این
نفس رحمانی حیات بخش عظم رمیم است و محیی ارواح هر علیل و سقیم *

۱۳۲ _ نقاهت هر چند از عوارض ذاتیه انسانست ولی

فی الحقیقه مشکل است نعمت صحت بر جمیع نعمها مرجح است *

۱۳۳ _ اسباب شفای امراض دو نوع است سبب جسمانی و

سبب روحانی اما سبب جسمانی معالجه طیبیان و اما سبب روحانی
دعا و توجه رحمانیان و هر دو را باید بکار برد و تشبث نمود امراضی
که بسبب عوارض جسمانی عارض گردد بدوای طیبیان معالجه شود
و بعضی امراض که بسبب امور روحانی حاصل شود آن امراض
باسباب روحانی زائل گردد مثلاً امراضی که منبعث از احزان
و خوف و تأثرات عصبیه حاصل گردد معالجه روحانی بیش از
علاج جسمانی تأثیر دارد پس این دو نوع معالجه را باید مجری
داشت هیچیک مانع از دیگری نیست لهذا شما معالجه
جسمانیرا منظور دارید زیرا این هم از فضل و عنایات الهیه است
که فن طبابت را برای بندگان خود کشف و آشکار تا از این نیز
مستفید گردند و همچنین بمعالجه روحانی نیز نهایت اهتمام نما

زیرا تأثیرات عجیبه دارد و اگر علاج حقیقی خواهی که روح انسانرا از هر مرضی شفا دهد و بصحت ملکوتیه الهیه فائز نماید آن وصایا و تعالیم الهیه است بآن اهتمام نما *

۱۳۴ - ای منجذب بنفحات الهیه مکتوب مفصل که

بمسس گتسینگر لوا مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید فی الحقیقه در مسئله مدخل امراض تدقیقی نموده بودید و فی الواقع عصیانرا مدخلی عظیم در امراض جسمانیّه محقق است اگر چنانچه بشر از اوساخ عصیان و طغیان بری بود و بر میزان طبیعی خلقی بدون اتباع شهوات سلوک و حرکت مینمود البتّه امراض باین شدّت تنوّع نمی یافت و استیلا نمینمود زیرا بشر منهمک در شهوات شد و اکتفا باطعمه بسیطه نکرد طعامهای مرکّب و متنوّع و متباین ترتیب داد و منهمک در آن و در رذائل و خطایا شد و از اعتدال طبیعی منحرف گشت لهذا امراض شدیدّه متنوّعه گوناگون حادث گردید زیرا حیوان من حیث الجسم ترکیب انسان است ولی چون باطعمه بسیطه قناعت نماید و چندان در اجرای شهوات مصرّانه نکوشد و ارتکاب معاصی ننماید امراضش بالنسبه بانسان قلیل است پس معلوم شد که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عظیم در امراض است و این امراض بعد از حدوث ترکیب شود و توالد و تناسل نماید

و سرایت در دیگران کند این اسباب معنوی علل و امراض است و اما اسباب جسمانی صوری امراض اختلال میزان اعتدال در اجزای مرکبه جسم انسانیست مثلاً جسم انسان از اجزای متعدده مرکب است ولی هر جزئی از این اجزا را مقداری معین که میزان اعتدال است و چون این اجزاء بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و برقرار ماند یعنی هیچ جزئی از مقدار و میزان طبیعی تجاوز نکند و تزیاید و نقصان نیابد مدخل جسمانی از برای امراض حاصل نگردد مثلاً جزء نشویرا میزانی و جزء شکری را میزانی اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخلی از برای امراض حاصل نشود ولی چون این اجزاء از میزان طبیعی تجاوز کند یعنی تزیاید و تناقص یابد البته از برای امراض مدخلی حاصل گردد این مسئله را بسیار تدقیق لازم است حضرت اعلی روحی له الفداء فرموده اند که اهل بها باید فنّ طبّ را بدرجه ئی رسانند که باغذیه معالجه امراض نمایند و حکمتش این است که در اجزای مرکبه جسم انسانی از میزان اعتدال اگر اختلالی حاصل گردد لابد این مدخل امراض است مثلاً اگر جزء نشوی تزیاید نماید و یا جزء شکری تناقص جوید مرضی مستولی گردد حکیم حاذق باید کشف نماید که در وجود این مریض چه جزئی تناقص نموده و چه جزئی تزیاید حاصل کرده چون این را کشف نماید غذائی که جزء تناقص نموده در آن غذا بسیار است بمریض دهد و اعتدال حاصل کند و چون مزاج اعتدال یابد مرض مندفع شود

و برهان این مسئله آنکه حیوانات سائره فنّ طبّ نخوانده‌اند و اکتشاف امراض و علل و دوا و علاج ننموده‌اند هر حیوانی که بمرضی مبتلا گردد در این صحرا طبیعت او را دلالت بر نوعی از گیاه نماید و چون آن گیاه را تناول کند مرضش مندفع شود تشریح این مسئله این است که چون جزء شکری در جسم تناقص یابد بالطّبع مزاج میّال بگیاهی شود که در آن جزء شکری وفور دارد و بسوق طبیعی که نفس اشتهاست در این صحرا در میان هزار نوع گیاه گیاهی پیدا نماید که جزء شکری در آن بسیار است و آن را تناول کند و اجزاء مرکبه جسمش اعتدال حاصل نماید و دفع مرض شود این مسئله را بسیار تدقیق لازم است و چون اطّباء حاذقه در این مسئله تعمیقات و تعقیبات مکمله مجری دارند واضح و مشهود شود که مدخل امراض از اختلال کمیّات اجزاء مرکبه جسم انسان است و معالجه‌اش بتعدیل کمیّت آن اجزاست و این بواسطه اغذیه ممکن و متصوّر است و البتّه در این دور بدیع فنّ طبّ منجر بآن خواهد شد که باغذیه اطّباّ معالجه نمایند زیرا که قوّه باصره و قوّه سامعه و قوّه ذائقه و قوّه شامّه و قوّه لامسه جمیع اینها قوای ممیّزه‌اند تا نافع را از مضرّ تمیز دهند حال ممکن است که قوّه شامّه انسان که ممیّز مشمومات است از رائحه استکراه نماید و آن رائحه بجهت جسم انسان مفید باشد این مستحیل و محال است و همچنین

قوّه باصره که ممیّز مبصرات است آیا ممکن است که مشاهده مزابل مستکره جسم انسان استفاده نماید استغفر الله من ذلک و همچنین قوّه ذائقه نیز قوّه ممیّزه است قوّه ذائقه چون از چیزی کره دارد البتّه آن مفید نیست اگر در بدایت فائده از او حاصل شود بالمال مضرّتش محقّق است و همچنین مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن متلذّذ شود شبهه ئی نیست که آن مفید است ملاحظه کنید که حیوان در این صحرا که صد هزار نوع گیاه دارد میچرد و بقوّه شامّه استنشاق روائح گیاه میکند و بذائقه میچشد هر گیاهی که شامّه از آن متلذّذ و ذائقه از آن متلذّذ آن را تناول کند مفید است اگر این قوّه ممیّزه را نداشت جمیع حیوانات در یک روز هلاک میشدند زیرا نباتات مُسمّمه بسیار و حیوانات از مخزن الادویه بیخبر لکن ملاحظه کنید که چه میزان محکمی دارند که بآن کشف نافع از مضرّ مینمایند و هر جزئی که از اجزاء مرکّبه جسمشان تناقص نماید گیاهی بجویند که در آن جزء متزاید است و تناول کنند و اجزاء مرکّبه اعتدال حاصل نماید و مرض مندفع شود و چون اطّباء حاذقه معالجات را باغذیه رسانند و اطعمه بسیطه ترتیب دهند و نفوس بشر را از انهماک در شهوات منع کنند البتّه امراض مزمنه متنوّعه خفّت یابد و صحّت عمومیهّ انسانیّه بسیار ترقّی کند و این محقّق و مقررّ است که خواهد شد

- همچنین در اخلاق و احوال و اطوار تعدیل کلی حاصل خواهد شد *
- ۱۳۵ - از رأی حکیم حاذق بنصّ مبارک نباید خارج شد
و مراجعت فرض ولو نفس مریض حکیم شهیر بی نظیر باشد باری
مقصود اینست که با مشورت حکیم بسیار حاذق محافظه صحت فرماید *
- ۱۳۶ - کلّ مأمور بمعالجه و متابعت حکما هستند این
محض اطاعت امر الله است و الا شافی خدا *
- ۱۳۷ - ایتها الناطقة بالثناء على الله انى قرئت نميقتك
الناطقه بتحيرك فى بعض الأحكام من شريعة الله منها صيد
الحيوانات المعصومة من الخطاء فلا تتحيرى من هذا فامعنى
النظر فى الحقائق الكونية و سرّ حكمتها و رموزها و روابطها و ضوابطها
فالكون مرتبطة من جميع الجهات ربطاً قوياً لا يجوز الخلل
و الفتور فيه بوجه من الوجوه فجميع الأشياء آكل و مأكول فى النشئة
الجسمانية فالنبات تمتصّ من الجماد و الحيوان يحصد و يبتلع
النبات و الإنسان يأكل الحيوان ثمّ الجماد يأكل جسم الإنسان

وينتقل الأجسام من برزخ الى برزخ آخرو من حيات الى حيات
 آخر فكل شىء يمكن تعديله و تبديله الا الأمر الوجودى لانه
 ممتنع التبديل والتعديل حيث هو اساس لحيات جميع الأجناس
 والأنواع والحقائق الكونية فى عالم الأنشاء واذا امعنت النظر
 بواسطة المرآت المكبرة فى المياه والأهوية التى يشرب منها
 الإنسان ويتنفس بها لتشاهدين بان فى كل نفس كل يتنفس به
 الإنسان يبتلع مبلغاً و فيراً من الحيوانات وفى كل شربة ماء يبتلع
 الإنسان حيوانات شتى فهل من الممكن منع هذا الأمر لأن الكائنات
 كلها آكل ومأكول وبهذا تقوم بنية الموجودات والا انحل روابط
 الوجود بين الامكان ثم الشىء كلما تهشم وتلاشى و حرم من حيات
 ترقى الى عالم حيات اعظم من الاول مثلاً ترك الحيات الجمادية
 فترقى الى الحيات النباتية ثم ترك الحيات النباتية فترقى الى عالم
 الحيات الحيوانية ثم ترك الحيات الحيوانية فترقى الى عالم
 الحيات الانسانية وهذا من فضل ربك الرحمن الرحيم واسئل الله
 بان يؤيدك على ادراك الأسرار المودعة فى حقيقة الوجود ويكشف
 عنك وعن اختك الغطاء حتى يظهر السر المصون والرمز المكنون
 ظهور الشمس فى رابعة النهار ويوفق اختك وقرينك على
 الدخول فى ملكوت الله ويشفيك عن كل عوارض جسمانية
 او روحانية فى عالم الأيجاد *

۱۳۸ - ای احبّای الهی اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحم و مروت و مهربانی بهر نفسی است پس بجان و دل باید بکوشید تا بعالم انسانی من دون استثناء محبت و مهربانی نمائید مگر نفوسیکه غرض و مرضی دارند با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمیشود مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب طغیان او میگردد نه انتباه او کاذب را آنچه ملاطفت نمائی بر دروغ می افزاید گمان میکند که نمیدانی و حال آنکه میدانی ولی رأفت کبری مانع از اظهار است باری احبّای الهی باید نه تنها بانسان رأفت و رحمت داشته باشند بلکه باید بجمیع ذی روح نهایت مهربانی نمایند زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترکست ولی انسان ملتفت این حقیقت نیست گمان مینماید که احساس حصر در انسانست لهذا ظلم بحیوان میکند اما بحقیقت چه فرقی در میان احساسات جسمانی احساس واحد است خواه اذیت بانسان کنی و خواه اذیت بحیوان ابداً فرقی ندارد بلکه اذیت بحیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید آه و ناله کند و اگر صدمه ئی باورسد بحکومت مراجعت کند حکومت دفع تعدّی کند ولی حیوان بیچاره زبان بسته است نه شکوه تواند و نه بشکایت به حکومت مقتدر است اگر هزار جفا از انسانی ببیند نه لساناً مدافعه تواند و نه عدالته دادخواهی

کند پس باید ملاحظه حیوانرا بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود اطفال را از صغر نوعی تربیت نمائید که بی نهایت بحیوان رؤف و مهربان باشند اگر حیوانی مریض است در علاج او کوشند اگر گرسنه است اطعام نمایند اگر تشنه است سیراب کنند اگر خسته است در راحتش بکوشند انسان اکثر گنه کارند و حیوان بیگناه البتّه بیگناهانرا مرحمت بیشتر باید کرد و مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات مودیه را مثل گرگ خونخوار مثل مارگزنده و سایر حیوانات مودیه چه که رحم باینها ظلم بانسان و حیوانات دیگر است مثلاً اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمائی این ظلم بگوسفند است یک گله گوسفند را از میان بردارد کلب عقور را اگر فرصت دهی هزار حیوان و انسانرا سبب هلاک شود پس رأفت بحیوان درنده ظلم بحیوانات مظلومه است لهذا باید چاره آنرا نمود ولکن بحیوانات مبارکه باید بی نهایت مهربانی نمود هر چه بیشتر بهتر و این رأفت و مهربانی از اساس ملکوت الهی است این مسئله را بسیار منظور دارید *

۱۳۹ - ای امة الله بشارت الهیّه را باید در نهایت وقار و بزرگواری انتشار داد و تا انسان بآنچه از لوازم بشارتست قیام ننماید کلام تأثیر نکند ای کنیز الهی روح انسانیرا قوّت و قدرتی

عجیب است ولی باید تأیید از روح القدس برسد دیگر آنچه
 میشنوی اوهامست اما اگر مؤید بفیض روح القدس شود قوتی
 عجیب بنماید و اکتشاف حقائق نماید و بر اسرار مّطلع شود جمیع
 توجّه را بروح القدس نمائید و هر کس را باین توجّه دعوت کنید پس
 مشاهده آثار عجیبه نمائید ای امة الله نجوم افلاک را تأثیرات
 معنویّه در عالم خاک نه اما اجزاء کائنات در این فضای نامتناهی
 با یکدیگر در نهایت ارتباط از این ارتباط تأثیر و تأثر مادی حاصل
 گردد و مادون فیض روح القدس جمیع آنچه میشنوی از قوّه بیهوشی
 یا شیپور آوازه خوانی مردگان اوهام محض است ولی از فیض روح القدس
 هر چه خواهی بگو و آنچه شنوی بپذیر اما اشخاص مذکوره یعنی
 اهل شیپور از این فیض بکلی بی بهره و محروم این اوهامست
 ای امة الله استجابت دعا بواسطه مظاهر کلیّه الهیه است اما
 بجهت حصول امور جسمانی غافلان نیز اگر تضرّع و ابتهال نمایند
 و تضرّع بخدا کنند باز تأثیر نماید ای امة الله هر چند حقیقت
 الوهیّت مقدّس و نامحدود است ولی مقاصد و حاجات عباد محدود
 فیض الهی مانند باران آسمانیست آب را هیچ شکلی و حدودی نه
 لکن در هر موضعی بحسب استعداد آن موضع حدود و صورت و شکلی
 حاصل نماید آن آب نامحدود در حوض مربّع شکل مربّع یابد
 و همچنین در حوض مسدّس و مثمن آب را هندسه و حدود و شکلی نه

اما بمقتضای مکان شکلی از اشکال حاصل نماید بهمچنین ذات مقدّس حق نامحدود اما تجلّیات و فیض در کائنات محدود محدود گردد لهذا دعای اشخاص مخصوص در بعضی خصوص استجابت گردد ای امة الله مثل حضرت مسیح مثل حضرت آدمست انسان اوّلی که در اینجهان تکوّن یافت آیا پدر و مادر داشت یقین است که نه پدری و نه مادری اما حضرت مسیح بی پدر بود ای امة الله مناجاتهایی که بجهت طلب شفا صادر شده شامل شفای جسمانی و روحانی هر دو بوده لهذا بجهت شفای روحانی و جسمانی هر دو تلاوت نمائید اگر مریض را شفا مناسب و موافق البتّه عنایت گردد ولی بعضی از مریضها شفا از برایشان سبب ضررهائی دیگر شود اینست که حکمت اقتضای استجابت دعا ننماید ای امة الله قوّه روح القدس امراض جسمانی و روحانی هر دو را شفا دهد ای امة الله در تورات میفرماید (درّه اگر را برای باب امید بشما خواهم داد) این درّه اگر شهر عکااست یقیناً و هر کس جز این تفسیر نماید جاهلست *

۱۴۰ _ در خصوص مسئله جلوه مسیح و موسی و الیاس و پدر آسمانی در کوه طابور که در انجیل مذکور است سؤال نموده بودید این قضیه را دیده بصیرت حواریّین کشف نمود لهذا سرّ مکنون بود

و این قضیه از اکتشافات روحانیّه آنان بود و الا اگر مقصد اکتشافات جسمانیّه باشد یعنی بصر ظاهر مشاهده آن جلوه نموده باشد دیگران هم بسیار در آن کوه و بیابان بودند چرا آنان مشاهده نمودند و چرا حضرت بکتمان امر فرمودند این واضح و مشهود است که اکتشافات روحانیّه و جلوه ملکوتیه بود و اینست که حضرت مسیح میفرماید مستور دارید تا وقتی که پسر انسان از اموات قیام نماید یعنی تا آنکه امر الله بلند شود و کلمه الله نافذ گردد و حقیقت مسیح قیام نماید *

۱۴۱ - ایتها الشّعلة الحبیّة الملتهبة بنار محبة الله

انّی قرئت کتابک الوارد من عندک و ابتهجت قلباً بالمعنی البدیع والمضمون البلیغ الدالّ علی فرط خلوصک فی امر الله و ثبوتک علی صراط ملکوت الله و استقامتک فی امر الله لأنّ هذا اهمّ الأمور عند الله کم من نفوس اقبلوا الی الله و دخلوا فی ظلّ کلمه الله و اشتهروا فی الآفاق کیهودا الأسخریوطی ثمّ عند ما اشدّ الامتحان و عظم الافتتان زلّت اقدامهم عن الصّراط و رجعوا من الأقرار الی الإنکار و ارتدّوا من الحبّ و الوفاق الی اشدّ النّفاق فظهرت قوّة الامتحان الّذی یتزعزع منه الأركان انّ یهوذا الأسخریوطی کان اعظم الحواریّین و یدعو الی المسیح فظنّ انّ المسیح زادت عواطفه

على بطرس الحواري ولما قال له انت بطرس وعلى هذا الصخر
 ابني كنيسة فأتى هذا الخطاب والتخصيص لبطرس تأثيراً اورث
 حسداً في قلب يهوذا ولاجل هذا اعرض بعد ما اقبل وانكر بعد
 ما اقرّوا بغض بعد ما احبّ حتى صار سبباً لصلب ذلك السيّد
 الجليل والنور المبين وهذا عاقبة الحسد الذي هو اعظم سبب
 لارتداد البشر عن الصراط المستقيم وبمثل هذا قد حدث وسيحدث
 في هذا الأمر العظيم ولكن لا بأس في هذا لانه هو السبب
 لظهور ثبوت الآخرين وقيام النفوس الثابتة الراسخة كالجبال
 الراسيات على حبّ النور المبين وانك انت بلغت اماء الرحمن
 بانهم يثبتون على حبّ البهاء اذا اشتدّ الامتحان والافتتان
 لأنّ الزواجر والارياح تمرّ في موسم الشتاء ثم يأتي الربيع
 بالمنظر البديع ويزين التلول والسهول بالرياحين والورد الأنيق
 وتترنم الطيور بالحن السور على غصون الأشجار وتخطب
 با حسن الأنغام على منابر الأفنان بابدع الألحان فسوف تنظرين
 انّ الأنوار قد سطعت ورايات الملكوت قد خفقت ونفحات الله قد
 انتشرت وجنود الملكوت قد نزلت وملائكة السماء قد ايدت وروح القدس
 قد نفثت على تلك الآفاق فترين المتزلزلين والمتزلزلات خائنين
 وخائبات وخاسرين وخاسرات وهذا امر محتوم من ربّ الآيات
 وانك انت طوبى لك لثبوتك على امر الله ورسوخك على ميثاق الله

وَأَنى ابْتَهَلَ إِلَى اللَّهِ أَنْ يُعْطِيكَ رَوْحاً رَحْمَانِيّاً وَدَمّاً مُلْكُوتِيّاً
وَيَجْعَلَكَ وَرَقَةً رِيَّانَةً نَضْرَةً عَلَى شَجَرَةِ الْحَيَاتِ حَتَّى تَخْدُمَنِي أَمَاءَ
الرَّحْمَنِ بِالرُّوحِ وَالرَّيْحَانِ وَرَبِّكَ الْكَرِيمِ يُؤَيِّدُكَ عَلَى خِدْمَتِهِ فِي كَرَمِهِ
الْعَظِيمِ وَيَجْعَلَكَ وَاسِطَةً لِبَثِّ رُوحِ الْاِتِّحَادِ وَالْاِتِّفَاقِ بَيْنَ أَمَاءِ
الرَّحْمَنِ وَيَفْتَحُ بِصِيرَتِكَ بَنُورَ الْعِرْفَانِ وَيَغْفِرُ السَّيِّئَاتِ وَيَبْدِلُهَا
بِالْحَسَنَاتِ إِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَذَوْ فَضْلٍ عَظِيمٍ *

۱۴۲ _ ای کنیز عزیز الهی حمد کن خدا را که در آستان

مقدسش مقربى و در ملکوت عزتش معزز در محفلى رئيسى که
انطباع محفل ملاً اعلی است و عکس صور ملکوت ابهى بجان و دل
در نهايت تبثّل و تضرعّ و خشوع و خضوع در ترویج شریعت الله بکوش
و در نشر نفحات الله جهد کن همتى بنما که رئيس حقيقى محافل
روحانيان گردى و انيس ملائكة ملکوت رحمن .

سؤال از آیه دهم تا آیه هفدهم از اصحاب بیست و یکم از رؤیای
یوحنا لا هوتى نموده بودید بدان که فلک خورشید درخشنده
عالم امکانرا بحسب قواعد ریاضیه دوازده بروج تقسیم و تعیین
نموده اند که آنرا بروج اثنا عشر مینامند بهمچنین شمس حقیقت را
نیز اشراق و فیض در دوازده برج تقدیس است و مقصود از این
بروج نفوس مقدسه اند که مطالع تقدیسند و مشارق انوار توحید

ملاحظه فرما که در زمان حضرت کلیم الله دوازده نفوس مقدّسه بودند که اینها پیشوایان اسباط بودند و همچنین در دوره حضرت روح ملاحظه نما که دوازده حواریّین در ظلّ آن نیرِ علّیین بودند و شمس حقیقت را از آن مطالع نورانی اشراقی مانند آفتاب آسمانی ظاهر و همچنین در زمان حضرت محمّد ملاحظه نما که دوازده مطالع تقدیس بودند که مظاهر تأیید بودند امر بر این منوالست لهذا حضرت یحیای لاهوتی در رؤیای خویش دوازده ابواب و دوازده اساس بیان فرموده .

مقصد از مدینه عظیمه مقدّسه اورشلیم که از آسمان نازل شده شریعت مقدّسه الهیه است و این مسئله در اکثر الواح و زیر انبیای سلف مذکور و موجود مثلاً در جائی میفرماید که ملاحظه نمودم اورشلیم بصحرا میرود مقصد آنست که این اورشلیم آسمانیرا دوازده ابوابست که نفوس مقبله از این ابواب داخل در آن مدینه الهیه میگردند آن ابواب نفوسی هستند که نجوم هدایتند و ابواب فیض و معرفت و در آن ابواب دوازده ملائکه قائم مراد از ملک قوّه تأیید الهیست که آن شمع قوّت تأیید الهیه در مشکوة آن نفوس لائح و ساطع خواهد شد یعنی هریک از آن نفوس مؤید بتأیید شدید القوی خواهد بود و این ابواب دوازده محیط بر جمیع جهانست مقصد اینست که من فی الوجود در ظلّ آن نفوس است

و همچنین این ابواب دوازده اساس مدینه الله و اورشلیم الهی هستند و بر هر یک از این اساس اسم یک رسولی از رسولان حضرت روح مرقومست یعنی مظهر کمالات و بشارات و فضائل و خصائل آن نفس مقدّس است .

باری بعد میفرماید آنکه با من تکلم مینمود با او قصبه بود از زر یعنی ذرع و اندازه که بآن مدینه و ابواب و ابراجش را ذرع میکرد مقصد اینست که نفوسی بعصاء نباتی یعنی قضیب هدایت میکردند و چوپانی مینمودند چون عصای موسوی و بعضی بعصائی از حدید تربیت و چوپانی میکردند چون دور محمدی و در این کور چون دور عظیم است عصای نباتی و عصای حدیدی بعصائی مانند ذهب ابریز که از خزائن و کتربی پایان ملکوت الهیست تبدیل خواهد شد و بآن تربیت خواهند گشت فرق را ملاحظه بفرمائید که در زمانی تعالیم الهی بمتابه اغصان شجر بود و بآن نشر آثار الهی و ترویج شریعت الله و تأسیس دین الله میگشت بعد زمانی آمد که عصای آن راعی حقیقی بمنزله حدید بود و حال در این دور مکرم بدیع آن عصا بمنزله ذهب ابریز است چه قدر تفاوت در میانست پس بدان که شریعت الله و تعالیم الهیه چه قدر در این دور ترقی نموده تا بدرجه رسیده که ممتاز از دورهای سابق گشته بلکه این ذهب ابریز است و آن حدید و قضیب این مختصر جوابیست که

موقوف شد زیرا فرصت بیش از این نبود البتہ معذور خواهيد داشت کنيزان الهی بايد بمقامی بيابند که خود ادراک حقائق و معانی کنند و بر هر کلمه بيانی مفصل توانند و چشمه حکمت از حقيقت قلبشان مانند عين فواره جوشش و نبعان نمايد *

١٤٣ _ ايّها المقبل الى روح المسيح في ملكوت الله
انّ الجسد مركّب من عناصر جسمانيّه ولا بدّ لكلّ تركيب من تحليل
ولكنّ الرّوح ساذج مجرد لطيف روحاني باق ابدى ربّاني فمن
اراد المسيح من حيث جسمه قد ضيعه واحتجب عنه ومن اراد المسيح
من حيث الرّوح زاد يوماً فيوماً انشراحاً وانجذاباً واشتعالاً
وحباً وقرباً ومشاهدَةً وعياناً فعليك ان تطلب روح المسيح في
هذا اليوم البديع وانّ السّماء التي صعد اليها المسيح ليس
هذا الفضاء غير المتناهي بل سمائه ملكوت ربّه الكريم كما قال
نزلت من السّماء وايضاً قال ابن الانسان في السّماء اذاً ظهر
انّ سمائه مقدّسة عن الجهات ومحيطه بالوجود ورفيعة لأهل
السّجود تضرّع الى الله ان تصعد الى ذلك السّماء وتذوق من
مائدتها في هذا العصر المجيد ثمّ اعلم انّ القوم الى اليوم
لم يعرفوا اسرار الكتاب فيظنّون انّ المسيح قد حرم من سمائه
لما كان في الدّنيا وسقط من اوج علائه ثمّ صعد الى تلك الدّروّة

العلیا ای السّماء الّتی لا وجود لها بل هی فضاء وینتظرون ان
 یسقط منها راکباً علی السّحاب و یظنّون انّ فی السّماء سحاب
 فیرکب علیه و ینزل به و الحال انّ السّحاب ابخرة تتصاعد من الارض
 ولا تنزل من السّماء بل السّحاب المذكور فی الانجیل هو الهیکل
 البشریّ لانه صار حجاباً لهم مثل السّحاب عن مشاهدة شمس
 الحقیقة السّاطعة فی افق المسیح اسئل الله ان یفتح علی وجهک
 ابواب الكشف و الشّهود حتّی تطلع باسرار الله فی هذا الیوم المشهود
 و انّی اشتاق الی لقاءک و لکن هذه الأوقات لا یوافق حضورک و
 انشاء الله نخبرک فی وقت موافق حتّی تحضر بکلّ فرح و سرور *

۱۴۴ _ ای محبّ عالم انسانی نامه تورسید الحمد لله

دلیل بر صحتّ و سلامت تو بود از جواب نامه سابق متصوّر چنین بود
 که میان شما و احبّا الفتی حاصل گردد هر نفسی را باید نظر
 بآنچه در او ممدوح است نمود در این حالت انسان با جمیع بشر
 الفت تواند اما اگر بنقائص نفوس انسان نظر کند کار بسیار مشکل
 است در زمان حضرت مسیح روح العالمین له الفدا تصادفا بسگ
 مرده ئی مرور نمودند که اعضایش متلاشی و متعقّن و بد منظر شده بود
 یکی از حاضرین گفت این سگ چه قدر متعقّن شده است دیگری
 گفت چقدر کریه و بد منظر شده است باری هر یک چیزی گفت

حضرت مسیح فرمود نظر بدندانهای او کنید که چقدر سفید است
 آن نظر خطا پوش حضرت مسیح هیچ عیوب او ندید عضوی که
 در او کریه نبود دندانهای او بود سفیدی دندانهای او را دید
 پس باید نظر بکمال نفوس نمود نه بنقص نفوس الحمد لله تورا
 مقصد خیر نفوس و اکمال نقائص است این نیت خیر نتایج ممدوحه بخشد *

۱۴۵ _ در خصوص مسئله اکتشافات روحیه بیان نموده بودید

روح انسانی قوه محیطه بر حقائق اشیاست آنچه مشاهده
 میکنی از صنایع و بدایع و آثار و کشفیات وقتی در حیز غیب بوده
 و امر مکنون روح انسانی کشف آن سر مکنون نموده و آنرا از حیز
 غیب بعالم شهود آورده مثلاً قوه بخاریه فتو غراف فنکراف تلغراف
 مسائل ریاضیه جمیع اینها وقتی سر مکنون و رمز مصون بوده
 روح انسان کشف این اسرار پنهان نموده و از غیب بشهود آورده
 پس معلوم شد روح انسانی قوه محیطه است و تصرف در حقائق
 اشیا دارد و کشف اسرار مکنون در حیز ناسوت میکند اما روح الهی
 کشف حقائق الهیه و اسرار کونیه در حیز لاهوت مینماید امیدوارم که
 موفق بروح الهی گردی تا کاشف اسرار لاهوت شوی و واقف
 باسرار ناسوت و سؤال از آیه ۳۰ در فصل ۱۴ از کتاب یوحنا

نموده بودید که حضرت مسیح فرموده دیگر با شما بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا میآید و هیچ چیز در من ندارد مالک دنیا جمال مبارکست و هیچ چیز در من ندارد معنیش اینست که بعد از من کل از من مستفیضند اما او مستقل است و از من فیض نگیرد یعنی مستغنی از فیض من است •

و اما سؤال از کشف ارواح بعد از خلع اجسام نموده بودید البته آن عالم عالم کشف و شهود است زیرا حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق و مادون و هم رتبه را مینماید مثالش انسان وقتی که در عالم رحم بود حجاب در بصر داشت و جمیع اشیاء مستور چون از عالم رحم تولّد شد باینجهان آمد اینعالم بالنسبه بعالم رحم عالم کشف و شهود است لهذا مشاهده جمیع اشیا را ببصر ظاهر مینماید بهمچنین چون از این عالم بعالم دیگر رحلت کرد آنچه در اینعالم مستور بوده در آنعالم مکشوف گردد در آن عالم بنظر بصیرت جمیع اشیا را ادراک و مشاهده خواهد نمود اقران و امثال و مافوق خود و مادون خویش را مشاهده خواهد کرد و اما تساوی ارواح در عالم اعلی مقصود اینست که ارواح مؤمنین در وقت ظهور در عالم جسد متساویند و کلّ طیب و طاهر اما در اینعالم امتیاز پیدا خواهند کرد بعضی مقام اعلی یابند و بعضی حدّ اوسط جویند و یا در بدایت مراتب مانند این تساوی در مبدء

وجود است و این امتیاز بعد از صعود و در خصوص ساعیر مرقوم
 نموده بودید ساعیر محلیست در جهت ناصره در جلیل واقع .
 و اما در خصوص بیان ایوب که در آیه ۲۵ / ۲۷ در فصل ۱۹ میفرماید
 اَمَّا مَنْ دَانَسْتُمْ که ولیّ من زنده است و عاقبت بر زمین قیام خواهد
 نمود ولیّ در اینجا مراد اینست که من مخدول نخواهم ماند و ولی
 و ظهیر دارم و ناصر و معین من عاقبت ظاهر خواهد گشت و حال
 با وجود آنکه جسم ضعیف گشته و کرم افتاده بعد از این شفا خواهم
 یافت و باین چشم خود یعنی بصیرت خویش او را خواهم دید این
 بیان بعد از آنست که او را ملامت نمودند و خود او نیز از صدمه
 بلایای خویش ذکر نمود و چون بجسدش از شدّت مرض کرم افتاده
 بود خواست بفرماید که من از جمیع امراض شفا خواهم یافت و در همین
 جسد بچشم خود ولیّ خود را خواهم دید .
 و اما زنیکه به بیابان خواهد رفت در مکاشفات یوحنا در اصحاح
 ثانی عشر مذکور و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنیکه آفتاب را
 در بر دارد و ماه زیر پاهایش مراد از این زن شریعت الله است
 زیرا باصطلاح کتب مقدّسه کنایه از شریعت الله است که در اینجا تعبیر
 بزّن شده است و دو کوکب شمس و قمر یعنی دو سلطنت ترک و فرس
 در ظلّ شریعت الله هستند شمس علامت دولت فرس است و قمر
 که هلال باشد علامت دولت ترک و دوازده اکیلل دوازده امامند

که مانند حواریین تأیید دین الله نمودند و ولد مولود جمال
معبود است که از شریعت الله تولّد یافته بعد میفرماید که آن زن
فرار به برّیه کرد یعنی شریعت الله از فلسطین بصحرای حجاز
انتقال نمود و در آنجا هزار دویست شصت سال اقامت کرد یعنی
تا یوم ظهور ولد موعود و این معلومست که در کتاب مقدّس هر روز
عبارت از یکسالست *

۱۴۶ _ آیّتها المشتعلة بنار محبة الله قد اطّلت بمضمون
تحریرک المنیر و حمدت الله علی وصولک سالماً الی تلك المدينة
الواسعة الأرجاء و ارجو الله ان يجعل لرجوعک تأثیراً عظیماً
بعون الله و ذلك انما یتیسّر عند تجرّدک عن علائق هذه الدّنيا
بان تلبس قمیص التّقديس و تجعل کلّ افکارک و اذکارک محصورة
فی الاشتغال بذكرک الله و نشرک لنفحات القدس و الأعمال الصّالحة
و ايقاظ الغافلين و ابراء الأکمه و الأصمّ و الأبکم و احياء الأموات
بقوّة الروح لأنّ النفوس صمّ بکم عمی كما اخبر عنهم المسيح فی
الأنجیل و قال اننی اشف هؤلاء و ترأفی بوالدتك الضّعیفة
و کلمیها بکلام ملکوتی حتّی ینشرح قلبها و بلّغی تحیتي الی
امة الله میس فور و بشریها بایام ملکوت الله و قولی لها طوبی لک
لنیّتك الصّالحة طوبی لک لأعمالک البرّیة طوبی لک لأخلاقک

الرّوحانيّة انّى احبّك لهذه النّوايا والأعمال والأخلاق وقولّى
 لها تذكّرى المسيح وایامه وذلّه وبلآئه وعدم اعتناء النّاس به
 كانوا اليهود يستهزؤون به ويسخرون منه ويقولون السّلام عليك
 يا ملك اليهود السّلام عليك يا ملك الملوك وكانوا يسندونه الى
 الجنون ويقولون كيف امر هذا المصلوب يحيط بالآفاق شرقها و
 غربها ولم يتّبعه الاّ انفس معدودات من الصّیّادين والتّجارين و
 سائر الأوغاد هیئات هیئات هذه اوهام ثمّ انظرى ما ذا وقع
 قد انتكس رايات العظمة وارتفعت رايته العليا وافل كلّ الكواكب
 السّاطعة فى سماء الافتخار فى مغرب الزّوال واما كوكبه اللّامع
 اشرق من افق العزّة الأبدیّة على ممّر القرون والأعصار فاعتبروا
 يا اولى الأبصار والان سترون اعظم من هذا ثمّ اعلمى بانّ القوى
 كلّها عاجزة فى تأسيس السّلم العام ومقاومة السّلطة الحاكمة
 بالحرب العوان فى كلّ عصر واون ولكنّ القوّة الملكوتیّة وقدرة
 روح القدس سترفع راية الحبّ والصّلىح الى الأوج الأعلى وتخفق على
 صروح المجد بنسمات قويّة من مهبّ عناية الله وبلّغى تحيّى الى
 مسیس فلورانس وقولّى لها انّ اهل الكنائس تركوا الأساس وتشبّثوا
 باصول ليس لها اهمیّة عند الله مثلهم كمثّل الفریسیّین كانوا یصلّون
 ویصومون ثمّ یفتون بقتل المسيح لعمر الله انّ هذا لشیء عجاب
 وانّك انت يا امة الله ناجى ربّك بهذه المناجات وقولّى :

الهي الهي انلني كأس الأنقطاع ورنحني بصهباء محبتك في
 محفل التجلي والأحسان ونجني من شئون النفس والهوى واطلقني
 من قيود الدار الدنيا منجذبة الى ملكوتك الأعلى ومنشرة
 بنفحات قدسك بين الأماء اي رب نور وجهي بنور الألفاف
 واجل بصرى بمشاهدة آثار قدرتك الكبرى واشرح صدرى بنور
 معرفتك العظمى وفرح روحى ببشارتك المحيية للأرواح يا مالک
 الملك والملکوت وظاهر العزة والجبروت حتى انشر آثارک وابلغ
 امرک وارفع کلمتک واخلد شریعتک واروج تعالیمک ائک انت
 المقتدر المعطى القوى القدير

و اما اصول التبليغ اعلمى ان التبليغ انما بالأعمال الملكوتية
 والأخلاق الرحمانية والبيان الواضح المبين والبشارات الواضحة
 الساطعة من وجه الإنسان عند النطق والبيان ويجب ان اعماله
 وافعاله تشهد بصدق اقواله هذا شأن كل ناشر لنفحات الله
 وصفة كل مخلص في امر الله واذا وفقك الله على هذا اطمئن ان ربك
 يلهمك بكلام الحق وينطقك بنفثات روح القدس *

١٤٧ _ در وقایع سابقه در زمان مسیح تفکر نما امور حالیه واضح و آشکار گردد *

۱۴۸ _ ای ابناء و بنات ملکوت طیور مبارک شکور همواره
 پرواز در اوج اعلی خواهند و آرزوی ابدع نعمات بفنون الحان
 نمایند ولی خراطین مهین همواره آرزوی زیر زمین کنند جهد
 بلیغ وسعی عظیم نمایند تا بعمق زمین اسفل سافلین رسند ابناء
 ناسوت نیز چنینند نهایت آمال و آرزو توسیع دائره معیشت در
 اینجهان فانی و حیات نابود دارند و حال آنکه کلّ اسیر هزار
 بلایا و مصائب و در هر طرفه العین در خطرند و امان حتی از موت
 بغتی ندارند لهذا در مدّت قلیله ئی بکلی محو و نابود گردند
 و اثری بلکه خبری از آنان باقی نماند پس شما بستایش حضرت
 بهاءالله پردازید که بعون و عنایت او ابناء و بنات ملکوت گشتید
 مرغان چمنستان حقیقت شدید و باوج عزّت ابدیه پرواز نمودید
 از جهان باقی نصیب یافتید و از نفخه روح القدس بهره گرفتید
 حیات دیگر یافتید و مقرب درگاه احدیت شدید پس در کمال سرور
 و حبور محفل روحانی بیارائید و بتسبیح و تقدیس و تمجید و تبجیل
 ربّ جلیل پردازید و ضجیج تضرّع و ابتهال را بملکوت ابهی برسانید
 و هر دم هزار شکرانه نمائید که باین موهبت کبری فائز شدید *

۱۴۹ _ ای صاحب چشم بینا آنچه مشاهده نمودی
 عین واقعست در جهان بینش است عطر در غنچه مندمج و مندرجست

چون شکفته گردد آن رائحه طیبّه منتشر شود گیاه بی ثمر نبود
ولی بنظر چنین آید زیرا هر گیاه را اثر و خواصی در این باغ الهی
و هر گیاهی مانند گل صد برگ خندان مشام را معطر نماید مطمئن
باش صفحات اوراق هر چند از معانی و کلمات مرقومه بیخبرند ولی
بمقارنت آنکلمات در نهایت تعظیم و تکریم در دست دوستان میگردند
این مقارنت نیز صرف موهبتست روح انسانی چون از این خاکدان فانی
بجهان رحمانی پرواز نماید پرده برافتد و حقایق آشکار گردد جمیع
امور مجهوله معلوم شود و حقایق مستوره محسوس گردد ملاحظه نما که
انسان در عالم رحم از گوش کربود و از چشم نابینا و از زبان لال و از جمیع
احساسات محروم و چون از آنجهان ظلمانی باینعالم روشن و نورانی
انتقال نمود دیده بینا شد و گوش شنوا گشت و زبان گویا گردید
همچنین چون از اینعالم فانی بجهان رحمانی شتابد ولادت روحانی
یابد دیده بصیرت باز شود و سمع روح شنوا گردد و جمیع حقائق
مجهوله معلوم و آشکار شود سیّاح بینا چون در راهی عبور نماید
البتّه کشفیات را بخاطر آرد مگر آنکه عوارضی عارض گردد و فراموش نماید *

۱۵۰ _ یا امة الله المشتعلة بنار محبته لا تحزنی

من العسرة والعناء ولا تفرحی من الراحة والرخاء فی

هذه الدنیا لأنّ کلتیهما یزولان و انّما حیات

الدّنيا كسرّاب او عباب او ظلال وهل يتصوّر أنّ السّرّاب يؤثّر
تأثير الشّراب لا وربّ الأرباب لا تستوى الحقيقة والمجاز وشتان
ما بين التّحقّق والتّمثّل والخيال اعلمى أنّ الملكوت حقيقة الوجود
وإنّ النّاسوت ظلّه الممدود فالظّل معدوم متوهّم الوجود
والصّور المرئيّة فى المآء اعدام تترا الأنظار بمظاهر النّقوش و
الرّسوم توكلّى على الله واعتمدى عليه وتذكّرى بذكره فى كلّ حين أنّه
يبدّل العسرة باليسر والشّدّة بالرّخاء والتّعب بالرّاحة العظمى
أنّه على كلّ شىء قدير واما اذا تسمعين منى لا تتقيّدى بحالة
من الأحوال بل فى كلّ حالة اشكرى ربّك الرّحمن وسلّمى الأمور
لارادته يتصرّف كيف يشاء وهذا خير لك عن كلّ شىء فى الآخرة والأولى *

١٥١ _ ايّتها المؤمنة بوحدانيّة الله اعلمى أنّه لا ينفع
الأنسان الا حبّ الرّحمن ولا ينور قلب الأنسان الا الشّعاع
السّاطع من ملكوت الله دعى كلّ فكروا تركى كلّ ذكر و احصرى الأفكار
فيما يرتقى به الأنسان الى سماء موهبة الله ويطير به كلّ طير ملكوتى
الى الأوج الرّفيع مركز العزّة الأبدية فى عالم الامكان *

١٥٢ _ واما مسئلة روح قاتل سؤال كردند كه جزای قاتل

چه چیز است در جواب گفته شد که قصاص بر قاتل یعنی اگر قاتل را بکشند این قتل جزای اوست بعد از قتل دیگر عدالت الهی جزای ثانی بر او مرتب نخواهد کرد زیرا عدل الهی قبول نمی‌نماید که دو جزا به بیند *

۱۵۳ _ ای امة الله شکرانه فیض رحمان در این اوان عبارت از نورانیت قلب و احساسات وجدانست حقیقت شکرانه اینست و اما شکرانه بتقریر و تحریر هر چند دلپذیر است ولی بالنسبه بآن مجاز است چه که اساس احساسات روحانیّه است و انبعاثات وجدانیّه امیدوارم که بآن مؤید گردی اما عدم استعداد و استحقاق در یوم میعاد مانع از فیض وجود نه زیرا یوم فضلست نه عدل و اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه عدلست پس نظر باستعداد خود نکن نظر بفضل بیمنت‌های جمال ابهی نما که فیضش شاملست و فضلش کامل از خدا خواهم که بعون و عنایت حق در تدریس معانی حقیقی تورات نهایت فصاحت و بلاغت و اقتدار و مهارت بنمائی توجّه بملکوت الهی کن و استفاضه از فیض روح القدس و زبان بگشا تأییدات روح میرسد و اما آنشمس عظیم که در رؤیا دیدی آن حضرت موعود است و انوارش فیوضاتش و سطح آب جسم شفاف یعنی قلوب صافیه است و امواج آن هیجان قلوبست و اهتزاز نفوس یعنی

احساسات روحانیّه است و سنوحات رحمانیّه حمد کن خدا را که در عالم رؤیا چنین مکاشفه حاصل شد اما مقصود از اینکه انسان بکلی خود را فراموش نماید اینست که بسرّ خدا قیام نماید و آن محویت احساسات بشریّه است و اضمحلال اخلاق مذمومه که ظلمات کونیّه است نه اینکه صحت جسمانی مبدل بضعف و ناتوانی شود بدرگاه احدیّت عجز و نیاز آرم که برکات آسمانی و مغفرت رحمانی شامل حال مادر عزیز و خواهران و خویشان مهربان گردد علی الخصوص خواستگارت که ناگهان از اینجهان بجهان دیگر شتافت *

۱۵۴ _ ای پسر ملکوت نامه های شیرین و عبارات دلنشین تو همواره سبب فرح قلوبست و نغمه چون ملکوتی باشد دل و جانرا شادمانی بخشد حمد کن خدا را که بجهت اعلاء کلمه الله و نشر نفحات قدس ملکوت الله بآنصفحات رفتی و در باغ الهی باغبانی مینمائی عنقریب تأیید و توفیق ترا احاطه نماید ای ابن ملکوت جمیع اشیا با محبت الله نافع است و بدون محبت الله مضرّ و سبب احتجاج از ربّ الملکوت ولی با محبت الهیّه هر تلخی شیرین شود و هر نعمتی گوارا گردد مثلاً نغمات موسیقی نفوس منجذبه را روح حیات بخشد ولی نفوس منهمک در نفس و هوی را آلوده بشهوات کند و جمیع علوم با محبت الهیّه مقبول و محبوب و بدون آن بی ثمر

بلکه مورث جنون هر علمی مانند شجر است و چون ثمر محبت الله باشد آن شجره مبارکه است و الا حطب است و عاقبت طعمه آتش گردد ای بنده صادق حق و طیب روحانی خلق چون در نزد مریضی حاضر گردی توجه بر رب الملکوت کن و طلب تأیید از روح القدس نما و درد او را درمان کن *

۱۵۵ _ ای شعله محبت الله آنچه مرقوم نموده بودی

سبب سرور گردید زیرا آنمکتوب مانند گلشنی بود که گلهای معانیش بوی خوش محبت الله بمشام مبذول میداشت و همچنین جواب نامه های من مانند باران و شبلم آن ریاحین معانیرا که در حدیقه قلب شکفته طراوت و لطافت زائد الوصف مبذول خواهد داشت از امتحانات وارده نگاشته بودید امتحان از برای صادقان موهبت حضرت یزدانست زیرا شخص شجاع بمیدان امتحان حرب شدید بنهایت سرور و شادمانی بشتابد ولی جبان بترسد و بلرزد و بجزع و فزع افتد و همچنین تلمیذ ماهر دروس و علوم خویش را بنهایت مهارت تتبع و حفظ نماید و در روز امتحان در حضور استادان در نهایت شادمانی جلوه نماید و همچنین ذهب خالص در آتش امتحان با روی شکفته جلوه نماید پس واضح شد که امتحان از برای نفوس مقدسه موهبت حضرت یزدانست اما از برای نفوس ضعیفه بلای

ناگهان این امتحان همانست که مرقوم نمودید زنگ انانیت را
 از آئینه دل زائل نماید تا آفتاب حقیقت در آن بدرخشد زیرا
 هیچ حجابی اعظم از انانیت نیست و هر چند آنحجاب رقیق باشد
 عاقبت انسانرا بکلی محتجب و از فیض ابدی بی نصیب نماید
 ای امة الله المنجذبه چون عباد و اماء رحمن بخاطر من گذرند
 احساس حرارت محبت الله نمایم و دعا کنم که حضرت کبریا آن
 نفوس مبارکه را بجنود لم یروها مؤید فرماید الحمد لله که نبوت
 جمیع انبیا در عصر مقدس مبارک یوم عظیم ظاهر و باهر شد
 ای امة الله المنجذبه قریبت فی الحقیقه بروحست نه بجسم
 و امداد و استعداد روحانیست نه جسمانی با وجود این چنین
 امید است که از هر جهت قریبت حاصل گردد مطمئن باش که
 فیوضات الهیه نفوس مقدسه را چنان احاطه نماید که پرتو شمس
 ماه و ستاره را یاران الهی و اماء رحمن را یکیک از قبل عبدالبهاء
 بنفحات قدس مشام معطر نما و جمیع را بر نشر نفحات الله تشویق و تحریص کن *

۱۵۶ _ ای بنده درگاه الهی آنچه از خامه محبت الله
 جاری قرائت گردید و از مضامینش معانی دلنشین ادراک گردید
 امید از موهبت رب مجید چنان است که در کلّ احیان بنفحات

رحمن زنده و ترو تازه باشید در خصوص مسئله تناسخ مرقوم
 نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقاید قدیمه اکثر امم و ملل است
 حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آثوریان عظیم
 ولکن در نزد حقّ جمیع این اقوال و اوهام مزخرف و برهان اعظم
 تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای
 کلّ ذی حقّ حقّه شود حال هر انسان ببلائی مبتلا شود گوئیم
 که کوتاهی نموده است ولکن طفلی که هنوز در رحم مادر است
 و نطفه اش تازه انعقاد گردیده است و کور و کروشل و ناقص الخلقه
 است آیا چه گناهی نموده است که بچنین جزائی گرفتار شده است
 پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده ولکن
 پیش از این در قالب اوّل جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده
 ولی این نفوس در این نکته غافل گشته اند که اگر خلقت بر یک منوال
 بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حق چگونه یفعل ما یشاء
 و یحکم ما یرید میگشت باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور
 و این مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقائق انوار است که در هر
 کور عود مینماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه مثلاً
 گفته میشود که این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه گل پاری
 امسال باز در گلستان رجوع کرده است در این مقام مقصود حقیقت
 شخصیّه و عین ثابته و کینونت مخصوصه آن نیست بلکه مراد

آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال
 در این سراج و گل مشهود یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب
 ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است مثلاً این ثمر همان
 ثمر سال گذشته است در این مقام نظر بلطافت و طراوت و نضارت و
 حلاوت آن ثمره است و *وَالَا الْبَتَّ* آن حقیقت متعیّنه و عین مخصوصه
 رجوع نموده آیا از یکمرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی
 چه نعمتی و راحتی دیدند که متّصلاً عود و رجوع و تکرّر خواهند
 آیا یکمرتبه این مصائب و بلایا و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت
 نمیکند که مکرّر این وجود را در این عالم خواهند این کأس چندان
 حلاوتی نداشته که آرزوی تتابع و تکرّر شود پس دوستان جمال ابهی
 ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند
 و جز بادیۀ تمنّای وصول برفرف اعلیٰ نپویند نعمت باقیه خواهند
 و موهبت سرمدیّه که مقدّس از ادراک امکانیّه است چه که چون
 ببصر حدید نظر فرمائی جمیع بشر در این عالم ترابی معدّبند مستریحی
 نه تا ثواب اعمال حیات مکرّر سابق بیند و خوشحالی نیست که ثمره
 مشقّات ماضیه چیند و اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور
 در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمره داشت بلکه الوهیت
 چه آثار و نتیجه میبخشید بلکه موجودات و ممکنات و عالم مکونات
 کلّ مهمل بود استغفر الله عن هذا التّصوّر والخطأ العظیم

همچنانکه ثمرات نتایج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک
مفقود و چون انتقال باین عالم وسیع نماید فوائد نشو و نما آن عالم
واضح و مشهود میگردد بهمچنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم
و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشأه حاضره
در نشأه اخرای عالم بعد از این مشهود و معلوم میگردد و همچنانکه
اگر نشأه و حیات رحمی محصور در همان عالم رحم بود حیات و
وجود عالم رحمی مهمل و نامربوط میگشت بهمچنین اگر حیات این
عالم و اعمال و افعال و ثمراتش در عالم دیگر نشود بکلی مهمل و غیر
معقول است پس بدان که حق را عوالم غیبی هست که افکار انسانی
از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصوّرش قاصر چون مشام
روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهر فرمائی نفحات قدس
حدائق رحمانیه آن عوالم بمشام رسد و البهاء علیک و علی کلّ ناظر
و متوجّه الی الملکوت الأبهی الذی قدّسه الله عن ادراک الغافلین
و ابصار المتکبرین *

۱۵۷ _ ایّها المنجذبون ایّها المتذکّرون ایّها المقبلون

الی ملکوت الله انّی اتضرّع الی الله بقلبی و روحی ان يجعلکم
آیات الهدی و رایات التّقی و منابع العقل و النّهی و بکم یهدی
الطّالبین الی الصّراط المستقیم و یدلّهم الی المنهج القویم فی هذا

العصر العظيم يا احبّاء الله اعلموا انّ الدّنيا كسرّاب بقيعة
يحسبه الظّمان ماء شرابها سرّاب ورحمتها زحمة وراحتها
مشقّة وعناء دعوها لأهلها وتوجّهوا الى ملكوت ربّكم الرّحمن
حتّى يشرق عليكم انوار الفضل والأحسان وتنزل عليكم مائدة السّماء
وينعم عليكم ربّكم باعظم الآلاء والنّعماء تنشرح به صدوركم وتنجد
به قلوبكم وتطيب به نفوسكم وتقرب به اعينكم يا احبّاء الله هل من
معطٍ غير الله يختصّ برحمته من يشاء سيفتح عليكم ابواب معرفته
ويملأ قلوبكم بمحبّته ويبشّر ارواحكم بمرور نفحات قدسه ويضئ
وجهكم بنوره المبين ويعلو به ذكركم بين العالمين انّ ربّكم
لرحمن رحيم سيؤيّدكم بجنود لم تروها وينجدكم بجيوش الالهام
من الملاء الأعلى ويرسل اليكم نفحات جنّته العليا ويعطّر مشامكم
بانفاس طيب تعبق من رياض الملاء الاعلى وينفخ فى قلبكم
روح الحيات ويدخلكم سفينة النّجات ويرىكم آياته البينات انّ هذا
لهو الفضل العظيم انّ هذا لهو الفوز المبين *

١٥٨ _ لا تحزن من صعود عزيزى بريكول لآله عرج الى
الحديقة النّوراء فى ملكوت الأبهى جوار رحمة ربّه الكبرى وينادى
باعلى النّداء يا ليت قومى يعلمون بما غفرلى ربّى وجعلنى من
الفائزين يا عزيزى يا بريكول اين وجهك الجميل واين لسانك

البليغ اين جبينك الممين و اين جمالک المنير يا عزيزى يا بريکول
 اين تلهبک بنار محبة الله و اين انجذابک بنفحات الله و اين
 بيانک بالشّاء على الله و اين قيامک على خدمة امر الله يا عزيزى
 يا بريکول اين عينک الجميل اين ثغرک البسيم اين خدک
 الأصيل اين قدک الرّشيق يا عزيزى يا بريکول قد ترکت
 النَّاسوت و عرجت الى الملكوت و فزت بفيض اللاهوت و وفدت على
 عتبة ربّ الجبروت يا عزيزى يا بريکول قد ترکت المشکاة الجسمانيّة
 و الرّجاجة البشريّة و العناصر الترابيّة و العيشة النَّاسوتيّة
 يا عزيزى يا بريکول فتوقّدت سراجاً فى زجاج الملاء الأعلى
 و دخلت فى الفردوس الأبهى و استظلت فى ظلّ شجرة طوبى
 و فزت باللقاء فى جنّة المأوى يا عزيزى يا بريکول قد غدوت
 طيراً الهى و ترکت الوکر الترابى و طرت الى حدائق القدس
 الملكوت الرّحمانى و فزت بمقام نورانى يا عزيزى يا بريکول
 قد صدحت كالطّيور و رتلت آيات رحمة ربّک الغفور و كنت عبداً
 شکور و دخلت فى سرور و حبور يا عزيزى يا بريکول انّ ربّک
 اختارک لحبه و هداک الى حيّز قدسه و ادخلک فى حديقه انسه
 و رزقک مشاهدة جماله يا عزيزى يا بريکول قد فزت بحياتٍ ابدية
 و نعمة سرمديّة و عيشة راضية و موهبة وافية يا عزيزى يا بريکول
 صرت نجماً فى افق العلى و سراجاً بين ملائكة السّماء و روحاً

حيّاً فى العالم الأعلى و جالساً على سرير البقاء يا عزيزى يا
 بريكول اسئل الله ان يزيدك قرباً و اتصلاً و يهنئك فوزاً و وصالاً
 و يزيدك نوراً و جمالاً و يعطيك عزّاً و جلالاً يا عزيزى يا بريكول
 انى اذكرك دائماً و لا انساك ابداً و ادعوك ليلاً و نهاراً و
 اراك واضحاً و جهاًراً يا عزيزى يا بريكول *

١٥٩ _ واما سؤالك انّ النفوس كلّها لها حيات ابدية

اعلم انّ الحيات الأبدية لنفوس نفخ فيهم روح الحيات من الله
 و ماعداهم اموات غير احياء كما صرح به المسيح فى نصوص الانجيل
 و كلّ من فتح الله بصيرته يرى النفوس فى مقاماتهم بعد الانفكاك
 عن الأجسام انهم احياء عند ربهم يرزقون و يرون الأرواح الميتة
 فى غمرات الهلاك يخوضون ثمّ اعلم انّ النفوس كلّها مخلوقة على
 فطرة الله و كلّها طيبة عند ولادتها ولكن من بعد تختلف بما
 تكتسب من الفضائل و الرذائل مع ذلك الموجودات لها مراتب
 فى الوجود من حيث الأيجاد لأنّ الاستعدادات متفاوتة ولكن
 كلّها طيبة طاهرة ثمّ تتدنّس من بعد ذلك ولو انّ مراتب
 الوجود متفاوتة ولكن كلّها خير انظر الى الهيكل الإنسان و اعضاءه
 و اجزائه منها بصرو منها سمع و منها شمّ و منها ذوق و منها يد
 و اظافر مع التّفاوت بين الأجزاء كلّها ممدوحة فى حدّ ذاتها

ألا اذا سقط احدهما عند ذلك يحتاج الى العلاج و اذا ما
 اغنى الدّواء يجب قطع ذلك العضو من الأعضاء *
 ۱۶۰ _ ای کنیز صادق الهی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه
 گردید فی الحقیقه تعلّق بملکوت داری و توجّه بافق ابهی
 از فضل الهی خواهم که روز بروز بنار محبّت الله بیشتر بر افروزی
 از قرار معلوم در نوشتن و یا تبلیغ نمودن متحرّیر بودی که بکدام
 پردازی تبلیغ لازمست در این ایّام تبلیغ بهتر است هر وقت
 فرصت یافتی زبان به هدایت نوع انسان بگشا در خصوص علم
 و معرفت سؤال نموده بودی کتب و الواح الهی قرائت نما و رسائل
 استدلالیه که در این امر مرقوم شده ملاحظه کن از جمله رساله
 ایقان که بانگریزی ترجمه گردیده و همچنین رسائل آقا میرزا
 ابو الفضل و رساله بعضی از احبّاء و من بعد بسیاری از الواح و
 رسائل الهیه ترجمه خواهد گشت آنها را مطالعه کن و همچنین
 از خدا بخواه که بمغناطیس محبّت الله معرفت الله جذب گردد
 نفوس چون مقدّس در جمیع شئون گردد و طیب و طاهر شود ابواب
 معرفت الهیه بر رخ گشوده گردد در خصوص کنیز عزیز خدا
 مسیس گودال مرقوم نموده بودید آن منجذبه الی الله فی الحقیقه
 دائما مشغول بخدمتست و بقدر امکان در نشر انوار الهی کوشش

مینماید اگر بر این منوال دوام حاصل شود من بعد نتایج عظیمه خواهد داشت اصل ثبات و استقامت و استمرار است از حقّ می‌خواهم که بهمتّ اماء رحمن دامنه جبال سواحل بحر محیط بنور محبّت الله چنان روشن گردد که پرتوش بآفاق رسد .
از مسئله ئیکه بظهور ملکوت الله کلّ نفوس نجات یافتند سؤال نموده بودید شمس حقیقت تجلّی بر جمیع آفاق کرد این تجلّی نورانی نجات و حیاتست ولی هر کس چشم بصیرت گشود و آن انوار را مشاهده کرد او از اهل نجاتست .

از غلبه روحانیت در این دور بهائی سؤال نموده بودید یقین است که روحانیت بر جسمانیت غلبه خواهد نمود و ملکوتیت بر بشریت غالب خواهد گشت و بتربیت الهیه نفوس من حیث المجموع در مراتب وجود ترقّی خواهند کرد مگر نفوسیکه کور و کر و لال و مرده‌اند این نفوس چگونه ادراک نورانیت نمایند انوار آفتاب اگر جهان ظلمانی را بکلی نورانی نماید کور را نصیبی نه و ابر رحمت اگر در جمیع اراضی سیل انگیز گردد در زمین شوره گل و ریاحین نروید *

۱۶۱ _ ای طالب ملکوت الهی اینجهان مانند جسم

انسانست و ملکوت الله مانند روح حیات ملاحظه نما که عالم جسمانی انسان چه قدر تنگ و تاریکست و بععلل و امراض مبتلا و عالم

روحانی انسان چه قدر لطیف و نورانیست باین مثال ادراک نما
 که جهان ملکوت چگونه در این عالم ناسوت جلوه نموده و احکامش
 چگونه جاری گشته روح هر چند پنهانست ولی احکامش در عالم
 جسد ظاهر و باهر بهمچنین ملکوت الهی هر چند از بصر این خلق
 نادان مستور ولکن در نزد اهل بصیرت واضح و مشهود پس تو
 بکلی ملکوتی شو تا ناسوت را فراموش نمائی و در احساسات رحمانیه
 چنان مستغرق گردی که از عالم بشریت خبر شوی *

۱۶۲ _ ای یاران عزیز عبدالبهاء همواره منتظر ورود اخبار
 مسرة شما هستم که روز بروز بنور هدایت روشنتر و ترقی بیشتر نمائید
 الطاف حضرت بهاءالله یمی است بی پایان نمی از آن حیات
 جاودان لهذا امواجش بر قلوب یاران متتابع میرسد و از آن امواج
 انبعاثات وجدانی و انجذابات روحانی حاصل و زمام از دست
 می رود و بی اختیار تضرع و ابتهال بملکوت الله می گردد پس تا توانید
 قلب را فارغ نمائید تا از اشراق شمس حقیقت هر دم پرتوی جدید
 یابید جمیع در قلب عبدالبهاء موجودید و هر دم بدرگاه احدیت
 توجه مینمایم و شما را موهبت کبری میطلبیم *

۱۶۳ _ ای دو حقیقت جو نامه شما رسید و بر مضمون اطلاع

حاصل گشت مکاتیبی که از پیش فرستادید بعضی نرسید و بعضی در وقتی رسید که از شدت ظلم ظالمین ارسال جواب محال بود حال این نامه رسید و ارسال جواب ممکن لهذا با کثرت مشاغل بتحریر پرداختم تا بدانید که در این بساط عزیزید و در ملکوت الله مقبول ولی سؤالات را باختصار جواب داده میشود زیرا فرصت تفصیل نیست .

جواب سؤال اول ارواح ابناء ملکوت بعد از انفکاک از این جسد بعالم وجود ابدی عروج نمایند اما اگر سؤال از مکان شود بدان که عالم وجود عالم واحد است ولی مراتب متفاوت مثلاً وجود جمادی را مرتبه ئی ولی کائن جمادی را از عالم نبات خبری نه بکلی بیخبر بلکه بحسب حال منکر آن و همچنین کائن نباتی را از عالم حیوانی خبری نه بکلی غافل و بیخبر رتبه حیوان فوق رتبه نبات است و نبات بحسب حال خویش محتجب از عالم حیوان و منکر آن و حال آنکه حیوان و نبات و جماد جمیع در عالم وجود موجود و همچنین حیوان از قوه عاقله انسان که مدرک کلیاتست و کاشف اسرار کائنات چنان که در شرق نشسته نظم و ترتیب در غرب دهد و کشف اسرار نماید در قطعه اروپا موجود اکتشاف امریکا نماید در زمین موجود حقائق نجوم را کشف کند حیوان از این قوه عاقله کاشفه که مدرک کلیاتست بکلی بیخبر بلکه

منکر آن و همچنین اهل ناسوت از عالم ملکوت بکلی بیخبر و منکر آن چنانکه بر زبان رانند و گویند ملکوت کجاست و ربّ الملکوت کو این نفوس مانند جماد و نباتند که از عالم حیوان و انسان بکلی بیخبر نبینند و نیابند اما جماد و نبات و حیوان و انسان کلّ در عالم وجود موجود . جواب مسئله ثانی اما امتحانات الهیه در اینجهانست نه در جهان ملکوت . جواب سؤال سیّم در جهان دیگر حقیقت انسانیّه صورت جسمانی ندارد بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوت است . جواب سؤال چهارم مرکز شمس حقیقت عالم اعلی ملکوت الهیست نفوسیکه منزّه و مقدّسند چون قالب عنصری متلاشی شود بجهان الهی شتابند و آنجهان در این جهانست ولی اهل این جهان از آن بیخبر مانند جماد و نبات که از جهان حیوانی و جهان انسانی بیخبرند *

جواب سؤال پنجم حضرت بهاءالله خیمه وحدت عالم انسانی بلند نمود هر کس بظّل این خیمه آید البتّه از سایر خیمه ها خارج شود جواب سؤال ششم اگر در مسئله ئی اختلاف بین حزین واقع گردد رجوع بمرکز میثاق کنند تا مشکل حل گردد .

جواب سؤال هفتم حضرت بهاء الله بجهت عموم انسان
 ظهور فرمودند و جمیع را بمائده الهی و خوان نعمت رحمانی
 دعوت کردند ولی اکثر حاضرین بر آن خوان نعمت الیوم
 فقرا هستند اینست که حضرت مسیح میفرماید طوبی للفقراء
 اغنیاء را ثروت مانع از دخول در ملکوتست چنانکه مسیح میفرماید
 مرور شتر از منفذ سوزن آسانتر است از دخول غنی در ملکوت الله
 ولکن اگر شخص غنی بی را غنا و ثروت دنیا و عزت و اعتبار ناسوتی
 از دخول ملکوت منع ننماید آن غنی مقرب درگاه کبریا و مقبول
 رب الملكوتست خلاصه بهاء الله بجهت تربیت عموم بشر ظهور
 فرمود معلّم کلّ است چه غنی چه فقیر چه سیاه چه سفید
 چه شرقی چه غربی چه جنوبی چه شمالی اما نفوسیکه بعگا
 حاضر گردند بعضی از آن نفوس بسیار ترقی نمایند شمع خاموش
 بودند روشن گشتند پژمرده بودند تر و تازه گشتند مرده بودند
 زنده گشتند و با بشارت کبری مراجعت نمودند و بعضی
 فی الحقیقه عبور و مرور نمودند و سیاحتی کردند .
 ای دو منجذب ملکوت شکر کنید خدا را که خانه خویش را مجمع
 یاران نمودید و مجمع دوستان کردید *

۱۶۴ _ ای دو نفس مؤمن موقن نامه رسید الحمد لله

خبرهای خوشی داشت کالیفورنیا استعداد انتشار تعالیم الله دارد امیدوارم که شماها بجان و دل بکوشید تا رانحه طیبه مشامها را معطر نماید بمسیس چیس از قبل من تحیت محترمانه برسانید و بگوئید مستر چیس در افق حقیقت ستاره درخشنده است ولی هنوز در پس ابراست عنقریب ابرها متلاشی شود و درخشندگی آن ستاره کالیفورنیا را روشن نماید تو قدر این موهبت را بدان که قرینه او بودی و شریک حیات او باری در هر سال یوم صعود آن نفس مبارک احباً باید در کمال خضوع و خشوع از قبل عبدالبهاء بزیارت او بروند و دسته‌های گل بکمال تعظیم بر قبر او بیفشانند و تمام روز را بمناجات و توجه بملکوت آیات و بفکر و ذکر مناقب آنشخص جلیل بگذرانند *

۱۶۵ - الهی الهی انّ عبدک الخاضع لعزة

ربوبیتک الخاشع بباب احدیتک قد آمن بک و بآیاتک و صدق بکلماتک و اشتعل بنار محبتک و خاض فی غمار بحار معرفتک و انجذب بنفحاتک و توکل علیک و توجه الیک و تضرع بین یدیک و اطمئن بعفوک

و مغفرتک قد ترک هذه النشأة الفانية و طار الى ملکوت البقاء
 متمنياً فیض اللقاء ربّ اکرم مثواه و اجره فی جوار رحمتک الکبری
 و ادخله فی فردوسک الأعلى و اخلده فی حدیقتک الغلبا حتی
 یخوض فی بحار الأنوار فی عالم الأسرار انک انت الکریم العزیز
 العفو الوهاب ایّتها النفس المطمئنة لا تبتئس من وفات
 قرینک المحترم انه ادرك لقاء ربّه فی مقعد صدق عند ملک مقتدر
 و لا تظنّ انک ضیّعته سینکشف لک الغطاء و تجدین وجهه منوراً
 فی الملاء الأعلى کما قال الله تعالى و لنحییّه حیوة طیبة
 فلا عبرة فی النشأة الأولى بل انّ الأهمیّة الکبری فی النشأة الأخری *

۱۶۶ _ ای بنده بهاء در سبیل خدا جان فشانی کن
 و در محبت جمال ابهی حرکتی آسمانی چه که حرکت حبیه
 حرکت از محیط بمركز است و از آفاق بنیر آفاق اگر گوئی مشکل است
 خیر نیست چنین چون محرک و دلیل قوه مغناطیس باشد طیّ
 زمان و مکان بسی آسان و البهاء علی اهل البهاء *

۱۶۷ _ ای بنت ملکوت نامهات رسید از قضا و قدر
 و اراده سؤال نموده بودی قضا و قدر عبارت از روابط ضروریّه است

که منبعث از حقائق اشیاست و این روابط بقوه ایجاد در حقیقت کائنات ودیعه گذاشته شده است و هر وقوعات از مقتضیات آن روابط ضروریّه است مثلاً رابطه ئی خدا در میان آفتاب و کره ارض ایجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمین برویاند این روابط قدر است و قضا ظهور آن در حیّز وجود و اراده عبارت از قوه فاعله است که این روابط و این وقوعات در تحت تسلّط اوست این مختصر بیان قضا و قدر است و فرصت تفصیل ندارم دیگر تو در این تفکّر نما حقیقت قضا و قدر و اراده مکشوف گردد *

۱۶۸ _ ای خانم ملکوتی حمد کن خدا را که در این قرن حضرت بهاءالله بیدار شدی و از ظهور ربّ الجنود آگاه گشتی جمیع خلق در قبور طبیعت مرده و خفته و بیهوش افتاده اند غافلند و بکلی بیخبر چنانکه حضرت مسیح میفرماید شاید من میآیم و شما خبر ندارید آمدن ابن انسان مثل آنستکه دزد در خانه است و صاحب خانه خبر ندارد باری از الطاف حضرت بهاءالله امیدم چنانست که روز بروز در ملکوت ترقّی نمائی تا ملائکه آسمانی شوی و بنفثات روح القدس مؤید گردی و بنیانی بسازی که الی الأبد باقی و برقرار باشد این ایام بسیار عزیز است فرصت را غنیمت دان شمعی روشن کن که خاموش نشود و الی الأبد روشنائی بعالم انسانی دهد *

۱۶۹ _ ای دو نفس صابره نامه شما رسید و از وفات آن نوجوان عزیز از جهت فرقت شما نهایت حزن و حرقت حاصل شد زیرا در عنفوان شباب و سنّ جوانی بآشیان آسمانی پرواز نمود ولی چون از این لانه کدر آشیانه نجات یافت و بآشیانه ملکوت ابدی توجّه نمود از جهان تاریک و تنگ نجات یافت بجهان نورانی بیرنگ شتافت سبب تسلی خاطر است در چنین وقوعات جانگداز حکمت بالغه الهی مندرج است مثل آنست که باغبان مهربان نهالی ترو تازه را از محلّ تنگی بمکان وسیعی نقل کند این انتقال سبب پژمردگی و افسردگی و اضمحلال آن نهال نیست بلکه سبب نشو و نما و حصول طراوت و لطافت و ظهور بار و برگ است ولی این سرّ مکنون در نزد باغبان معلوم اما نفوسیکه از این موهبت خبر ندارند گمان چنین کنند که باغبان آن نهال را بقهر و غضب از محلّش ریشه کن نموده ولی نفوس آگاه را این سرّ مکتوم معلوم و این قضای محتوم موهبتی محسوب لهذا شما از صعود آن طیر وفا مأیوس و محزون مگردید بلکه در جمیع احوال طلب مغفرت و علوّ درجات از برای آن نوجوان بخواهید امیدوارم که نهایت صبر و سکون و رضای بقضا از برای شما حاصل گردد و من بدرگاه احدیّت عجز و نیاز آرم و طلب مغفرت و عفو و بخشش نمایم و امیدم از الطاف بی نهایت حضرت احدیّت آنست که آن حمامه حدیقه ایمان را در شاخسار

ملاً اعلی منزل و مأوی بخشد تا بابدع نعمات بمحامد و نعوت
ربّ الأسماء و الصّفات بسراید *

۱۷۰ _ ای طالب ملکوت نامه‌ات رسید از مصیبت کبری
وفات قرین محترمت مرقوم نموده بودی آنوجود محترم از حوادث
و حالات دنیا آنقدر دلتنگ شد که نهایت آرزوی نجات از دنیا
داشت اینخاکدان فانی چنین است مخزن آلام و محن است
غفلت است که انسانرا نگه میدارد و الا هیچ نفسی در اینعالم
راحت نیست از ملوک گرفته تا بمملوک برسد اگر یک جام شیرین
دهد در عقب صد جام تلخ دارد اینست شأن این دنیا لهذا
انسان عاقل بحیات دنیویّه تعلّقی ندارد و اعتمادی ننماید بلکه
در بعضی اوقات بینهایت آرزوی وفات کند تا از این اکدار و احزان
نجات یابد چنانچه بعضی از شدّت اکدار انتحار نمایند شما
از جهت او مطمئن باشید که غرق دریای عفو و غفران گردد و مظهر
لطف و احسان شود تا توانید بکوشید طفل او را تربیت الهی
نمائید تا آن طفل چون ببلوغ رسد رحمانی باشد نورانی باشد آسمانی باشد *

۱۷۱ _ ای کنیز عزیز الهی هر چند مصیبت فرزند فی الحقیقه

بسیار جگر سوز است و فوق طاقت بشر و لکن انسان آگاه و بینا یقین
 میداند که فرزند از دست نرفته است بلکه از اینجهان بجهان
 دیگر شتافته و در جهان الهی او را خواهد یافت و آن وصلت
 ابدیست اما در اینجهان لابد برفراق و شدۀ احتراق الحمد لله
 تو مؤمنی و توجّه بملکوت ابدی داری و بجهان آسمانی معتقدی
 لهذا محزون مباش دلخون منشین ناله مکن فریاد و فغان منما
 زیرا اضطراب و بیقراری سبب تأثر روح او در جهان الهیست
 آن طفل عزیز از جهان پنهان بتو خطاب مینماید که ای مادر
 مهرپرور شکر خدا را که از آن قفس تنگ و تاریک رهائی یافتم و چون
 مرغان چمن بجهان الهی پرواز نمودم جهانی وسیع و نورانی
 و همواره سرور و شادمانی پس ای مادر نوحه منما و ناله مکن
 از گمگشتگان نیستم محووفانی نشدم قالب جسمانی بگذاشتم و در
 اینجهان روحانی علم افراختم بعد از این فرقت وصلت اندر وصلت است
 مرا در آسمان ایزدی غرق انوار خواهی یافت *

۱۷۲ _ الحمد لله قلبت متذکر بذكر الهی و روح مستبشر

ببشارات الله است و مشغول بمناجاتی حالت مناجات بهترین
 حالات است زیرا انسان با خدا الفت مینماید علی الخصوص مناجات
 در خلوات در اوقات فراغت مثل نیمه شب فی الحقیقه مناجات روح می بخشد *

۱۷۳ _ نفوسی که الیوم بملکوت الهیه داخل و بحیات ابدیه
فائز آن نفوس هر چند بظاهر در زمینند ولی فی الحقیقه پرواز
در آسمان دارند جسمشان بر روی خاک ولکن روحشان سیر
در افلاک مینماید افکار چون وسیع و روشن باشد پرواز دارد انسانرا
بملکوت الهی رساند *

۱۷۴ _ ای یاران روحانی عبدالبهاء آنچه مرقوم نموده
بودید ملاحظه گردید مضامین بسیار دلنشین بود و معانی دلیل
بر ثبوت و رسوخ بر امر الهی آن انجمن در ظلّ حمایت ربّ ذوالمنن
است و امیدوارم که چنانچه باید و شاید مؤید بفیض نفعه روح القدس
گردد و روز بروز در محبت الهی و انجذاب بجمال باقی نیر آفاق
بیفزاید زیرا عشق الهی و محبت روحانی انسانرا طیب و طاهر
نماید و بردای تقدیس و تنزیه مزین کند و چون انسان بکلی بحق
دلبندد و بجمال مطلق تعلق یابد فیض ربّانی جلوه نماید این
محبت جسمانی نیست بلکه روحانی محض است نفوسیکه ضمیرشان
بنور محبت الله روشن آنان مانند انوار ساطعند و بمثابه نجوم
تقدیس در افق تنزیه لامع عشق حقیقی صمیمی محبت الله است
و آن مقدّس از اوهام و افکار ناس احبّای الهی هریک باید جوهر
تقدیس باشند و لطیفه تنزیه تا پیاکی و آزادگی و افتادگی در هر

اقلیم معروف و شهیر گردند از جام باقی محبت الله سرمست شوند
 و نشئه از خمخانه ملکوت گیرند و بمشاهده جمال ابهی منجذب
 و مشتعل و سرگشته و سرگردان گردند اینست شأن مخلصین
 اینست صفت ثابتین اینست نورانیت وجوه مقربین پس یاران
 الهی باید در کمال تنزیه بنهایت اتحاد و اتفاق روحانی قیام
 نمایند بدرجه ئی که حکم یکروح و یک وجود حاصل کنند در اینمقام
 اجسام را مدخلی نیست بلکه حکم در کف قدرت روحست چون روح
 محیط گردد اتحاد روحانی حاصل شود شب و روز بکوشید که نهایت
 اتحاد را حاصل نمائید و در فکر ترقیات روحانی خویش باشید و
 چشم از قصور یکدیگر بپوشید باعمال طیبه و حسن سلوک و خضوع
 و خشوع نوعی حرکت نمائید که سبب تنبه سائرین گردد عبدالبهاء
 ابداً دل کسی را آزرده نخواهد و سبب حزن قلبی نشود زیرا
 موهبتی اعظم از آن نیست که انسان سبب سرور قلوب گردد و من از
 خدا خواهم که مانند ملائکه آسمان سبب بشارت نفوس شوید *
 ۱۷۵ - ای مفتون جمال حقیقت حسنها زائل گردد و گلها خار
 برویاند و ملاحه و صباحت و آن و اوانش بگذرد ولی جمال حقیقی در
 تجلی و حسن و آنش ابدی سرمدی دائماً ابداً جلوه دلریا دارد و
 حسن بی منتها بنماید پس فرخ رخی که بپرتو حسن آن دلبر روی را

نورانی نماید الحمد لله پرتو تجلی گرفتگی و در عرفان سفتی و کلمه راستی گفتی *

۱۷۶ _ ای منجذب بملکوت الله هر نفسی را فکری و مقصدی

شب و روز در تحصیل مقصود میکوشد یکی نهایت آرزویش ثروت است

و دیگری عزت است و دیگری شهرت است و دیگری صنعت است

و دیگری تجارت است و امثال اینها لکن عاقبت کلّ خائب و خاسر

گردند جمیع این امور را بگذارند و مع صفر الید بجهان دیگر شتابند

همه زحمات بباد رود برهنه و افسرده و پژمرده و مأیوس زیر خاک روند

الحمد لله تو تجارتی داری که ربحش الی الأبد باقی و برقرار و آن

انجذاب بملکوت الله و ایمان و عرفان و نورانیت وجدان و سعی و کوشش

در ترویج تعالیم الهی این موهبت ابدی است و این ثروت کنز ملکوتی است *

۱۷۷ _ ای نار افروخته عشق الهی حرارت محبة الله در

آن قلب نورانی چنان پرشعله و سورت است که اثر و تابشش از هزار

فرسنگ احساس میشود نار عنصری را مسافة بعیده مانع از تأثیر

و تسخین ولی نار الهی چون در شرق بر افروزد شعله اش بغرب

بتابد و تأثیرش در شمال و جنوب ظاهر گردد بلکه حرارتش از ناسوت

ادنی بملکوت اعلیٰ رسد و شعله‌اش در رفیق ابھی ساطع گردد
 پس خوشا بحال تو که بچنین موهبتی موفّق شدی و بچنین عنایتی
 مخصّص و البهّاء علیک و علی کلّ من تمسّک بعروة العهد و الميثاق *

۱۷۸ _ یا امة الله نامه شما که بتاريخ ۹ دسامبر ۱۹۱۸

بود رسید و از مضمون اطلاع حاصل گردید ابا امید را از خدا
 قطع منما در هر حال امیدوار باش زیرا الطاف حق در هر حالت
 از انسان منقطع نگردد اگر از جهتی قلت یابد از جهات سائر
 کاملست در هر صورت انسان در دریای الطاف مستغرق است
 لهذا در هیچ حالتی نومید نشو امیدوار باش حضور مجالس احبّا
 مجرد بجهت تنبّه و تذکّر و ازدیاد حبّ و تعلّق بملکوت ابھی است
 و اگر چنانچه میل تامّ و رغبت کلّیه برفتن به پیلزبرگ مونتانا داشته
 باشید مأذونید شاید سبب شوید که در میان آن گروه عمله شمعی
 روشن نمائید و جمعی را متنبّه و متذکّر کنید تا توجّه بخدا نمایند
 و استفاضه از ملکوت الهی کنند *

۱۷۹ _ تا توانید در توجّه بملکوت بیفزائید تا شجاعت

فطری یابید و قوّه معنوی بجوئید *

۱۸۰ _ امیدوارم در این عالم ناسوتی نورانیّت لاهوتی

یابی و نفوس را از ظلمات طبیعت که عالم حیوانیست نجات دهی
و بمقامات عالیه انسانی رسانی امروز جمیع اهل عالم مگر نفوس
معدودی غرق عالم طبیعتند اینست که ملاحظه مینمائی حسد است
و حرص و منازعه بقا و کذب و بهتان و ظلم و عدوان و جنگ و قتال
و خونریزی و تالان و تاراج که منبعث از عالم طبیعت است ولی
نفوس معدودی از این ظلمات نجات یافتند و از عالم طبیعت
بعالم انسانیّت صعود نمودند متابعت تعالیم الهی کردند و
بوحدت عالم انسانی خدمت مینمایند روشنند و رحمانی و بمثابه
گلشنند و نورانی تا توانی بکوش که الهی گردی ربّانی شوی
نورانی گردی رحمانی شوی از هر قیدی آزاد شوی و دل بملکوت
ربّ بی نیاز بندی اینست فیض بهائی اینست نور آسمانی *

۱۸۱ _ وَاَمَّا مَعْنَى الْكَلِمَاتِ الْمَكْنُونَةِ الدَّالَّ عَلَى أَنَّ الْإِنْسَانَ

يَتْرَكَ نَفْسَهُ الْمُرَادَ أَنَّهُ يَتْرَكَ شَهْوَاتِهِ النَّفْسَانِيَّةَ وَحَاسِيَّاتِهِ
الْبَشَرِيَّةَ وَاغْرَاضَهُ الشَّخْصِيَّةَ وَيَطْلُبُ النَّفَحَاتِ الرُّوحَانِيَّةَ وَالْأَنْجَذَابَاتِ
الْوُجْدَانِيَّةَ وَيَسْتَغْرَقُ فِي بَحْرِ الْفِدَاءِ مُنْجَذِباً إِلَى الْجَمَالِ الْأَبْهَى
وَأَمَّا مَعْنَى الْكَلِمَةِ الْمَكْنُونَةِ النَّاطِقِ بِالْعَهْدِ الَّذِي وَقَعَ فِي جَبَلِ فَارَانَ
الْمُرَادَ أَنَّهُ بِالنِّسْبَةِ لِلْحَقِّ الْمَاضِيِّ وَالْمُسْتَقْبَلِ وَالْحَالِ زَمَنٌ وَاحِدٌ

وَأَمَّا بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْخَلْقِ الْمَاضِي مَضَى وَزَالَ وَالْحَالُ فِي الزَّوَالِ
وَالْأَسْتِقْبَالِ فِي حَيِّزِ الْأَمَالِ وَمِنْ أَسَاسِ شَرِيعَةِ اللَّهِ أَنَّ اللَّهَ فِي
كُلِّ بَعْثٍ يَأْخُذُ عَهْدًا مِنْ جَمِيعِ النَّفُوسِ الَّتِي يَأْتِي إِلَى نَهَايَةِ
ذَلِكَ الْبَعْثِ الْيَوْمَ الْمَوْعُودِ بِظُهُورِ شَخْصٍ مَعْهُودٍ فَانْظُرِي إِلَى
مُوسَى الْكَلِيمِ أَنَّهُ أَخَذَ عَهْدَ الْمَسِيحِ فِي جَبَلِ سَيْنَاءَ مِنْ جَمِيعِ
النَّفُوسِ الَّتِي أَتَتْ فِي زَمَنِ الْمَسِيحِ فَهَؤُلَاءِ النَّفُوسُ وَلَوْ كَانُوا بَعْدَ
مُوسَى الْكَلِيمِ بِأَعْصَارٍ وَقُرُونٍ وَلَكِنْ مِنْ حَيْثُ الْعَهْدُ الْمُقَدَّسُ عَنْ
الْأَزْمَانِ كَانُوا حَاضِرِينَ وَلَكِنَّ الْيَهُودَ غَفَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَلَمْ يَتَذَكَّرُوا
فَوَقَعُوا فِي خَسْرَانٍ مُبِينٍ وَأَمَّا الْعِبَارَةُ الَّتِي تَدُلُّ أَنَّ عَلَى
الْإِنْسَانِ أَنْ يَنْقَطِعَ عَنِ النَّفْسِ فَالْمُرَادُ مِنْهَا أَيْضًا أَنْ لَا يَطْلُبَ
لِنَفْسِهِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ شَيْئًا فَيَنْقَطِعَ أَيْ يَفْدِيَ نَفْسَهُ
بِجَمِيعِ شَتُونِهَا فِي مَشْهَدِ الْفِدَاءِ عِنْدَ تَجَلِّي رَبِّهَا *

۱۸۲ _ اِی متمسکین بعهد و پیمان الهی الیوم اهل ملاء
اعلی از ملکوت ابھی ناظرو از جبروت قدس بشری و طوبی ملتفت
چون نظر بمجامع و محافل ثابتین بر عهد و میثاق نمایند فریاد
یا بشری یا بشری بر آرند و بتهلل و تسبیح لب بگشایند و ندا فرمایند
ای انجمن رحمانی و ای مجمع یزدانی طوبی لکم بشری لکم
ای روی شما روشن ای خوی شما گلشن که بمیثاق محبوب آفاق

متمسکید و از پیمانۀ پیمان الهی مدهوش و مستید بجمال قدم
 وفا نمودید و جام صفا نوشیدید و محافظت و صیانت امر الله نمودید
 و سبب تفریق کلمۀ الله نشدید و علّت ذلّت دین الله نشدید و
 در عزّت اسم حقّ کوشیدید و استهزاء امم را بر امر مبارک روا نداشتید
 مقام منصوص را اهانت ننمودید و مرجع مخصوص را ذلّت و اذیت
 و اهانت نخواستید در وحدت کلمه کوشیدید و بابواب الرحمة پی
 بردید جمال مبارک را زود فراموش ننمودید و البهاء علیکم *
 ۱۸۳ _ ای بنت ملکوت نامه تو رسید مانند آهنگ عندلیب
 الهی بود که شهنارش سبب فرح قلوب است زیرا مضمون دلیل بر
 ایمان و ایتقان و ثبوت بر عهد و پیمان بود الیوم قوه محرکه عالم وجود
 قوه پیمانست که مانند شریان در جسم امکان نابض است و سبب
 محافظه وحدت بهائی بهائیان مأمور که تأسیس وحدت عالم
 انسانی نمایند اگر خود در نقطه اجتماع نکنند چگونه سبب
 وحدت عالم انسانی شوند و مقصد جمال مبارک از این عهد و میثاق
 آن بود که جمیع بهائیان را در نقطه جمع فرماید تا بعضی بیخردان
 که در هر دور و کوری سبب اختلاف شدند رخنه ننمایند زیرا امر
 فرمود که آنچه از مرکز میثاق بیان گردد آن صحیح است و در حمایت
 صون و عنایت او و مادون آن هدیای است الحمد لله تو ثابت بر عهد و پیمانی *

۱۸۴ _ ای نفوس مبارکه هر چند شما در امتحان شدیدی افتاده‌اید زیرا بعضی بمنتهای قوّت میکوشند که احبّای لوزانجلیز را متزلزل نمایند ولی شما مشمول نظر عنایت بهاء الله هستید و بجنود ملائکه مؤیدید پس قدم را ثابت نمائید و بنهایت قوّت بنشر نفحات الهیه و اعلاء کلمه الله و ثبات بر میثاق پردازید و یقین بدانید که اگر نفسی با کمال استقامت ندای بملکوت نماید و بنهایت متانت ترویج میثاق کند اگر مور ضعیف است فیل عظیم را از میدان فرار دهد و اگر پشه نحیف باشد عقاب کاسر را بال و پر بشکند لهذا همّت نمائید تا سپاه شبها ترا بقوّه آیات پریشان و متلاشی نمائید این است وصیّت من و اینست نصیحت من با نفسی جدال منمائید و از نزاع بیزار باشید کلمه حقّ بر زبان رانید اگر قبول نمود نعم المطلوب و اگر عناد کرد او را بحال خود بگذارید و توکل بر خدا بکنید اینست صفت ثابتین بر میثاق *

۱۸۵ _ ای احبّا و امّاء الرّحمن نامه ئی از محفل روحانی لازانجلیز رسید دلیل بر آن بود که نفوس مبارکه کالیفورنیا مانند جبل راسخ مقاومت اریاح نقض مینمایند و چون اشجار مبارکه در ارض میثاق ریشه نموده‌اند و در نهایت متانت و ثباتند لهذا امید از الطاف شمس حقیقت دارم که روز بروز بر متانت و استقامت

بیفزایند امتحانات هر امری بقدر عظمت آن امر است چون تا بحال
 چنین میثاقی صریح بقلم اعلی وقوع نیافته لهذا امتحانات نیز
 عظیم است این امتحانات نفوس ضعیفه را متزلزل نماید ولی در
 نفوس قویّه امتحان چه تأثیر دارد این شبهات نقض مانند کف
 دریاست و دریا بی کف نمیشود بحر میثاق یک موج زند تا اجسام
 میّته را بکنار اندازد زیرا دریا جسم مرده قبول ننماید اینست
 که بحر میثاق موج زد موج زد تا اجسام میّته را بیرون انداخت
 یعنی نفوسی را که از روح الهی بی بهره‌اند و تابع نفس و هوی
 هوای ریاست در سر دارند باری این کفهای دریا بقائی ندارند
 عنقریب محو و نابود گردد ولی دریای میثاق الی الأبد پرموجست
 و در جوش و خروش از اوّل ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر
 مقدّسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده با وجود این کفها را
 در بحر میثاق بقائی ممکن لا والله ناقضین آبروی خویش را میبرند
 و تیشه بر ریشه خود میزنند مغرور بچند نفس چاپلوسند که در نهایت
 تملّقند که از شدّت تملّق بعضی نفوس ضعیفه را متزلزل مینمایند
 لکن این عاقبت ندارد سراپست نه آب کف است نه دریا
 مه است نه ابر مجاز است نه حقیقت عنقریب خواهید دید
 باری شما که الحمد لله ثابت و راسخید شکر کنید که مانند اشجار
 مبارکه در ارض میثاق ثابت و راسخید و یقین است که هر ثابت نابت است

اثمار جدیدہ ببار آرد و روز بروز بر طراوت و لطافت بیفزاید
 بجمیع الواح مبارک بهاء اللہ چه از آیات و چه از مناجات
 ملاحظہ کنید کہ البتہ در ہزار موقع مناجات فرمودند کہ خدایا
 ناقضین میثاق را معدوم کن و مخالفین بعہد را مغلوب نما و ہر
 نفسی کہ نقض عہد و میثاق نماید مردود حق است و ہر نفس کہ
 ثابت بر عہد و میثاق است مقبول در گاہ احدیت و از این قبیل آیات
 و مناجات بسیار مراجعت نمائید خواهید یافت باری شما ابداً
 ملول نشوید آنچه نقض بیشتر دیدید بر ثبات و استقامت بیشتر
 بیفزائید و یقین کنید کہ جند الہی غالب است زیرا مؤید بنصرت
 ملکوت ابہی است در جمیع آفاق علم اہل ثبوت و استقامت بلند است
 و علم نقض منکوس زیرا معدودی قلیل از نفوس ضعیفہ فریب تملق
 و تذلل ناقضین خوردہ اند و در نہایت ستر بظاہر اظہار ثبوت
 مینمایند و در باطن بتحریک مشغولند مگر چند نفر کہ اصل محرکین
 نقضند آنان متظاہر بنقضند و ما بقی معدودی قلیل بلطائف
 الحیل نفوس را فریب میدہند زیرا بلسان اظہار ثبوت و استقامت
 بر عہد میکنند ولی چون گوشی بیابند خفیاً القای شبہہ مینمایند
 جمیع اینہا مانند نقض عہد یہودا اسخریوطی است و اتباع او
 ببینید هیچ اثر و ثمری از آنہا باقی بدرجہ کہ از اتباعش اسمی
 باقی نماندہ مثل اینکہ اتباعی نداشتہ با آنکہ جمعی از یہود با

او همداستان بودند این یهودای اسخریوطی که رئیس حواریین بود حضرت مسیح را به سی درهم فروخت فاعتبروا یا اولی الابصار حال این نفوس مهمله ناقضین مرکز میثاق را بمبالغی که بانواع حیل گدائی کرده اند البتّه میفروشند سی سال است که حضرت بهاءالله صعود نموده و این ناقضین بتمام همّت کوشیدند آیا تا بحال چه کرده اند در جمیع مواقع ثابتین بر میثاق مظفر بودند و ناقضین مغلوب و مردود و منحوس و بعد از صعود عبدالبهاء اثری از اینها باقی نخواهد ماند این نفوس نمیدانند چه خواهد شد مغرور باو هام خودند باری ای احبای الهی و اماء رحمن دست قدرت الهی تاج مرصّعی از برای شما ترتیب داده که جواهر زواهرش الی الأبد بر آفاق میتابد قدر این موهبت را بدانید و بشکرانه آن لسان بگشائید و بترویج تعالیم الهی پردازید زیرا این روح حیات است و سبب نجات *

۱۸۶ _ ای ثابت بر پیمان سه نامه از تو متتابعاً رسید بدون فاصله از مضامین معلوم گردید که در کلیولند از همسات بعضی ناقضین قلوب متأثر شده است و در میان احباب الفت فتور یافته سبحان الله از پیش صد مرتبه اخبار شده که ناقضان در کمینند و بوسیله میخوانند میان احبّا اختلاف اندازند تا این اختلاف

منتهی بنقض میثاق شود با وجود این چگونه احبّا از این تصریح
 غفلت نمودند مسئله محکم و متین است و غایت مختصر یا حضرت
 بهاء الله عالم بود و دانا بود و از عواقب امور باخبر یا نادان
 و خطاکار این عهد و میثاق باین عظیمی از قلم اعلی از عموم احبّا
 گرفت اول از اغصان و افنان و منتسبین و امر باطاعت کرد و امر بتوجّه
 نمود و باثر قلم اعلی تصریح فرمود که مقصود از این آیه کتاب اقدس
 غصن اعظم است اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی
 المال توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل
 القدیم معنای مجمل اینست که بعد از صعود من باید ای اغصان
 و افنان و منتسبین و عموم احبّاء الله توجّه بفرع منشعب از اصل
 قدیم کنید و همچنین بصریح کتاب اقدس میفرماید یا اهل الأنشاء
 اذا طارت الورقاء عن ایک الثناء و قصدت المقصد الأقصى الأحنی
 ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل
 القویم خطاب بجمیع خلق میفرماید چون حمامه قدس از حدیقه
 ثناء پرواز کند و قصد مقصد اقصی و پنهان نماید یعنی چون جمال
 مبارک از عالم ظهور توجّه بعالم غیب نماید هر چه را از کتاب
 نمیفهمید راجع کنید بفرع منشعب از اصل قدیم یعنی آنچه که
 او بیان میفرماید او حقیقت واقعه است و در کتاب عهد بصریح عبارت
 میفرماید که مقصود از این فرع منشعب غصن اعظم است و جمیع

اغصان و افنان و منتسبین و احبّا را امر بتوجّه میفرماید حال یا باید گفت جمال مبارک خطا فرمودند یا باید اطاعت کرد و عبدالبهّا امری ندارد که ناس را دعوت باطاعت کند مگر نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله و ترویج وحدت عالم انسانی و تأسیس صلح عمومی و امثال ذلک از اوامر الهی این اوامر الهی است دخلی بعبدالبهّا ندارد هر کس خواهد موافقت نماید و هر کس نخواهد خود میداند حال بعضی از مفسدین بانواع حیل در فکر ریاستند و بجهت حصول ریاست شبهاتی میان احبّا القا مینمایند که سبب اختلاف شود و اختلاف سبب آن گردد که یک حزبی را تابع خود کنند ولی احبّای الهی باید بیدار باشند و بدانند از این القای شبهات مقاصد نفسانیت و حصول ریاست وحدت بهائیرا از دست ندهید و وحدت بهائی جز بتمسّک بميثاق الهی ممکن نه باری شما آرزوی سفر باطراف دارید تا نشر نفحات الله نمائید بسیار موافق البتّه تأییدات الهی برسد و قوّه عهد و ميثاق ترا مظفّر و منصور نماید *

۱۸۷ _ ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از کنونشن نهایت رضایت اظهار نموده بودی که این کنونشن سبب نهضت امر الله گردید و ظهور قوّت کلمة الله عظمت امر اختلافات را زائل کند مانند صحتّ چون در وجود انسان قوّت یابد از این امر عظیم جمیع

علل و امراض زائل گردد ما امیدمان چنانست که بهیچوجه اختلاف
 نماند ولی بعضی از اهالی امریکا نوهوسند و میکوشند زیرزمین
 جستجو میکنند در هوا جستجو میکنند که یک چیزی پیدا کنند و
 سبب اختلاف شود الحمد لله در امر مبارک جمیع این ابواب
 مسدود است زیرا مرجع مخصوص تعیین شده است که آن مرجع
 مخصوص حلال جمیع مشکلات است و دافع جمیع اختلاف و همچنین
 بیت عدل عمومی دافع جمیع اختلاف است آنچه بیت عدل بگوید
 قبول و هر نفسی مخالفت نماید مردود ولی هنوز بیت عدل عمومی که
 شارعست تأسیس نشده است دیگر راه اختلافی نمانده ولی
 هواجس نفسانی مورث اختلاف میشود مثل ناقضین ناقضین
 شبهه ئی در میثاق ندارند ولی غرض نفسانی آنانرا باین درجه
 رسانده نه اینست که میدانند میدانند و مخالفت میکنند باری
 دریای میثاق پر موج است و در نهایت اتساع کفهای اختلاف را
 بیرون می اندازد یقین بدانید شما در فکر ترویج امر مشرق الأذکار
 باشید و تهیاً اسباب نشر نفحات الله دیگر مشغول چیز دیگر نشوید
 زیرا سبب تفرقه ذهن میشود و هیچ کار از پیش نمیرود *

۱۸۸ _ ای یاران عزیز عبدالبهاء چندیست که از بعضی
 بلاد یک آهنگ دلربا بگوش جان نرسیده و جان و وجدان سرور

و حبور نیافته با وجود آنکه در جمیع اوقات کلّ در خاطرند و در پیش
 نظرفی الحقیقه حاضر زیرا ساغر دل از صهبای محبّت یاران سرشار
 است و تعلق و آرزوی دیدارشان مانند روح ساری و جاری در عروق
 و شریان با این حالت دیگر معلومست که قلب چه قدر محزون و
 مغمومست در این طوفان بلا که موجش باوج اعلی رسیده و تیر جفا
 از جهات ستّه پی در پی آمده در هردم در بقعه مبارکه خبر موحشی
 و در هر روز آثار مدهشی مرکز نقض چنان فرض مینمود که بمجرّد
 استکبار بنیاد عهد و میثاق نا پایدار گردد و ابرار از وصایای الهی
 بری و بیزار گردند این بود که اوراق شبّهات بجمیع جهات منتشر
 نمود و بدسائس خفیه پرداخت دمی فریاد بر آورد که بنیان الهی
 بر افتاد و شریعت الله منسوخ گشت بناء علیه عهد و پیمان مفسوخ
 شد و گهی ناله و فغان آغاز کرد که ما اسیر و گرفتاریم و گرسنه و تشنه
 در لیل و نهار روزی ولوله و عربده ئی انداخت که وحدانیّت الهیه
 محو شد و ظهوری پیش از الف سنه بروز نموده چون این مفتریات را
 ترویج ندید بتدریج فکر فساد افتاد و فتنه برانگیخت و بهر دامن
 درآویخت بنای سعایت در نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان
 آشنا شد و همدم و همراز گشت بالاتفاق لائحہ ئی ترتیب دادند
 و تقدیم مرکز سلطنت کردند و اولیای امور را بتشویش انداختند
 از جمله مفتریات اینکه این مظلوم علم استقلال بر افراخت و بر علم

یا بهاء الأبهی بنگاشت و در جمیع این مدن و دیار و قری حتی
 در میان قبائل صحرا بگرداند و جمیع را دعوت با اجتماع در زیر علم
 نمود ربّ ائی اعوذ بک من هذا العمل المخالف لوصایا البهّاء
 بل هو ظلم عظیم لا یرتکبه الا کلّ معتدّ اثم لا تک فرضت علینا
 اطاعة الملوک و السلاطین و از جمله مفتریات مقام کرم را قلعه ئی
 قرار داد و در نهایت متانت و رصانت بساخت و آنجا را مدینه منوره
 قرار نهاد و تربت مقدّسه را مکه مکرمه نمود و حال آنکه آن عمارت
 عبارت از شش اطاق است و از جمله مفتریات تأسیس سلطنت جدید
 کرده و جمیع یاران را معاذ الله معاذ الله معاذ الله بچنین خطای
 عظیمی دعوت نموده سبحانک هذا بهتان عظیم و از جمله چون
 تربت مقدّسه مطاف عالمیان گشته ضرر عظیم بدولت و ملّت دارد و مرکز
 نقض از جمیع این امور بیزار بلکه سنّی سنوی بکری و عمریست اما
 جمال مبارک را همین قدر از صلاحی امّت میداند و اهل طریقت می‌شمرد
 و جمیع این امور را این مظلوم تأسیس نموده باری هیئت تفتیشیه
 از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتها تعیین شدند و باین ارض آمدند
 رأسا در خانه یکی از مدّعیان وارد جمعی که در تنظیم لائحہ شریک
 و سهیم اخوی بودند آنانرا احضار و از حقیقت لائحہ استفسار نمودند
 مضامین لائحہ را تشریح کردند و تفصیل دادند و تصدیق نمودند
 و علاوه افزودند و کلّ مدّعی و هم شاهد و هم قاضی بودند حال آن

هیئت بمرکز خلافت راجع و هر روز خبر موحشی و مدهشی میرسد
 اما عبدالبهاء الحمد لله در نهایت سکون و قرار و وقار و از این
 افترا و بهتان حتی اغبرار حاصل ننموده بلکه امور را موکول بقدر
 مقدور نموده و در کمال فرح و سرور بجانفشانی حاضر و از بهر بلائی
 منتظر الحمد لله یاران مهربان الهی نیز در مقام تسلیم و رضا قائم
 کلّ خوشنود و ممنون و مسرور و راضی ولی مرکز نقض چنین فرض
 نموده که بعد از ریختن خون اینمظلوم و یا انداختن بصحرای کبیر
 و هامون و یا القای در دریای روم چون گمنام و بی اثر و مقطوع الخبر
 گردد او میدانی خواهد یافت و جولانی خواهد کرد و بچوگان شبها
 و ترهات گوی آمال و آرزوئی خواهد ربود هیهات هیهات اگر
 مشک وفا را بقا نماند کسی برائحه دفراء جفا رغبت ننماید و اگر
 غزال الهی را کلاب و ذئاب بدرد هیچکس از پی گرگ خونخوار ندود
 و اگر بلبل معانیرا ایام بسرآید کسی گوش بنعیق غراب و نعیب
 کلاغ ندهد این چه تصوّر باطل است و این چه تهتک جاهل
 اعمالهم کسر اب بقیعة يحسبه الظمان ماء حتی اذا جائه لم يجده
 شیئاً باری ای یاران الهی قدم و قلب مستقیم و ثابت دارید
 و بقوة تأیید جمال مبارک عزمی کامل نمائید و بخدمت امر الله پردازید
 و در مقابل امم و ملل ثبوت و رسوخ و استقامت اهل بها بنمائید تا
 دیگران حیران گردند که این قلوب چگونه منابع اطمینان و معادن

محبت حضرت رحمان تا از حوادث مؤلمه ارض مقدس فتوری نیارید
و از وقایع فاجعه مملی حاصل نکنید اگر جمیع یاران معرض شمشیر
گردند و یکی باقی آن منادی الهی شود و مبشر رحمانی گردد و در
مقابل من علی الارض قیام کند باری شما نظر بحوادث بقعه نورآ
نمائید ارض مقدس دائما در خطر است و سیل بلا از هر طرف زیر
صیت جهانگیر گشته و آوازه شهره آفاق شده و اعدا چه بیگانه
و چه آشنا در نهایت تزویر و حيله و خدعه بر افترا قیام نموده
معلومست که چنین موقعی در خطر است زیرا در مقابل هر بهتان
مدافعی موجود نه بلکه نفوس آواره و مظلوم در قلعه ئی مسجون
و لیس لهم معین و نصیر و حرس من سهام الأفتراء و سنان البهتان
الا الله شما باید تفکر در این نمائید که چه قدر یاران عزیز بقربانگاه
الهی شتافتند و چه نفوس مبارکی جان فدا نمودند و چه خونهای
مقدس ریخته شد و چه دلهای پاکی بخون آمیخته گشت چه قدر
سینه ها هدف تیر جفا گردید و چه بسیار اجسام مطهره که
شرح شرحه شد آیا ما را سزاوار چگونه است که در فکر جان خویش
باشیم و به بیگانه و خویش مداهنه و مدارا کنیم و یا آنکه ما نیز پی
ابرا گیریم و بر قدم آن بزرگواران رفتار کنیم ایام معدود معدوم
گردد و هستی موجود مفقود شود گلشن زندگانیرا طراوت و لطافت
نماند و گلزار کامرانیرا صفا و شادمانی بگذرد بهار حیات مبدل

بخزان ممات گردد و سرور و حبور قصور تبدیل بظلام دیجور در قبور
 گردد در اینصورت دلبستگی را نشاید و شخص دانا تعلق قلب
 ننماید انسان دانا و توانا حشمت آسمانی طلبد و عزت رحمانی
 جوید و حیات جاودانی خواهد و قریبت درگاه یزدانی طلبد زیرا
 بخمخانه جهان فانی صفرای انسان الهی نشکند و دمی نیاساید
 و خود را بتعلق دنیا نیالاید بلکه یاران نجوم اوج هدایتند و
 کواکب افق عنایت و بکمال قوت آفت ظلمتند و هادم اساس بغض و
 عداوت جهان و جهانیانرا صلح و صلاح خواهند و بنیاد جنگ و
 جدال براندازند راستی و دوستی و آشتی جویند و دلجوئی حتی
 از هر دشمن بدخوئی نمایند تا این زندان جفا را ایوان بلند وفا
 کنند و این سجین بغض و کین را مبدل ببهشت برین فرمایند
 باری ای یاران بجان و دل بکوشید که اینجهان آئینه جهان ملکوت
 شود و عالم ناسوت مملو از فیض لاهوت گردد تا ندای ملأ اعلی
 بتحسین بلند گردد و آثار فضل و موهبت جمال ابهی احاطه بر روی
 زمین نماید جناب امین نهایت ستایش از عباد مکرمین و اماء نور
 مبین نمودند و از هر یک فرداً فرداً تحسین کردند و بسیار از ثبوت
 و استقامت کلّ تعریف نمودند که الحمد لله احبّا و اماء رحمان در جمیع
 ایران بکمال تمکین چون بنیان رزین و رصین ثابت و مستقیم و در
 نهایت وله و انجذاب مشغول بنشر نفحات ربّ الأربابند و از این خبر

در این زمان پر خطر نهایت سرور حاصل گردید زیرا منتهی آمال
و آرزوی اینمظلوم روحانیت قلوب و نورانیت وجود یارانست چون
این موهبت حاصل هر بلائی از برای من فیض و ابل و غیث هاطل است
الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار البلاء وقابضاً علی نار الجفاء
وفائض الدموع فی اللیالی الظلماء اتقلّب فی مهادر السّهاد و عینای
منتظرتان لطلوع انوار الوفاء و کلاً اضطرب اضطراب الحوت الملتهب
الأحشاء علی الغبراء اترصد ظهور مواهبک من کلّ الأرجاء
ربّ ربّ ادرك الأحباء فی سائر الأنحاء بموهبتک الکبری و اغث
کلّ ذی لهف من الأصفیاء بعونک و عنایتک فی کلّ عدوة قصوی
ربّ انهم اسراء حبّک و سبایا جندک و طیور هوآء هدایتک و
حیتان بحر عنایتک و نجوم افق موهبتک و جیوش حصن شریعتک
و اعلام ذکرک و اعین رحمتک و ینایع فضلک و منابع جودک فاحفظهم
بعین رعایتک و ایدهم علی اعلاء کلمتک و ثبت قلوبهم علی حبّک
وقوّ ظهورهم علی خدمتک و اشدّد ازورهم علی عبودیتک و انشرهم
نفحاتک و اشرح بهم آیاتک و اظهر بیّناتک و تمّم بهم کلماتک
و اسبغ بهم رحمتک انک انت القویّ القدیر و انک انت الرحمن الرحیم *

۱۸۹ _ امروز هر عاقل هوشیاری و عاقبت بینی بیدار شود

و واقف اسرار مستقبل گردد که جز قوه میثاق قلب آفاقرا بحرکت
نیارد چنانکه عهد قدیم و عهد جدید امر حضرت مسیح را منتشر در
آفاق نمود و قوه نابضه در جسم عالم بود شجره ئیکه ریشه دارد ثمر
دهد و الا درخت بیریشه ولو بلند و قطور باشد پژمرده و افسرده
و عاقبت مانند حطب لایق آتش گردد میثاق الهی مانند دریای
محیط اعظم است یک موج زند و جمیع کفهای متراکمه را بساحل
اندازد باری الحمد لله که نفوس آگاه را مقصدی جز اعلاء کلمه الله
و نشر نفعات الله نه اینست اساس متین حال مانند وقت صباح
است که انوار شمس حقیقت منتشر شده باید کوشید تا نفوس راقده
بیدار گردند و غافلان هوشیار شوند و تعالیم الهی که روح اینعصر
است بمسامع اهل جهان برسد در جرائد انتشار یابد و در محافل
بنطق فصیح بلیغ تشریح گردد مسلک باید مسلک بولس باشد
و ایمان ایمان پطرسی این نفعه طیبه مشام اهل آفاقرا معطر نماید
و این روح نفوس مرده را زنده نماید روائح منتنه نقض موقتاً سبب
توقف امر الله گشته و الا تعالیم الهی مانند نور آفتاب سریع الانتشار
بود نطقهای عبدالبهاء را که جمع نمودی و مقصدتان طبع و نشر
آنست بسیار موافق این خدمت سبب آن گردد که در ملکوت ابهی
رخ بر افروزی و در نزد احبای شرق و غرب مورد ستایش و شکرانه شوی
ولی باید نهایت دقت را نمود که عین نطق باشد و تحریفی از مترجمین

سابق واقع نشده باشد *

۱۹۰ - ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً متصدّعاً بما
امرت من عندک متذلّلاً الی ملکوتک مضطرباً من سطواة جبروتک
وجلاً من قهرک راجياً فضلك مطمئناً بعفوک مرتعداً من سخطک
انا جیک بقلب خافق و دمع دافق و قلب شائق و تبتّل صادق
ان تجعل احبتک انواراً فی مملکتک و تؤیّد صفوتک علی اعلآء
کلمتک حتّی تصبح الوجوه انواراً و تملأ القلوب اسراراً و تضع
النفوس عنها اوزارا و تحمیهم عن کلّ ذی عتوّ امسی فاجراً کفّاراً
ربّ انهم ظمّاء اوردهم علی مناہل الفضل و الاحسان و انهم
جیاع انزل علیهم مائدة من السّماء و انهم عُراة البسهم حلل العلم
و العرفان و کُماة اخرجهم الی المیدان و هُداة فانطقهم بالحجج
و البرهان و سُقاة فادر بهم الکأوس الطّافحة بصهباء الايقان
اللّهمّ اجعلهم طیوراً صادحة فی الرّیاض و أسوداً زائرة فی
الغیاض و حیثاناً سابحة فی الحیاض اّک انت الفیاض لا اله الا
انت القویّ العزیز المّان .

ای یاران ربّانی من چندی بود که تضییق شدید و قید و بند
سلاسل حدید و این مظلوم وحید و فرید زیرا سبیل مقطوع رفیق
ممنوع صدیق محروم و عوانان محیط مراقبان ذوبأس شدید

هر دمی بلائی و در هر نفسی آلامی خویش و بیگانه هر دو مهاجم
 بلکه یاران بیوفا بیش از اعدا بر اذیت و جفا قائم عبدالبهاء را
 نه مجیری نه نصیری و نه معینی و نه ظهیری دائماً غریق دریای
 بی پایان و مبتلای نعیق بیوفایان هر صبحی ظلام دیجوری
 و هر شامی ظلم موفوری دقیقه ئی آرامی نه و زخم سنانرا التیامی
 نه هر دم خبر نفی فیزان بود و هر ساعت حوادث غرق در بحر بی پایان
 گهی گفتند آوارگانرا بنیان بر افتاد و دمی بر زبان راندند که
 عنقریب صلیب نتیجه خواهد داد جسم ضعیف هدف تیر شدید
 شود و هیکل نحیف طعمه سیف حدید گردد آشنایان بیگانه
 در نهایت فرح و سرور بودند و یاران بیوفا در غایت شعف و حبور
 یکی میگفت الحمد لله آرزو بحصول رسید و دیگری الشکر لله که
 سهم و سنان بمرکز صدور پیوست باری شدائد و بلا مانند باران بهار
 بر اسیر زندان بارید و تسلط اهل بغضا مانند سیل جفا میرسید
 ولکن عبدالبهاء در نهایت سرور و حبور بود و مطمئن بالطاف ربّ
 غفور عذاب الیم جنّت نعیم بود و اغلال و زنجیر طوق سلطنت
 بر سریر اثر در نهایت تسلیم و رضا دل بقضا داده در وجد و سرور
 بودیم و همدم شادمانی موفور تا آنکه یاران نومید شدند و یأس
 شدید حاصل گشت بغتّه صبح نورانی طلوع نمود و انوار نامتناهی
 احاطه کرد سحاب مرکوم متلاشی شد و ظلام دیجور متواری گشت

فوراً قید و بند بر افتاد و سلسله از گردن آوارگان برقاب عوانان
 انتقال یافت تضییق بتوسیع مبدل شد و از افق الطاف ربّ مجید
 آفتاب امید دمید این از فضل حضرت یزدان بود و موهبت ربّ
 رحمان ولی از جهتی این آواره محزون و مأیوس گردید که من بعد
 بچه تسلی خاطر یابد و بچه امید خود را نوید دهد نه بلایی
 نه جفائی و نه مصیبت و نه ابتلائی در اینجهان فانی مدار شادمانی
 بلای سبیل ربّانی و محن و آلام جسمانی بود و الا حیات بی نتیجه
 ماند و ممات مرجح گردد شجر وجود بی ثمر شود و کشت زندگانی
 بیخوشه و خرمن گردد لهذا امیدوارم که دوباره اسبابی فراهم
 آید که جام بلا سرشار گردد و دلبر خونریز عشق در نهایت جمال
 شاهد انجمن شود تا این قلب فرحی یابد و این روح فتوحی جوید
 ای پروردگار عاشقانرا از بلا ساغری لبریز در کام ریز و مشتاقان را
 در راه محبت زهرشهد کن و نوش نیش نما سرها را زینت سنان
 کن و دلها را هدف سهم بی امان فرما این جان پژمرده را در سبیل
 فدا زنده فرما و این قلب افسرده را بکأس جفا طراوت و لطافت بخش
 مدهوش جام الست کن و سرمست پیمانه بدست فرما بجانفشانی
 مؤید فرما و بقربانی موفق کن توئی مقتدر و توانا و توئی دانا و بینا و شنوا *
 ۱۹۱ _ ای محنت زده در سبیل میثاق صدمات و زحمات

در سبیل ربّ الآیات البینات عنایاتست و زحمت رحمت است
و محنت منحت زهر شکر است و قهر لطف جانپور پس باید شکر
پروردگار مهربان نمود که چنین مشقّت که صرف موهبت است
مقدّر فرمود " گرد آتش رفت باید چون خلیل " " و رچو یحیی میکنی
خونم سبیل " " و رچو یوسف چاه و زندانم کنی " " و ر ز فقرم عیسی مریم
کنی " " سر نگردانم نگردم از تو من " " بهر قربان تو دارم جان و تن " *

۱۹۲ _ امروز ربّ الجنود حامی میثاق است و قوای ملکوت
محافظ میثاق و نفوس آسمانی خادم میثاق و فرشته‌های ملکوتی
مروّج میثاق بلکه اگر بدیده بصیرت نظر بشود جمیع قوای عالم
بالتّیجه خادم میثاق ولی در استقبال ظاهر و آشکار خواهد گشت
با وجود این این ضعفها چه خواهند کرد اشجار عظیمه که ریشه
ندارد و از رشحات سحاب رحمت نصیبی ندارد دوام نکند تا
چه رسد بگیاههای ضعیفه *

۱۹۳ _ صبح است و نور احدیّت از مطلع غیب رحمانیّت
ساطع و لامع و فیض جلیل ملیک فردانیّت از جهان پنهان متهاطل
و متراکم بشارات ملکوت از جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علوّ
امرو بشارات سموّ کلمه الله از جمیع اطراف میدمد کلمه توحید

در ترویج است و آیت تفرید در ترتیل دریای فضل وجود
متلاطمست و سیل فیض شهود متدافق انوار تأیید ربّ غفور جمیع
اقالیم وجود را احاطه کرده و جنود ملأ اعلی باعانت احبّاء و نصرت
اصفیاء هجوم نموده صیت جمال قدم روحی لأحبّائه الفداء
جهانگیر گشته و آوازه امر الله در شرق و غرب عالم منتشر شده این
امور کلّ اسباب سرور ولی عبدالبهاء در بحر احزان مستغرق
و آلام و محن چنان تأثیر در اعضا و جوارح نموده که فتور کلی در بدن
حاصل گشته ملاحظه نمائید که فرداً و حیداً من دون ناصر و معین
در قطب عالم ندای حق را بلند نموده جمیع ملل و امم معارض و منازع
و مجادل از جهتی اّمّت سالفه معلوم و واضح که چه قدر در جمیع
اطراف متعرّض و معارضند و از جهتی اخبارات اّمّت هزله کاذبه
میرسد که چگونه در صدد قلع و قمع شجره مبارکه الهیه هستند
و چه نسبت و افتراها بجمال قدم روحی لأحبّائه الفدا میزنند
و مشغول بنشر رسائل ردّیه بر اسم اعظمند و در سرّ سرّ در نهایت
سعی و کوشش که اذیت شدیدی وارد آرند و از جهتی اهل غرور
بکلّ دسائس متمسّک که وهن کلی بر امر الله وارد آرند و اسم
عبدالبهاء را از لوح وجود محو نمایند با اینهمه بلایا و این همه رزایا
و هجوم اعداء در میان احبّاء نیز اغبرار موجود با وجود آنکه امر
جمال قدم روحی لأحبّائه الفداء عبارت از حقیقت محبّت است

و سبب اتحاد و الفت تا کلّ امواج یک بحر گردند و نجوم باهره
 اوج نامتناهی یک فلک لئالی اصداف توحید گردند و جواهر
 متئله معدن تفرید بنده یکدیگر گردند و نیایش و ستایش و
 پرستش همدیگر کنند زبان بمدح و ستایش هریک از احباء گشایند و
 نهایت شکرانه را از یکدیگر نمایند نظر بافق عزّت کنند و بانتساب
 آستان مقدّس جز خیر یکدیگر نبینند و جز نعت یکدیگر نشنوند و بجز
 مدح و ستایش یکدیگر کلمه بر لسان نرانند بعضی بر این منهج
 قویم سالک الحمد لله بعون و عنایت الهیّه موفق و مؤید در جمیع
 ممالک ولی بعضی بر این مقام اعزّ اعلیٰ چنانچه باید و شاید قائم نه
 و این بسیار سبب احزان عبدالبهاست چنان حزنی که بتصور نیاید
 زیرا طوفانی اعظم از این از برای امر الله نه و وهنی اشدّ از این
 بر کلمه الله نیست باید احبّای الهی کلّ متّحد و متّفق شوند
 در ظلّ علم واحد محشور شوند و برآی واحد مخصوص گردند و بمشی
 واحد سلوک نمایند و بفکر واحد تشبّث کنند آراء مختلفه را فراموش
 نمایند و افکار متفاوته را نسیان فرمایند زیرا الحمد لله مقصد
 مقصد واحد است و مطلوب مطلوب واحد کلّ بنده یک آستانیم و
 شیر خوار یک پستان در ظلّ شجره مبارکه ایم و در سایه یک
 خیمه مرتفعه ای یاران الهی اگر نفسی غیبت نفسی نماید این
 واضح و مشهود است که ثمری جز خمودت و جمودت نیارد اسباب

تفریق است و اعظم وسیله تشبیت اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری
 کند مستمعین باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که
 از این غیبت چه ثمری و چه فائدهئی آیا سبب رضایت جمال مبارک
 است یا علت عزّت ابدیّه احبّای الهی آیا سبب ترویج دین الله
 است و یا علت تشبیت میثاق الله نفسی مستفید گردد و یا شخصی
 مستفیض لا والله بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش
 شنود و نه چشم حقیقت را بیند ولی اگر نفسی بستایش دیگری
 پردازد و بمدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین بروح و ریحان آیند
 و بنفحات الله مهتر گردند قلوب را فرح و سرور آید و ارواح را بشارت
 احاطه کند که الحمد لله در ظلّ کلمه الهی نفسی پیدا شده که
 مرکز خصائل و فضائل عالم انسانی است و مظهر عواطف و الطاف
 حضرت رحمانی رخی روشن دارد و زبانی ناطق در هرانجمن
 روحی پرفتح دارد و جانی مؤید بنفحات حضرت رحمان حال
 کدامیک خوشتر و دلکشتر قسم بجمال ابهی که چون خیریاران
 شنوم قلب بنهایت روح و ریحان آید و چون اشارهئی از کدورت
 دوستان بینم در نهایت احزان مستغرق گردم اینست حالت
 عبدالبهّاء دیگر ملاحظه فرمائید که چه باید و چه شاید
 جمال قدم روحی لأحبّائه الفدا الحمد لله ابواب عنایت را از جمیع

جهات گشوده و بشائر تأیید و توفیق را واضح و مشهود نموده دل‌های
 احبّا را بمحبّت ربوده و جنود ملأ اعلی را بنصرت اصفیاء موکّل فرموده
 حال باید یاران با دلی چون آفتاب و نفّسی مشکبار و لسانی ناطق
 بذکر حق و بیانی واضح و جبینی لائح و همّتی بلند و قوّتی ملکوتی
 و تأییدی لاهوتی و صفّتی روحانی و انبعاثاتی وجدانی در بین
 ملأ ارض مبعوث شوند تا هریک افق مبین را نور منیر شوند و فلک
 اثیر را کوکبی بدیع بوستان الهی را درخت بارور شوند و گلشن
 رحمانی را گل معطر گردند کتاب ایجاد را آیات باهره شوند
 و صفحه کائنات را کلمات جامعه عصر اوّل است و نشئه اولای دور نیّر
 اعظم پس تحصیل فضائل باید در این قرن بشود و تعدیل خصائل
 باید در این عصر بگردد جنّت ابهی در دشت و صحرا در این ایّام
 باید خیمه بر افرازد و انوار حقیقت چهره گشاید و اسرار موهبت
 رخ بنماید و فیض قدم جلوه نماید و آفاق ریاض احدیّت گردد
 و اقالیم جنّت فردوس شود و جمیع شئون و کمالات و اوصاف و نعوت
 الهیّه از حقائق صافیّه و سنوحات رحمانیّه آشکار و واضح شود
 عبدالبهاء در جمیع احیان در آستان حضرت یزدان متضرّع و مبتهل
 است که ای خداوند مهربان بنده درگاه توایم و ملتجی بآستان
 مقدّس تو جز رکن شدید پناهی نجوئیم و بغیر کھف حمایت التجا
 نکنیم حفظ و صیانت فرما و عنایت و حمایت کن ما را موفّق نما تا

رضای تو جوئیم و ثنای تو گوئیم و در راه حقیقت پوئیم مستغنی از
 غیر تو گردیم و مستفیض از بحر کرم تو شویم در اعلاء امرت کوشیم و در
 نشر نفعات سعی بلیغ نمائیم از خود غافل گشته بتو مشغول شویم
 و از مادون بیزار شده گرفتار تو گردیم ای پروردگار ای آمرزگار
 فضل و عنایتی و فیض و موهبتی تا بر این موفّق شویم و باین مؤید
 گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و بینا انک انت الکریم
 انک انت الرّحیم انک انت الغفور العفو القابل التّوبة و غافر
 الذّنوب شدید المحال *

۱۹۴ _ ای دوستان حقیقی جمال ابهی امرالله در این
 ایام در جمیع اقطار قوّت گرفته و روز بروز رو بعلوّ است لهذا
 جمیع طوائف اعداء از جمیع اقوام و ملل در نهایت تعرّض و تعرّض
 و حسد و بغضآء باید یاران کلّ در جزئی و کلی امور مواظبت نمایند
 و مشورت کنند و بالاتفاق مقاومت فساد و فتن نمایند و در حسن
 معاشرت و اعتدال حرکت و حرمت و رعایت یکدیگر و مرحمت و عنایت
 با سائر طوائف کوشند و صبر و تحمّل نمایند تا مغناطیس تأیید
 ملکوت ابهی گردند و قوّه جاذبه جنود لم تروها شوند ایام منتهی
 گردد و مدّت جزئیّه حیات منقضی شود ولی ثمرات عبودیت آستان
 مقدّس ابدی و سرمدی بود این حقیقت را در عالم وجود

ملاحظه نمائید که چه آثار باهره موجود و مشهود و البهائ علی اهل البهآ *

۱۹۵ - ای فرع رفیع سدره مبارکه ... از غفلت و استکبار اشرار
و عظمت و تعت فجار مغموم و محزون مشوید و دلگیر و دلخون
نگردید چه که این دأب دیرین و آداب قدیم غافلین است
یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن بلکه
معارضه و مقاومت جاهلان سبب اعلاء کلمة الله و نشر آثار الله است
اگر تعرض مستکبرین و تهتک مرجفین نبود و فریاد برمنابر و بیداد
اکابر و اصاغر و تکفیر جهلاء و عربده بلها نبود کی صیت ظهور نقطه اولی
روحی له الفداء و آوازه سطوع شمس بهآ روحی له الفداء بشرق
و غرب میرسد و جهانرا از کران تا بکران بجنبش و حرکت می آورد و کی
خطه ایرانرا مرکز نور تابان میفرمود و اقلیم روم مرکز جمال قیوم
میگشت چگونه آوازه ظهور بجنوب منتشر میشد و بچه وسیله ندای
حق باقصی بلاد شمال میرسید کشور امریک و افریک تاریک چگونه
ندای الهی می شنید و صیاح دیک عرشی استماع مینمود طوطیان
هند چگونه شکر خا می شدند و نغمات بلبلان عراق کجا بافاق میرسید
شرق و غرب چگونه مهتر میشد بقعه مبارکه چگونه اریکه جمال
محمود میشد طور سینآ چگونه لمعه نورآ میدید شعله ظهور

چگونه زینت طور میگشت ارض مقدّس چگونه موطن جمال منزّه
 میشد وادی طوی چگونه بقعه بهرآء میگشت و محلّ خلع نعلین
 موسی میشد نفحات قدس چگونه در وادی مقدّس منتشر میشد
 شمیم نسیم حدائق ابهی مشام اهل جزیره خضرا را چگونه معطر
 می نمود وعده های انبیا و بشارات اصفیا و نویدهای مظاهر احدیه
 باین بقعه مبارکه چگونه تحقّق مینمود شجره انیسا چگونه غرس میشد
 و علم میثاق چگونه بلند میگشت و جام عهد الست چگونه سرمست
 مینمود این فیوضات و برکات اسباب ظهور و بروزش بحسب ظاهر
 استکبار جهلاء و تعرّض بلهآء و تعنّت ثقلآء و تشدّد ظلمآء
 و الا صیت ظهور حضرت اعلیٰ هنوز باقرب بقاع نرسیده بود پس
 نباید از جهل جهلاء و تعدّی زنماء و غفلت فقها و تکفیر بلها
 محزون شد ذلک دأبهم فی القرون الأولى اگر میدانستند نمی نمودند
 ولی نادانند فما لهؤلاء لا یکادون یفقهون حدیثا پس شما که فرع
 سدره مقدّسه الهیه هستید و افنان دوحه رحمانیه باید بعون
 و عنایت جمال قدم روحی لمرقده المقدّسه فداء چنان بنار موقده
 ربّانیّه برافروزید و برافروزیم که نار محبّت الله در قطب آفاق روشن
 کنیم و تأسّی بدوحه مقدّسه حضرت اعلیٰ روحی له الفداء بنمائیم
 سینه را هدف تیر بلا کنیم و دل را آماج سهم قضا چون شمع بر افروزیم
 و چون پروانه بال و پر بسوزیم چون مرغ چمن بنالیم و چون عندلیب زار

بزاریم چون ابر بگرئیم و چون برق از آوارگی در غرب و شرق بخندیم
 و شب و روز در فکر نشر نفحات الله باشیم نه تتبع در شبهات و ترویج
 و تأویل و تشریح متشابهات فکر خویشرا بکنار بگذاریم و از کم و بیش
 چشم پوشیم نه اظهار تآلم نمائیم نه بهتان تظلم بکلی خود را
 فراموش نمائیم و از خمر عنایت و فناء در جمال ابهی پرجوش و خروش
 شویم ای افنان سدره مبارکه باید کلّ بکوشیم تا شاخ بارور گردیم
 و میوه خوشگوارتر بار آوریم تا فرع تابع اصل گردد و جزء تأسی بکلّ
 نماید از فضل اسم اعظم و عنایت نقطه اولی روحی لهما الفداء
 امیدوارم که سبب اعلاء کلمة الله در جمیع آفاق گردیم و خدمت
 باصل امر نمائیم و شرع غیرت حقیقی الهی را منتشر کنیم و نسیم چمن
 عنایت را بوزیدن آریم و شمیم حدیقه رحمانیت را بمشامها رسانیم
 و آفاقرا جنت ابهی کنیم و کیهان را فردوس اعلی هر چند کلّ عباد
 و علی الخصوص مشتعلان بنار رشاد مکلف باین عبودیت ربّ عباد
 هستند ولی تکلیف ما اعظم از دیگران است از او توفیق میطلبیم
 و تأیید میجوئیم صد هزار شکر جمال مبارک را که جنود ملکوت ابهایش
 در هجوم است و عون و صونش متتابع چون طلوع نجوم در جمیع نقاط
 ارض این عبد فرید وحید را نصرت فرمود و در جمیع اوقات آثار عنایت
 ظاهر فرمود اهل شبهاترا در اشدّ اغما افکند و متمسکین بمتشابهات
 را رسوای خاص و عام فرمود نوهوسانرا محلّ ملام انام فرمود و

خود پرستانرا شهره آفاق کرد احبای متزلزلین را عبرة للنّاظرین
 فرمود و ارکان مذذبین را خود پرست و خود بین فرمود و این مرغ
 بال و پر شکسته را بمقابل جمیع من علی الأرض بقدرت تأییدش قائم
 فرمود صفوف عناد را شکست داد و لشکر نجات را نصرت بخشید
 و روح حیات در قلوب ثابتین بر عهد و میثاق دمید حضرات افنان
 سدره مقدّسه مبارکه را یک یک تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید
 و البهّاء علیک و علی کلّ افنان یثبت علی المیثاق *

۱۹۶ _ ای ثابت بر پیمان نامه نهم سبتمبر ۱۹۰۹ وصول
 یافت از حوادث واقعه محزون و مکدّر مباحش این مشقّت در سیل
 الهی بر شما وارد شد لهذا باید سبب سرور و شادمانی گردد از پیش
 بیاران مرقوم گردید و همچنین شفاها بیان شد که البتّه یاران غرب
 را نصیب و بهره از بلایای دوستان شرق خواهد بود لابد در سیل
 حضرت بهاء الله مورد اذیت اهل جفا خواهند گشت ملاحظه کن
 که در عصر اوّل مسیح حواریّین بچه اذیت و بلا در سیل حضرت مسیح
 مبتلا گشتند در هر روزی هدف تیر طعن و سبّ و لعن فریسیان شدند
 و صدمات کشیدند حبس و زندان دیدند و اکثر جام شهادت کبری
 نوشیدند حال شما نیز البتّه باید قدری سهم و شریک من گردید و از
 محن و آلام بهره و نصیب برید ولی این وقایع میگذرد و آن عزّت ابدیّه

و حیات سرمدیه باقی و برقرار میماند و این بلایا سبب ترقیات کلیّه
 میشود از خدا خواهم که آن دهقان الهی هر زمین سختی را
 شخم زند و آبیاری نماید و تخم افشانی کند و این دلیل بر مهارت
 و اقتدار دهقانست زیرا زمین سست بیخار و خاشاکی را هر نفسی کشت تواند *

۱۹۷ _ ای بنده الهی از بلایا و محنی که بر تو وارد شده
 مکدر مباش جمیع مصائب و بلایا از برای انسان خلق شده است
 تا انسان از اینجهان فانی نفرت کند چه که نهایت تعلّق بدنیا
 دارد چون بزحمت و مشقّت بسیار گرفتار شود طبیعت نفرت کند
 و توجّه بخدا نماید و جهان باقی طلبد که از جمیع مصائب و بلایا
 مبراّست انسان عاقل چنین است جامیکه نهایتش درد است
 او ننوشت همیشه جام صافی طلبد شهدی که ممزوج بسمّ است
 تناول ننماید لهذا تو شکر کن خدا را که چنین در امتحان افتادی
 صبور باش و شکور باش و توجّه بملکوت الهی نما و بکوش تا
 اخلاق رحمانی یابی نورانی شوی ملکوتی گردی ربّانی شوی
 و در راحت و لذائذ دنیا بی قید گردی و راسخ و ثابت بر پیمان
 باشی و ترویج دین الهی نمائی اینست سبب علویّت انسان
 اینست سبب عزّت انسان اینست سبب نجات انسان *

١٩٨ _ ايتها المنجذبة بنفحات الله انى قرأت تحريرك
الذى ينادى بحبك لله وانجذابك جمال الله فانشرحت
صدرًا بمضمونه البديع ولكتنى مرادى مما بينت لك فى كتابى
السابق هو ان فى اعلاء كلمة الله لامتحان وافتتان وفى محبة الله
بلاء ومحن ومصائب فى كل آن فينبغى للانسان ان يقدر هذه
البلايا ويقبلها لنفسه بطوعه ورغبته اولاً ثم يبتدأ بنشر
نفحات الله واعلاء كلمة الله عند ذلك مهما يقع عليه فى حب الله
من اللوم والاضطهاد والشتم والسب والضرب والسجن والقتل
لا يتكدر خاطره بل يزداد انجذاباً الى جمال الله فمرادى كان هذا
والآ تباً وتعساً لنفس تطلب راحتها ونعمتها وثروتها وغناها
مع غفلته عن ذكر الله لأن البلاء فى سبيل الله موهبة لعبد البهاء
وقال جمال الأبهى فى احد الألواح ما مررت على شجرٍ ألا وخاطبه
فؤادى يا ليت قطعت باسمى وصلب عليك جسدى هذا مانطق
به الاسم الأعظم وهذا سبيله وهذا دليل ملكوته العظيم *

١٩٩ _ ايها المخلصون ايها المنجذبون ايها المشتاقون
ايها القائمون على خدمة امر الله واعلاء كلمة الله ونشر نفحات الله
انى قرأت نميقتكم الغراء البديعة الأنشاء الفصيحة الألفاظ
البليغة المعانى وحمدت الله وشكرته على ما ايدكم ووفقكم على

خدمة كرمه العظيم فسوف تتنور وجوهكم بنور التبتل الى الله
 والتضرع اليه والخضوع والخشوع للأحباء ويجعل مجمعكم
 مغناطيساً لأنوار التأييد من ملكوته العظيم عليكم بالتذكرو والتفكر
 فى آيات الله والتبتل الى الله والمحو والفناء فى امر الله هذا مما
 يجعلكم آيات الهدى بين الورى ونجوماً ساطعة فى افق العلى
 واشجاراً باسقة فى جنة الأبهى ثم اعلموا بانّ عبد البهاء فى
 فرح وسرور وبهجة وبشارة كبرى من الوقوع فى هذا السجن الأقصى
 لعمر البهاء انّ هذا السجن فردوسى الأعلى وغايتى القصوى
 وسرور قلبى وانسراح صدرى ومأمنى وملجئى وكهفى المنيع وملاذى
 الرفيع وبه افتخر بين ملائكة السماء والملا الأعلى افرحوا يا
 احباء الله بهذا القيد الذى سبب الأطلاق والحبس الذى سبب
 للنجاة والتعب الذى اعظم وسيلة للراحة الكبرى تالله الحق
 لا ابدل هذا السجن بسرير سلطنة الأفاق ولا ابدل هذا القيد
 بالتنزّه والتفرّج فى جنان الأرض كلّها وائى اتأمل من الطاف
 ربّى وفضله وجوده وكرمه ان اعلّق فى سبيله فى الهواء ويتشبّك
 صدرى هدفاً لآلاف من الرصاص او يُرمى بى فى قعر البحار او يُطرح
 بى فى البرارى والقفار هذا منتهى آمالى وغاية منيتى وانتعاش
 روحى وشفاء صدرى وقرّة عينى وانتم يا احباء الله ثبتوا اقدامكم
 على امر الله ثبوتاً لا يزلزله اعظم حوادث فى الدنيا لا تضطربوا من شىء

فی حال من الأحوال كونوا كالجبال الراسيات و نجوماً بازغة من
افق الكائنات و سرجاً لامعة فی مجامع التّوحيد و نفوساً خاضعة
لأحبّاء الله بقلب سليم كونوا آيات الهدى و انوار التّقى منقطعین
عن الدّنيا متشبّثین بالعروة الوثقى ناشرین لروح الحیات راكبین
على سفينة النّجات مظاهر الجود مطالع اسرار الوجود مهابط
الألّهام و مشارق الأنوار مؤیّدين بروح القدس منجذبین الى الحق
منزهین عن كلّ الشّئون مقدّسين عن اوصاف البشر متخلّقین باخلاق
ملائكة السّماء حتّى تفوزوا بالموهبة الكبرى فی هذا القرن العظيم
و العصر الجديد لعمر البهّاء لا ینال هذه العطیة الكبرى الا كلّ
منقطع عن الدّنيا منجذب بمحبة الله فانّ عن نفسه و هواه خالص
لله من جمیع الجهات خاضع خاشع مبتهل متضرّع منكسر الى الله *

۲۰۰ _ ای یاران رحمانی من در حالتيكه دریای امتحان

پرموج گشته و موج بلایا باوج رسیده جنود امم در نهایت هجوم
و اهل اعتساف بی نهایت بی انصاف جمعی از مفتریان با اخوی
نامهربان التیام یافتند و کتابی از مفتريات نگاشتند و بسعایت
و وشایت پرداختند فکر حکومت را مشوّش کردند و اولیای امور را
مضطرب نمودند دیگر معلومست حالت مسجون در این قلعه خراب

چگونه و امور بچه درجه مشوش و پراضطرابست از وصف خارجست
 با وجود این باز آواره مسجون در نهایت استقرار و سکون و متوکل
 بر حضرت بیچون و آرزوی هر بلا و ابتلائی در سبیل محبت الله مینماید
 تیر جفا در عطاست و زهر قاتل شفای عاجلست ما در این حالت که
 مکتوبی از یاران امریک رسید و مضمون آن کلّ متعاهد بر اتحاد و
 اتفاق در جمیع شئون گشته و کلّ امضا نموده‌اند که در سبیل محبة الله
 جانفشانی نمایند تا حیات جاودانی یابند بمجرد مطالعه آن
 نامه و ملاحظه اسماء که در ذیل امضا نموده بودند چنان فرح
 و سروری از برای عبدالبهاء حاصل گشت که از وصف خارجست و شکر
 نمود خدا را که یارانی در آنسامان پیدا شده‌اند که در نهایت روح
 و ریحان با یکدیگر متحد و متفق و هم‌پیمانند و این میثاق هر قدر
 محکمتر گردد خوشتر و بهتر و شیرین‌تر شود و جاذب تأییدات الهیه
 گردد اگر یاران الهی آرزوی توفیق کنند تا رفیق ملأ اعلیٰ یابند
 باید در توکید و تحکیم این میثاق بکوشند زیرا عهد و میثاق اخوت
 و اتحاد مانند آبیاری شجره حیاتست یعنی حیات ابدی •
 باری ای یاران الهی قدم ثابت نمائید و عهد محکم کنید و متحد
 و متفق در انتشار راحه محبت الله بکوشید و ترویج تعالیم الهیه
 نمائید تا جسم مرده این جهانرا جان بخشید و هر بیمار دو جهانرا

شفای حقیقی مبذول دارید ای یاران الهی عالم مانند شخص
 انسانست مریض و ضعیف و ناتوان گشته دیده نابینا شده و گوش
 ناشنوا گشته قوای حسی بتمامه بتحلیل رفته یاران الهی باید
 طیب حاذق گردند و بموجب تعالیم الهیه این بیمار را پرستار
 شوند و علاج کنند شاید انشاء الله صحت حاصل گردد و شفای
 ابدی یابد و قوائی که بتحلیل رفته تجدید شود و شخص عالم صحت
 و طراوت و لطافت چنان یابد که در نهایت صباحت و ملاحات جلوه
 نماید اول علاج هدایت خلقت تا توجّه بحق یابند و استماع
 نصائح الهی کنند و بگوشی شنوا و بچشمی بینا مبعوث شوند چون
 این داروی سریع التأثير استعمال شد پس باید بموجب تعالیم الهیه
 بر روش و اخلاق و اعمال ملاً اعلی دلالّت نمود و بمواهب ملکوت ابهی
 تشویق و تحریص کرد قلوب را بکلی از شائبه بغض و کره پاک و منزّه نمود
 و براستی و آشتی و درستی و محبت بعالم انسانی پرداخت تا شرق
 و غرب مانند دو عاشق دست در آغوش نمایند و عداوت و بغضا از عالم
 انسانی برخیزد و صلح عمومی تقرّر یابد ای یاران الهی بجمیع امم
 و ملل مهربان باشید کلّ را دوست دارید و بقدر قوه در تطیب
 قلوب بکوشید و در تسریر نفوس سعی بلیغ مبذول دارید هر چمنی را
 رشحات سحاب شوید و هر شجر را آب حیات گردید هر مشامی را
 مشک معطر شوید و هر بیمار را نسیم جانپور گردید هر تشنه ئی را

آب گوارا باشید و هر گمرهی را رهبر دانا شوید هر یتیمی را پدر
و مادر مهربان گردید و هر پیرا پسر و دختری در نهایت روح و ریحان
گردید و هر فقیر را گنج شایگان شوید محبت و الفت را جنت نعیم
دانید و کدورت و عداوت را عذاب جحیم شمیرید بجان بکوشید و
بتن میاسائید و بدل تضرع و زاری کنید و عون و عنایت الهی جوئید
تا این جهان را جنت ابهی کنید و این کره ارض را میدان ملکوت اعلی
اگر همتی بنمائید یقین است که این انوار بتابد و این ابر رحمت
بارد و این نسیم جانپور بوزد و رائحه این مشک اذفر منتشر گردد
ای یاران الهی شما تقید بحوادث بقعه مبارکه نداشته باشید
و ابداً تفکر مکنید آنچه واقع شود خیر است زیرا بلا عین عطاست
و زحمت حقیقت رحمت و پریشانی جمعیت خاطر است و جانفشانی
موهبت باهر آنچه واقع شود فضل حضرت یزدانیست شما بکار خود
مشغول شوید و بهدایت خلق پردازید و نفوس را بخلق و خوی
عبدالبهاء تربیت نمائید و بشارت ملکوت ابهی بخلق برسانید شب
و روز آرام نگیرید و دقیقه ئی نیارمید بکمال همت این بشارت را بگوش
عالمیان برسانید و در محبت الهی و تعلق بعبدالبهاء هر بلا و
مصیبتی را قبول نمائید تحمّل شماتت اعدا کنید و صبر بر ملامت اهل
جفا پیروی عبدالبهاء نمائید و در هر دمی آرزوی جانفشانی در سیل
جمال ابهی کنید چون شمس بدرخشید و چون دریا بجوش و خروش

آئید و مانند سحاب حیات بکوه و صحرا بخشید و بمثابه نسیم
بهاری اشجار هیاکل انسانیرا شکفتگی و تازگی و طراوت و لطافت بخشید *

۲۰۱ _ ای منجذبه محبت الله شمس حقیقت از افق عالم
طالع شد و نور هدایت درخشید فیض ابدی دائم و مستمر است
و از نتایج آن فیض ابدی صلح عمومیت یقین بدان در این عصر
رحمانی ملکوت صلح و سلام در قطب آفاق خیمه برافرازد و اوامر
امیر صلح چنان در عروق و اعصاب امم نافذ گردد که ملل عالم را
در ظل خویش آورد شبان حقیقی اغنام خویش را از چشمه راستی
و دوستی و آشتی آب خواهد داد ای کنیز الهی اول باید
صلح و سلام بین افراد انسانی تأسیس شود تا منتهی بصلح عمومی
گردد پس تا توانید ای بهائیان بین افراد نفوس محبت حقیقی
و الفت روحانی و ارتباط محکم بقوة کلمة الله اندازید اینست تکلیف شما *

۲۰۲ _ ای عاشقان حقیقت و خادمان عالم انسانی چون
از گلشن افکار و نوایای شما بوی خوشی بمشام میرسد لهذا سائق
وجدانی مرا بر نگارش این نامه مجبور مینماید ملاحظه مینمائید که

جهان چگونه بیکدیگر در افتاده و اقالیمی چند بخون انسان
 رنگین گشته بلکه خاک بخون مخمّر گردیده نائره حرب چنان
 شعله ئی زد که نه در قرون اولی و نه در قرون وسطی و نه در قرون
 اخیره چنین جنگ مهیبی واقع گشته سرها چون دانه شده و حرب
 چون آسیاب بلکه اشدّ از آن اقالیم آباد ویران شد و شهرها
 زیر و زبر گشت و قرای معموره مطموره شد پدران بی پسر گشتند
 پسران بی پدر شدند مادرها بر ماتم نورسیدگان خون گریستند
 اطفال یتیم شدند نساء بیسرو سامان شدند عالم انسانی در جمیع
 مراتب تدنّی نمود فریاد و فغانست که از یتیمان بلند است ناله و
 حنین است که از مادران باوج اعلی میرسد جمیع این وقایع منشأش
 تعصّب جنسی است و تعصّب وطنی و تعصّب دینی و تعصّب سیاسی
 است و منشأ این تعصّبات تقالید قدیمه است تقالید دینی است
 و تقالید جنسی است و تقالید وطنی است و تقالید سیاسی است تا این
 تقالید باقی بنیاد انسانی برباد است و عالم بشری در خطر عظیم
 حال در چنین عصر نورانی که حقایق جلوه نموده و اسرار کائنات
 مکشوف گردیده صبح حقیقت دمیده جهان روشن شده آیا
 جائز است که چنین حرب مهیبی واقع گردد که عالم انسان را
 بخسران مبین اندازد لا والله حضرت مسیح بشر را بصلح
 و سلام خواند و بحضرت پطرس فرمود شمشیر را در غلاف کن

این بود وصیت و نصیحت حضرت مسیح ولکن جمیع مسیحیان
 حال سلّ سیوف نموده اند چه مناسبتی حال میان این اعمال
 با آن نصّ صریح انجیل باری حضرت بهاء الله شصت سال پیش
 مانند آفتاب از افق ایران طلوع نمود و اعلان فرمود که افق عالم
 تاریک است و این تاریکی نتایج وخیمه بخشد و حروبات شدیده
 وقوع یابد در زندان عکا بامپراطور آلمان صریحاً خطاب میفرمایند
 که حرب شدید واقع خواهد شد و برلین ناله و حنین خواهد نمود
 و همچنین پادشاه ترک در حالتیکه مظلوم بود و اسیر زندان او
 یعنی مسجون در قلعه عکا بود صراحه مرقوم فرمود که اسلامبول
 بانقلابی عظیم گرفتار خواهد گشت بدرجه ئی که اطفال و نساء
 بفریاد و فغان خواهند افتاد خلاصه بجمیع پادشاهان و رؤسای
 جمهور مرقوم فرمود و عیناً واقع گشت و تعالیمی بجهت منع حرب
 از قلم اعلی صادر شد و در جمیع آفاق منتشر گشت اول تحرّی حقیقت
 زیرا تقالید انسانرا بلید مینماید و چون تحرّی حقیقت گردد عالم
 انسانی از ظلمات تقالید رهائی یابد و تعلیم ثانی وحدت عالم
 انسانی جمیع خلق اغنام الهی و خدا شبان مهربان بجمیع اغنام
 رأفت کبری دارد بهیچوجه امتیازی نگذاشته است لا تری فی
 خلق الرحمن من تفاوت کلّ عباد له و کلّ من فضله یسئلون
 تعلیم ثالث اینکه دین حصن حصین است ولی باید سبب الفت

باشد نه سبب عداوت و بغضا و اگر سبب عداوت و بغضا باشد
لزومیتی ندارد چه که دین بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض
شود ترک علاج احسن است و همچنین تعصّب دینی تعصّب جنسی
تعصّب وطنی تعصّب سیاسی جمیع این تعصّبهها هادم بنیان
انسانیت و جمیع این تعصّبهها سبب خونریزی است و ویرانی عالم
انسانی لهذا تا این تعصّبهها باقی حرب مهیب مستمرّ علاج این
صلح عمومیت و صلح عمومی باید محکمه کبری از قبل جمیع دول و ملل
تشکیل شود و مسائل مللی و دولی بآن محکمه راجع آنچه آن محکمه
کبری حکم نماید مجری و اگر دولتی یا ملّتی تخلف نماید عالم انسانی
بر آن دولت و ملّت قیام نماید و از جمله مساوات میان زن و مرد
در جمیع حقوق و امثال ذلک بسیار حال واضح و مشهود شد که این
تعالیم حیات عالم انسانیت و روح حقیقی حال شما چون خدام
عالم انسانی هستید باید بجان و دل بکوشید تا عالم انسانی
از این تاریکی عالم بشری و تعصّبات طبیعی نجات یابد و بروشنائی
عالم الهی فائز شود الحمد لله بجمیع قوانین و شرایع و مبادی مطّلع
هستید الیوم جز باین تعالیم عالم انسانی راحت و آسایش نیابد
و این ظلمات منکشف نگردد و این امراض مزمنه شفا نیابد بلکه
روز بروز سخت تر شود و بدتر گردد بالکان آرام نگیرد از اوّل بدتر
شود دول مقهوره آرام نگیرند بهر وسیله تشبّث نمایند که آتش

جنگ دوباره شعله زند حرکت‌های تازه عمومی تمام قوت را در تنفیذ مقاصد خویش مجری خواهد نمود حرکت شمالیه خیلی اهمیّت خواهد یافت و سرایت خواهد کرد پس شما با قلبی نورانی و روحی رحمانی و قوتی ملکوتی و تأییدی آسمانی بکوشید که عالم انسانی را موهبتی ربّانی گردید و سبب راحت و آسایش از برای بشر گردید *

۲۰۳ _ ای منجذب میثاق جمال قدم باین عبد وعده

فرموده‌اند که نفوسی مبعوث گردد که آیت هدی باشند و رایت ملأ اعلیٰ شمع توحید گردند و کوکب تجرید فلک تفرید کوران را بینا نمایند و کرانرا شنوا و مردگان را احیا مقاومت من علی الأرض نمایند و محاججه با برهان ربّ السّموات السّبع امید از فضل او دارم که این نفوس را بزودی مبعوث فرماید تا امرش بلند گردد و مغناطیس این موهبت ثبوت بر میثاقست حمد کن خدا را که در منتهای ثبوتی و در غایت استقامت ربّ وفق عبدک هذا علی اعلاء الكلمة و ادحاض الباطل و احقاق الحق و نشر الآثار و ظهور الأنوار و طلوع الأصباح فی قلوب الأبرار انک انت الکریم الغفار *

۲۰۴ _ ای سمندر نار موقده در سدره سیناء جمال مبارک

روحی و ذاتی و کینونتی لأرقائه الفدا در اواخر ایام از فم مطهر

وعده فرمودند که بفیض مدرار و تأییدات ملکوت اسرار نفوسی
 مبعوث گردند و هیاکل مقدّسی مشهود شوند که انجم سماء هدایتند
 و انوار فجر عنایت مظهر آیات توحیدند و مطلع انوار تقدیس
 مهابط الهامند و مشاعل انوار جبال راسخه اند و اطواد باذخه
 سرج نورند و بدور ظهور وسائط الطافند و وسائل اعطاف منادی
 باسم حقّند و مبادی تأسیس بنیان اعظم این نفوس شب و روز آرام
 نگیرند و آلام نبینند و فراغت نجویند در مضجع راحت نیارمند
 آسوده ننشینند آلوده نگردند اوقات را صرف نشر نفحات الله کنند
 و ازمانرا وقف اعلاء کلمه الله و جوهشان مستبشر است و قلوبشان
 منشرح فؤادشان ملهم است و بنیادشان بر اساس اقوم در ارجاء
 عالم منتشر گردند و در بین امم متفرّق در هر محفلی در آیند و در هر
 انجمنی مجمع بیاریند بهر لسانی تکلم نمایند و هر معنی تفهیم کنند
 اسرار الهی کشف نمایند و آثار رحمانی نشر کنند چون شمع در
 شبستان هر جمع بر افروزند و چون ستاره صبحگاهی بر جمیع آفاق
 بدرخشند نفحات حدائق قلوبشان چون نسائم سحرگاهی آفاق
 قلوب را معطر نماید و فیوضات عقولشان چون باران بهاری هر اقلیم
 را مخضر کند این عبد در نهایت انتظار است که این نفوس مبارکه
 کی موجود و این مظاهر مقدّسه کی ظاهر و پدیدار گردد شب و روز در

تضرّع و ابتهالم که آن نجوم بازغه مشرق و لائح گردد و آن وجوه
مقدّسه جلوه نماید افواج تأیید رسد و امواج توفیق از بحر ملکوت
غیب واصل گردد مقصد اینست که دعا و تضرّع فرمائید که این نفوس
بفضل جمال قدم زود مبعوث گردد و البهّاء علیک و علی کلّ وجه
تنوّر بالنّور اللّائح من افق الملکوت *

۲۰۵ _ ای نفوس محترمه جهان از تقالید پوسیده قدیمه

چون شب تاریک گشته اساس تعالیم الهی بکلی فراموش شده بود
تمسّک بقشور نموده بودند و مغز و لبّ را بکلی فراموش نموده بودند
ملل مانند ثوب ریث در حالت پراسفی افتاده بودند در این ظلمت
شدیده نور تعالیم بهاء الله طلوع کرد هیکل عالم را بقمیص جدید
مزین فرمود و قمیص جدید تعالیم الهی است دور جدید آمد
خلق جدید شد عالم انسانی روحی تازه یافت فصل خریف گذشت
موسم بهار جان پرور آمد جمیع امور تجدید شد صنایع تجدید شد
اکتشافات تجدید شد اختراعات تجدید شد حتی جزئیات امور
از قبیل البسه و امتعه و اسلحه نیز تجدید شد و قوانین و نظامات
هر حکومتی تجدید شد خلاصه تجدید اندر تجدید است و جمیع این
تجدیدها از تجدّد فیوضات جلیله ربّ الملکوت است که کون مجدّد
شد لهذا باید مردمرا بکلی از افکار قدیمه نجات داد تا جمیع

فکرشان حصر در تعالیم جدیده گردد زیرا روح این عصر است نور
این قرن است تا بنهایت قوّت این تعالیم در بین بشر منتشر نشود
و تا عوائد قدیمه کهنه فراموش نگردد عالم وجود راحت و آسایش
نیابد و بکمالات ملکوتیه جلوه ننماید شما بجان و دل بکوشید که
مردمان غافل را آگاه کنید و خفتگان را بیدار نمائید و جاهلانرا
دانا نمائید کورانرا بینا کنید کران را شنوا نمائید مردگان را زنده
نمائید و چنان قوّت استقامتی بنمائید که جمیع خلق را حیران
نمائید تأییدات ملکوت با شماست و علیکم البهاء الأبهی *

۲۰۶ _ الحمد لله الذی کشف الظلام و محی الغمام و کشف
الحجاب و ازال النقاب فلاح انواره و شاعت آثاره و ظهرت اسراره
و فاضت سحائبه فحملت ارض الوجود بفیضه و سببه و طیب صیبه
و اهتزت و ربت و انبت ریاحین العرفان و سنابل خضر الأیقان
و تعطرت الآفاق بنفحات قدسه العابقه علی الجهات و التّحیه
و البهاء و الثّناء و الصّلوۃ علی الحقائق الرّحمانیه و الشّقائک الرّبّانیّه
الّتی نمت و نبتت من ذلک الفیض العظیم و السّیل الذی انهدر
کالبحر المتلاطم المتدافق بالموج الکریم و التّیار المرتفع الی الأوج
الرّفیع الهمی الهمی لک الحمد بما اوقدت نار محبتک الرّبّانیّه فی
قطب الأمکان فی الشّجرة المبارکة الّتی لا شرقیه و لا غربیه و تسعّرت

و تلظت و التهبّت حتّى بلغ لهيبها الى الملاء الأعلى و بذلك
اقتبسوا الحقائق التّورانيّة من نار الهدى و قالوا انّا آنسنا من
جانب الطّور ناراً الهى الهى زد كلّ يوم فى لهيبها و اجيجها
حتّى يحرك الأكوّان زفيرها اى ربّ اضرم نار محبّتك فى القلوب
و انفخ روح معرفتك فى النّفوس و اشرح بآيات توحيدك الصّدور و احي
من فى القبور و نبّه اصحاب الغرور و عمّم السّرور و الحبور و انزل
الماء الطّهور و ادر كأساً مزاجها كافور فى محفل التّجلى و الظّهور
اتّك انت المعطى البازل الغفور و اتّك انت الرّحمن الرّحيم
اى احبّاي الهى جام صهباء رحمانى سرشار است و بزم ميثاق الهى
پرانوار صبح موهبت ميدمد و نسيم عنایت ميوزد و مژده الطاف
از ملكوت غيب ميرسد بهار روحانى خيمه در قطب گلشن زده و باد
صبا از سبای رحمانى مشام روحانيان را معطر نموده بلبل معانى
آغاز غزلخوانى کرده و غنچه‌هاى معنوى در نهايت طراوت و لطافت
شكفته مرغان چمن مطرب انجمن گشته و بابدع الحان و احسن
انغام باهنگ ملاء اعلى بانگ يا طوبى و يا بشرى بلند کرده و
صلای سرخوشى بر باده نوشان جنّت ابهى زده با اين فصاحت
بيان و بلاغت تبيان بر شاخسار رحمانيت گلبنگ تقدیس ميزند تا
افسردگان باديه غفلت و پژمردگان وادى فترت بجوش و حرّكت آیند
و در جشن عيش و عشرت حضرت احديّت حاضر شوند الحمد لله

آوازه امر الله شرق و غرب را احاطه نموده و صیت عظمت جمال ابهی
 جنوب و شمال را بحرکت آورده آهنگ تقدیس است که از اقلیم امریک
 بلند است و نعره یا بهاء الابهی است که از دور و نزدیک متواصل
 بملاً اعلی شرق منور است غرب معطر است جهان معبر است
 نفحات بقعه مبارکه مسک اذفر است عنقریب ملاحظه مینمائید که
 اقلیم تاریک روشن گشته و کشور اروپ و افریک گلبن و گلشن شده
 ولی چون آغاز طلوع این مهر تابان از افق ایران بود و از آن خاور
 بباختر اشراق فرمود آرزوی دل و جان چنان است که شعله آتش
 عشق در آن خطه و دیار شدیدتر باشد و نورانیّت امر مبارک پدیدتر
 ولوله امر الله غلغله در ارکان کشور اندازد و روحانیّت کلمه الله
 چنان جلوه نماید که آن اقلیم مرکز صلح و صلاح گردد و راستی و آشتی
 و مهر و وفا یعنی ایران سبب حیات جاودان جهان گردد و علم
 صلح عمومی و امان و روحانیّت محضه در قطب امکان بر افرازد .
 ای احبای الهی الحمد لله امر الهی در دوره بهائی روحانیّت
 محضه است تعلق بعالم جسمانی ندارد نه جنگ و جدال است
 و نه ننگ و وبال نه نزاع با امم است و نه پر خاش باقبائل و ملل
 جیشش محبت الله است و عیشش صهباء معرفت الله جنگش بیان
 حقیقت است و جهادش با نفس اماره بدطینت مظلومیّت کبری
 غالیّت است و محویّت و فنا عزّت ابدیه باری روحانیّت اندر روحانیت

است تا توانید خاطر موری نیازارید چه جای انسان و تا ممکن سر
 ماری مگویید تا چه رسد بمردمان همت بر آن بگمارید که سبب حیات
 و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید خواه آشنا
 و خواه بیگانه خواه مخالف و خواه موافق نظر بپاکی گهر و یا ناپاکی
 بشر ننمائید بلکه نظر برحمت عامّه خداوند اکبر فرمائید که پرتو
 عنایتش جهان و جهانیان را احاطه نموده و فیض نعمتش عارفان
 و جاهلان را مستغرق فرموده بیگانه مانند آشنای یگانه برخوان
 انعامش حاضر و منکر و مدبر مانند مقبل از دریای الطافش مغترف
 احبای الهی باید مظاهر رحمت عامّه باشند و مطالع فیض خاص
 مانند آفتاب برگلشن و گلخن هر دو بتابند و بمثابه ابر نیسان برگل
 و خار هر دو ببارند جز مهر و وفا نجویند و طریق جفا نپویند و غیر از
 راز صلح و صفا نگویند اینست صفت راستان و اینست نشانه بنده
 آستان جمال ابهی روحی لأحبائه الفدا تحمّل مصائب کبری
 فرمود و بلایای بی منتها دمی نیاسود و نفسی براحات برنیآورد
 آواره کوه و هامون گشت و سرگون قلاع و سجون شد حصیر ذلت
 کبری را سریر عزّت ابدیه شمرد و زنجیر و اغلال را طوق عزّت و
 استقلال یافت شب و روز در تحت تهدید شمشیر بود و حاضر صعود
 بر صلیب تا این جهان را روحانیت بخشد و بسنوحات رحمانیت
 بیاراید و جهان بیاساید نزاع و جدال از میان برخیزد و سیف و

سنان بدل بروج و ریحان گردد و جنگ و عدوان منقلب بمحبت و
 امان یعنی میدان جیش و طیش مبدل بعشرت و عیش گردد و
 ساحت رزم خونریز بزم مشک بیز شود جنگ ننگ گردد و حرب و
 ضرب بمثابه جرب منفور قبائل و امم شود صلح عمومی در قطب عالم
 خیمه برافرازد و بنیاد حرب و قتال از بن براندازد پس باید
 احبای الهی این درخت امید را از جویبار همت آبیاری کنند
 و به نشو و نمایش پردازند در هر اقلیم که مقیمند با قلب سلیم یار و
 ندیم قریب و بعید گردند و با خلق و خوئی چون بهشت برین ترویج
 دین و آئین رحمانی نمایند ابداً آزردن نگردند افسرده نشوند
 پژمرده ننشینند آنچه جفا بیشتر بینند وفا بیشتر نمایند و هر چه
 بلا و عذاب زیادتרכشد جام عطا بیشتر بخشند این است روح
 هیکل عالم و این است نور تابنده در قلب عالم و ماعدای این لا ینبغی
 لعبودیة عبته رب العالمین ای احبای الهی آفتاب حقیقت
 از افق غیب تابنده و درخشنده فرصت غنیمت شمیرید مانند سرو روان
 در این جویبار نشو و نما نمائید و سر برافرازید تمتع من شمیم عرار نجد
 فما بعد العشیة من عرار... ای احبای الهی المنّة لله که
 علم مبین عهد و پیمان آناً فاناً بلندتر گشته و درفش غلّ و غش معکوس
 و منکوس گشته چنان زلزله بر ارکان ظلوم و جهول افتاده که مانند
 قبر مطمور شده و مانند خفاش کور در زاویه گور خزیده و از آن سوراخ

گاه گاهی بمثابه وحوش فریادی بر آرند سبحان الله ظلمت چگونه
مقاومت نور منیر نماید و حبال سحر چگونه متانت ثعبان مبین بنماید
و اذا هی تلقف ما هم یؤفکون افسوس که خود را بافسانه افسون
نمودند و بهوسی بی نفس کردند عزّت ابدیّه را فدای نخوت
بشریّه نمودند و بزرگواری دو جهانرا قربان نفس اماره نمودند هذا
ما اخبرناکم به فسوف ترون المجانین فی خسران مبین .
ربّ ورجائی اید احبائک علی الثبوت علی میثاقک العظیم و الاستقامة
فی امرک المبین و العمل بما امرتهم فی کتابک المنیر حتی یكونوا
اعلام الهدی و سرج الملاء الاعلی و ینابیع الحکمة الکبری و نجوم
الهدی فی افق العلی انک انت القویّ المقتدر القدير *

۲۰۷ _ ای متوجّهین بمنظر اعلی در لیل و نهار و صباح
و مساء عشیّ و ضحی در عوالم قلب و روان بذکر احبّای رحمن مشغول
بوده و هستم و از حقّ تأیید و توفیق میطلبم که احبّای آن خاک پاک
ارض مقدّسه را در جمیع مراتب اخلاق و اطوار و گفتار و رفتار و شئون
و آثار ممتاز فرماید و بجذب و وله و شوق و عرفان و ایقان و ثبوت و رسوخ
و اتّحاد و اتّفاق در انجمن عالم با رخی روشن و جمالی چون گلشن
محشور نماید ای احبّای الهی الیوم یوم اتّحاد است و روز روز یگانگی
در عالم ایجاد انّ الله یحبّ الذّین یجاهدون فی سبیلہ صفّاً

کأنهم بنیان مرصوص ملاحظه فرمائید که صفّاً میفرماید یعنی
 جمیع مرتبط و متصل بهم و ظهیر یکدیگر مجاهده در این آیه مبارکه
 در این کور اعظم بسیف و سنان و رماح و سهام نبوده بلکه بنوای
 صادق و مقاصد صالحه و نصائح نافع و اخلاق رحمانیه و افعال
 مرضیه و صفات ربّانیه و تربیت عمومیه و هدایت نفوس انسانیّه و
 نشر نفحات روحانیّه و بیان براهین الهیه و اقامه حجج قاطعه
 صمدانیّه و اعمال خیریه بوده و هست و چون نفوس مقدّسه بقوّت
 ملکوتیه بر این شیم رحمانیه قیام نمایند و صف اتحاد بیارایند
 هر یک از این نفوس هزار ماند و امواج این بحر اعظم حکم افواج
 جنود ملأ اعلی یابد این چه موهبتی است که کلّ چون سیول و
 انهار و جداول و سواقی و قطرات در یک صقع واحد جمع گردد بحر
 اعظمی تشکیل گردد و چنان وحدت اصلیه غالب و فائق شود که
 آثار و احکام و تعینات و تشخّصات وجود و همی این نفوس چون قطرات
 بکلی محو و فانی شود بحر وحدت روحانیّه موج زند قسم بجمال قدم
 که در این وقت و حال فیوضات اکبر چنان احاطه نماید و قلزم کبریاء
 چنان فیضان کند که وسعت خلجان چون دریای بی پایان گردد
 و هر قطره حکم قلزم بیکران یابد ای احبّای الهی بکوشید تا باین
 مقام بلند اعلی فائز شوید و چنین نورانیّتی در این اکوان ظاهر و
 عیان کنید که اشراقش از مطلع آفاق جاودان مبذول گردد این است

اسّ اساس امر الهی این است جوهر شریعت ربّانی این است
 بنیان رزین رصین مظاهر رحمانی این است علّت ظهور شمس جهان
 الهی این است سبب استواء رحمن بر عرش جسمانی .
 ای احبّای الهی ملاحظه کنید حضرت اعلی روح العالمین له الفداء
 بجهت این مقصد جلیل صدر مبارک را سپر سهام بلایا فرمودند و چون
 اصل مقصود جمال قدم روح ملأ الأعلی له الفداء این مقصد اعظم بود
 حضرت ربّ اعلی در این سیل سینه مبارکرا هدف هزاران رصاص
 اهل ضغینه و بغضا نمودند و بمظلومیّت کبری شهید شدند و هزاران
 دماء مطهره نفوس مقدّسه رحمانیّه در این راه بر خاک ریخته و بسا
 اجساد مبارکه احبّای خلص حضرت ربّانیّه بدار آویخته نفس مبارک
 جمال ابهی روح ملکوت الوجود لأحبّائه الفداء حمل جمیع بلایا
 فرمودند و اشدّ رزایا قبول کردند اذیتی نماند که بر آن جسد مطهر
 وارد نیامد و مصیبتی نماند که بر آن نازل نگشت بسا شبها که در تحت
 سلاسل از ثقل اغلال نیارمیدند و چه بسیار روزها که از صدمات کند
 و زنجیر دقیقه آرام نیافتند از نیاوران تا طهران آن روح مصوّر را
 که در بالین پرند و پرریان پرورش یافته بود سرو پای برهنه با سلاسل
 و زنجیر دواندند و در زندان تنگ و تاریک در زیر زمین با قاتلین و
 سارقین و عاصین و یاغین محشور نمودند و در هر دقیقه اذیت جدیدی
 روا داشتند و در هر آنی وقوع شهادت یقین کلّ بود بعد از مدّتی

از وطن بدیار غربت فرستادند سنین معدودات در عراق هر آنی
 سهمی بر صدر مبارک وارد و در هر نفسی سیفی بر جسد مطهر نازل
 ابداً دقیقه امنیّت و سلامت مأمول نبود و اعداء با کمال بغضا
 از جمیع جهات مهاجم بنفس مبارک فرداً و حیداً مقاومت کل میفرمودند
 بعد از جمیع بلایا و صدمات از عراق که قاره آسیا است بقاره اروپا
 انداختند و در آن غربت شدید و مصیبت عظیمه اذیّات شدیده
 و مهاجمات عظیمه و دسائس و مفتريات و عداوت و ضغینه و بغضای اهل
 بیان ضمیمه صدمات وارده از اهل فرقان شد دیگر قلم عاجز
 از تفصیل است البتّه شنیده و مطلع شده اید و حال مدّت بیست و
 چهار سال بود که در این سجن اعظم باعظم محن و بلایا اوقات مبارک
 گذشت مختصر این است که مدّت اقامت جمال قدم روح الوجود
 لمظلومیّه الفداء در این جهان فانی یا اسیر زنجیر بودند و یا در
 زیر شمشیر و یا در شدّت آلام و محن بودند و یا در سجن اعظم
 هیکل مطهر از شدّت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرم
 از کثرت مصائب بمثابه تاری گشته بود مقصود مبارک از حمل این ثقل
 اعظم و جمیع این بلایا که چون دریا موجش باوج آسمان میرسد و
 حمل سلاسل و اغلال و تجسّم مظلومیّت کبری اتفاق و اتّحاد و
 یگانگی من فی العالم بود و ظهور آیه توحید الهی بالفعل بین امم
 تا وحدت مبدء در حقائق موجوده نتیجه خاتمه گردد و نورانیّت

لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت اشراق کند حال ای احبای الهی
 وقت کوشش و جوشش است همت بگمارید و سعی کنید و چون جمال قدم
 روحی لتراب مقدم احبائه الفداء شب و روز در مشهد فداء بودند
 ما نیز سعی کنیم و جانی نثار نمائیم و وصایا و نصائح الهی را بگوش
 هوش بشنویم و از هستی محدود خود بگذریم و از خیالات باطله کثرات
 عالم خلق چشم پوشیم و این مقصد جلیل و مقصود عظیم را خدمت
 کنیم این شجریرا که دست موهبت الهیه نشانده باوهمات خود
 قطع نمائیم و این انوار ساطعه ملکوت ابهی را بغمام تیره اغراض و
 اوهام مستور نکنیم و امواج بحر کبریا را سدّ حائل نشویم و نفحات قدس
 ریاض جمال ابهی را حجاز از انتشار نگردیم فیضان نیشان فضل را
 در این یوم وصل قطع ننمائیم و شعاع آفتاب حقیقت را زوال نجوئیم
 هذا ما وصّی الله به فی کتبه وزیره والواحه المقدّسة النّاطقة بوصایاه
 علی العباد المخلصین و البهاء علیکم و رحمة الله و برکاته *

۲۰۸ _ ای بندگان آستان مقدّس جنود ملأ اعلی در اوج

علا صف بسته و مهیا و منتظر و مترصد مرد میدان و فارس عرفان که
 بمحض جولان نصرت نمایند و تأیید کنند و قوّت الظّهر گردند پس
 خوشا بحال فارسی که اسب جولان دهد و طوبی از برای دلیری که
 بقوّت عرفان در میدان برهان بتازد و صف جهل بدرد و سپاه ضلالت

شکست دهد و عَلم هدی بلند کند و کوس غلبه بنوازد تالله الحقّ
 انه لفي فوز عظیم و ظفر مبین و انّ هذا هو الفضل البديع و البهاء
 علیکم یا احبّاء الله القدیم *

۲۰۹ _ ای بندگان جمال مبارک ... این معلوم و واضحست
 که الیوم تأییدات غیبیّه الهیّه شامل مبلّغین است و اگر تبلیغ
 تأخیر افتد بکلی تأیید منقطع گردد زیرا مستحیل و محال است که
 بدون تبلیغ احبّای الهی تأیید یابند در هر صورت باید تبلیغ نمود
 ولی بحکمت اگر چهاراً ممکن نه خفياً بتربیت نفوس پردازند و سبب
 حصول روح و ریحان در عالم انسان شوند مثلاً اگر هر نفسی از احبّای
 با نفسی از غافلین طرح دوستی و راستی اندازد و بکمال مهربانی با او
 معاشرت و مجالست نماید و در ضمن باخلاق و اطوار و حسن رفتار
 و تربیت الهی و وصایا و نصایح ربّانی سلوک نماید البتّه کم کم آن
 شخص غافل را بیدار کند و آن نادان را دانا نماید نفوس استیحاش
 دارند باید نوعی مجری داشت که اوّل استیحاش نماید بعد کلمه نفوذ
 نماید اگر نفسی از احبّای با نفسی از غافلین مهربانی کند و در کمال
 محبّت حقیقت امر الله را بتدریج تفهیم نماید که بداند اساس
 دین الله بر چه منوال است و مطلب چیست البتّه منقلب گردد مگر
 نادر نفسی که حکم رماد دارد و قلوبهم کالحجارة او اشدّ قسوة

اگر بر اینمنوال هریک از احبّا نفسی را بکوشد که هدایت نماید
در هر سال نفوس مضاعف شود و این را بنهایت حکمت میتوان مجری
داشت که ابداً ضرری حاصل نشود و همچنین مبلّغین باید
باطراف سفر نمایند اگر تبلیغ سبب فساد است بتشویق و تربیت احباب
پردازند که آن نفوس بجدب و طرب آیند و فرح و وله جویند حیات
تازه یابند و بنفحات قدس تر و تازه گردند *

۲۱۰ _ ای گلّهای گلشن محبّت الله و ای سراجهای روشن
انجمن معرفت الله علیکم نفحات الله و اشرق آفاق قلوبکم ببهاء الله
شما امواج بحر عرفانید و افواج میدان ایقان نجوم فلک رحمتید و رجوم
بر اهل ضلالت حدائق وجود را سحائب رحمتید و حقائق موجود را
فیوضات احدیّت در لوح منشور امکان آیات توحیدید و بر صرح مشید
رایات ربّ مجید در گلزار الهی گل و ریحانید و در گلستان معنوی
بلبلان نالان طیور اوج عرفانید و شاهباز ساعد حضرت رحمان
پس چرا مخمود و خواموشید و افسرده و مدهوش چون برق بدرخشید
و چون بحر بخروشید و چون شمع بر افروزید و چون نسائم الهی بوزید
و چون نفحات مشک جان و فوائح ریاض رحمن مشام اهل عرفانرا
معطر نمائید و چون انوار ساطعه از آفتاب حقیقی قلوب اهل عالم را
منور کنید نسیم حیاتید و شمیم عرار حدیقه نجات مردگانرا جان

بخشید و خفتگانرا هوشیار و بیدار کنید در ظلمت امکان شعله
نورانی باشید و در بادیه گمراهی چشمه حیات و هدایت ربّانی
وقت همت و خدمت است و زمان شعله و حرارت تا زمان از دست
نرفته است این فرصت را غنیمت شمیرید و این وسعت را اعظم نعمت
عنقریب این چند روزه عمر فانی بسر آید و با دست تهی بحفره خواموشی
در آئیم پس باید دل بجمال مبین بندیم و تمسک بحبل متین جوئیم
و کمر خدمت بر بندیم و آتشی از عشق برافروزیم و از حرارت محبت الله
بسوزیم و زبان بگشائیم و آتش بقلب امکان زنیم و جنود ظلمت را
بانوار هدایت معدوم کنیم و در میدان جانفشانی در سبیل الله
جانفشانی کنیم و گنج آستین معرفت الله را بر سر اهل عالم بیفشانیم
و با سیف قاطع لسان و سهام نافذ عرفان جنود نفس و هوا را شکست
دهیم و بمشهد فدا بدویم و بقربانگاه حق بشتابیم و با طبل و علم
آهنگ ملأ اعلی و ملکوت ابهی نمائیم فطوبی للعاملین *

۲۱۱ - نفوس تا در ترویج نکوشند بذکر الله مشغول و مألوف
نیز کما ینبغی نگردند و آثار مدد و نصرت ملکوت ابهی مشاهده ننمایند
و با سرار الهی پی نبرند و چون لسان بتبلیغ مشغول گردد بالطبع
نفس مبلّغ بشور آید و مغناطیس عون و عنایت ملکوت گردد و چون مرغ
سحر از ساز و نواز و نغمه و ترانه خویش بوجد و طرب آید *

۲۱۲ _ چنین اوقات یاران الهی فرصتی یابند و وقت

غنیمت شمرند و جولان کنند و از این میدان گوئی بریابند و اگر کار ایشان منحصر بحسن سلوک و موعظه حسنه باشد کاری از پیش نرود باید لسان بیان برهان گشود و اقامه ادله واضحه و حجت قاطعه بر ظهور شمس حقیقت نمود *

۲۱۳ _ بساط تبلیغ باید در جمیع احیان ممدود گردد زیرا

تأیید الهی موکول بر آن اگر نفسی بجان و دل در نهایت همت کمر بر تبلیغ امر الله نبندد البتّه از تأیید ملکوت ابهی محروم ماند ولی باید که بحکمت باشد و حکمت اینست که بمدارای الهی و محبت و مهربانی و صبر و بردباری و اخلاق رحمانی و اعمال و افعال ربّانی تبلیغ نماید نه اینکه بصمت و سکوت پردازد و بکلی فراموش نماید خلاصه احبّای الهی را فرداً فرداً بتبلیغ امر الله تشویق نمائید که حکمت مذکوره در کتاب نفس تبلیغ است ولی بمدارا تا تأییدات الهیه احاطه نماید و توفیقات صمدانیه رفیق گردد *

۲۱۴ _ اتّبع سنّة ربّک ولا تقل ما لم تسطع الاذان علی

استماعه لانه بمثابة الموائد الطّیبة للصّبیان وانّ الاطعمة مهما كانت لذیذة بدیعة طیّبة ولكن لا يتحمّلها قواء معاء الرّضیع

من الأطفال اذا ينبغي اعطاء كلّ ذی حقّ حقّه ولا كلّ ما یعلم
یقال ولا كلّ ما یقال حان وقته ولا كلّ ما حان وقته حضر اهله
انّ ذلك من الحکمة البالغة فی الأمور فلا تغفل عنها ان كنت
من اهل العزم فی جمیع الشئون بل شخّص العلل والأمراض
والعیاء والأعراض ثمّ العلاج وهذا منهج المهرة من حدّاق الأطباء *

۲۱۵ _ امید از عنایت حضرت احدیّت چنانست که در خصوص
نشر نفحات الله بین القبائل موفق گردید این قضیه بسیار مهمّ است
....اگر بچنین خدمتی موفق شوی گوی سبقت و پیشی را از میدان ربودی *

۲۱۶ _ یقین بدانید که نفثات روح القدس شما را ناطق
مینماید پس زبان بگشائید و بکمال شجاعت در هر محفلی صحبت
بدارید در وقت خطاب اوّل توجّه بهاء الله نمائید و تأییدات
روح القدس بخواهید و زبان بگشائید و آنچه بر قلب شما القا میشود
بیان نمائید ولی در نهایت شجاعت و متانت و وقار امیدوارم که
محافل شما روز بروز اتّساع یابد و طالبان حقیقت استماع دلیل و برهان
نمایند و من بدل و جان در هر محفل با شما هستم مطمئن باشید *

۲۱۷ _ خود مبلّغ باید در وقت تبلیغ بی نهایت متأثر باشد تا بیانش مانند شعله آتش تأثیر کند و پرده حجبات نفس و هوی بسوزاند و باید در نهایت خضوع و خشوع باشد تا دیگران متنبّه گردند و باید در نهایت محویت و فنا باشد تا بآهنگ ملأ اعلیٰ تبلیغ کند و الا تأثیر ننماید *

۲۱۸ _ ای یاران جانی عبدالبهاء شرق معطر نما غرب منور نما نور بلغارده روح بسقلاب بخش این بیت یکسال بعد از صعود از فم میثاق صادر و ناقضان استغراب مینمودند و استهزا میکردند ولی الحمد لله آثارش باهر و قوتش ظاهر و برهانش واضح گشت المنة لله شرق و غرب در اهتزاز است و از نفحات قدس جمیع اقطار مشکبار جمال مبارک بنص صریح در کتاب وعده فرمودند و نراکم من افقی الأبهی و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائة الأعلیٰ و قبیل من الملائكة المقربین نوید نمودند الحمد لله این نصرت و تأیید مشهود و پدید و در قطب عالم مانند آفتاب بدرخشید پس ای یاران الهی جهدی بلیغ نمائید و سعی شدید کنید تا موفق بعبودیت جمال قدیم و نور مبین گردید و سبب انتشار انوار شمس حقیقت شوید جسم قدیم قدیم امکانرا روحی جدید بدمید و مزرعه آفاق را تخم پاکی بیفشانید بر نصرت امر قیام نمائید و لسان

تبلیغ بگشائید انجمن عالم را شمع هدی گردید و افق امکانرا نجوم
نورا شوید حدائق توحید را طیور رحمانی شوید و گلبانگ حقائق
و معانی زیند انفاس حیات را صرف امری عظیم کنید و مدّت زندگانیرا
حصر در خدمت نور مبین نمائید تا عاقبت گنج روان ملکوتی بدست
آرید و از زیان و خسران برهید زیرا حیات بشر جمیع در خطر
اطمئنان بقا در دقیقه نه با وجود این اقوام مانند سراب اوهام
در موجند و گمان اوج دارند هیهات هیهات قرون اولی نیز
چنین گمان مینمودند تا آنکه بموجی از امواج بتراب پنهان شدند
و بخسران و زیان افتادند مگر نفوسی که فانی محض شدند و در سبیل
الهی بجانفشانی برخواستند کوکب نورانی آنان از افق عزّت
قدیمه درخشید و آثار قرون و اعصار برهان این گفتار پس شب
و روز آرام نگیرید و راحت نجوئید راز عبودیت گوئید و راه خدمت
پوئید تا بتأیید موعود از ملکوت احدیت موفق گردید .

ای یاران افق عالم را سحاب تیره احاطه نموده و ظلمات عداوت
و بغضا و جور و جفا و ذلّت کبری انتشار یافته جمیع خلق در غفلت
عظمی و خونخواری و درندگی اعظم مناقب برایا حضرت کبریا
از بین جمهور بشر یارانرا انتخاب فرموده و بهدایت کبری و موهبت
عظمی تخصیص داده تا آنکه ما کلّ بجان و دل بکوشیم جانفشانی
نمائیم و بهدایت خلق پردازیم و نفوس را تربیت کنیم تا درندگان

غزالان برّ وحدت شوند و گرگان اغنام الهی گردند و خونخواران
 ملائکه آسمانی شوند نار عدوان خاموش گردد و شعله وادی ایمن
 بقعه مبارکه روشنائی بخشد رائحه گلخن جفا متلاشی شود و
 نفحات گلشن وفا انتشار کلی یابد عقول ضعیفه استفاضه از عقل کلی
 الهی نماید و نفوس خبیثه انفس طیبّه طاهره جوید این موهبت
 را مظاهری و این مزرعه را دهقانی و این باغ را باغبانی و این
 دریا را ماهیانی و این سما را کواکبی نورانی و این علیلان را طیبانی
 روحانی و این گمگشتگانرا رهبرانی مهربان لازم تا بی نصیبانرا
 نصیب دهند و محرومانرا بهره بخشند و مستمندانرا گنج روان گردند
 و طالبانرا قوّت برهان بنمایند .

اللّهمّ انّی اتضرّع یا مغیثی و اتذلّل یا مجیری و اتوجّع یا طیبی
 و اناجیک بلسانی و روحی و جنانی و اقول :
 الهی الهی قد احاطت اللّیلة الدّلماء کلّ الأرجاء و غطت سحاب
 الاحتجاب کلّ الآفاق و استغرقوا الانام فی ظلام الأوهام و خاض
 الظّلام فی غمار الجور و العدوان ما أرى الآ و میض النّار الحامیة
 المتسرّعة من الهاویة و ما اسمع الآ صوت الرعود المدمدم من
 الآلات الملتهبة الطّاغیة النّاریّة و کلّ اقلیم ینادی بلسان الخافیة
 ما اغنی عنّی مالیه هلك عنّی سلطانیة قد خبت یا الهی مصایح
 الهدی و تسعّرت نار الجوی و شاعت العداوة و البغضاء و ذاعت

الضَّغينة والشَّحْناء على وجه الغبرا فما ارى الا حزبك المظلوم
ينادى باعلى النداء حيّ على الولاء حيّ على الوفا حيّ على العطا
حيّ على الهدى حيّ على الوفاق حيّ على مشاهدة نور الآفاق
حيّ على الحبّ والفلاح حيّ على الصّلاح والصّلاح حيّ على نزع
السّلاح حيّ على الاتّحاد والنّجاح حيّ على التّعاقد والتّعاون
فى سبيل الرّشاد فهؤلاء المظلومون يقدون كلّ الخلق بالنّفوس
والأرواح فى كلّ قطرٍ بكلّ سرور وانشراح تراهم يا الهى يبكون
لبكاء خلقتك ويحزنون لحزن برّيتك ويتراءفون بكلّ الورى ويتوجّعون
لمصائب اهل الثّرى ربّ انبت اباهر الفلاح فى جناحهم حتّى
يطيروا الى اوج نجاحهم واشدد ازورهم فى خدمة خلقتك وقو
ظهورهم فى عبوديّة عتبة قدسك انك انت الكريم انك انت الرّحيم
لا اله الا انت الرّحمن الروف القديم *

۲۱۹ _ اى ابناء وبنات ملكوت نامه شما كه بالهام آسمانى
مرقوم وصول يافت مضامين دلنشين بود و معانى حسّيات منبعث از
قلوب نورانى احبّاي لندن فى الحقيقة ثابتند و راسخ و خادمند
وقائم در امتحانات نلغزند و بمرور ايام مخمود و منجمد نگردند بلكه
بهائى هستند آسمانى هستند نورانى هستند ربّانى هستند و
شبهه نيست كه سبب اعلاء كلمة الله و مروج وحدت عالم انسانى و

ناشر مساوات بشر و مروجّ تعالیم الهی خواهند گشت اقبال
 بملکوت الله آسان ولی ثبات و استقامت مشکل و امتحانات صعب و
 گران حزب انگریز در جمیع موارد ثابت و مستقیمند و بحدوث مشاكل
 جزئیّه نلغزند نوهوس نیستند که ایّامی چند بکاری مباشرت نمایند
 و باندک سببی کلال و ملال آرند و از شوق و شور بیفتند بلکه ثبات
 و استقامت در امور نمایند با وجود آنکه در ممالک غرب بودید الحمد لله
 ندای الهی را از شرق شنیدید و مانند موسی بنار موقده در شجره
 آسیا گرم شدید و راه راست را بیافتید و مانند سراج بر افروختید
 و بملکوت الله مثل یافتید حال بشکرانه این نعماء قیام نموده اید
 و تأیید از برای تمام جهانیان میطلبید تا دیده های آنان نیز بنور
 ملکوت ابهی منور گردد و دلها آئینه آسا از پرتو شمس حقیقت
 اقتباس انوار نماید امیدم چنان است که نفثات روح القدس در قلوب
 شما چنان دمیده گردد که زبانها بیان اسرار پردازد و حقائق و معانی
 کتب مقدّسه را شرح و تفسیر دهد و یاران طبیبان گردند و امراض مزمنه
 جسم آفاق را بدریاق تعالیم الهی شفا بخشند کوران را بینا کنند
 و کران را شنوا نمایند مردگان را زنده کنند و خفتگان را بیدار نمایند
 مطمئن باشید که تأییدات روح القدس میرسد و جنود ملکوت ابهی نصرت مینماید *

۲۲۰ _ خداوند عالمیان عالم انسانی را جنت عدن خلق فرموده اگر صلح و سلام و محبت و وفا چنانکه باید و شاید یابد جنت اندر جنت گردد و جمیع نعمای الهی فراوان و سرور و طرب بی پایان شود و فضائل عالم انسانی آشکار و عیان و پرتو شمس حقیقت از هر سو نمایان گردد ملاحظه کنید که حضرت آدم و سائرین در جنت بودند بمجرّد آنکه در جنت عدن در میان حضرت آدم و شیطان نزاعی حاصل گشت جمیع از جنت خارج شدند تا آنکه نوع انسان عبرت گیرد و آگاه شود که نزاع و جدال سبب حرمان است حتی با شیطان لهذا در این عصر نورانی بموجب تعالیم الهی حتی با شیطان نزاع و جدال جائز نه سبحان الله با ظهور این برهان چگونه انسان غافل است باز می بینی عالم انسان از کران تا بکران جنگ و نزاع است جنگ است بین ادیان جنگ است بین اقوام جنگ است بین اوطان جنگ است بین سروران چو خوش بود اگر این ابرهای سیاه از افق عالم متلاشی میشد و نور حقیقت میدرخشید غبار حرب و قتال می نشست و نسیم عنایت از مهبّ صلح و سلام میوزید جهان جهان دیگر میشد و روی زمین استفاضه از نور مبین میکرد اگر امیدی هست از الطاف ربّ مجید است که عون و عنایت برسد و جنگ و ستیز و تلخی تیغ خونریز مبدّل بشهد دوستی و آشتی و راستی و درستی گردد کامها شهدانگیز گردد و مشامها مشکبیز شود و این سنه

میلاد را میعاد صلح جدید فرماید و این انجمن محترم را بر
صلحی عادلانه و عهد و پیمانی منصفانه موفق و مؤید فرماید تا
الی الأبد مبارک باشد *

۲۲۱ _ ای ثابتان بر میثاق جناب زائر ذکر هریک از شما را
نمودند و رجای نامه‌های منفرداً فرمودند ولی این آواره صحرای
محبت الله را هزاران مشاغل و شواغل مانع و حائل و مکاتیب از مشارق
و مغارب چون سیل سائل و جیش صائل با وجود این بهریک منفرداً
تحریر نامه مستحیل لهذا خطاباً بکلّ این مکتوب مرقوم می‌گردد تا
مانند ریحی مختوم قلوباً نشئه بخشد و روح را فرح و انبساط
ابدال دارد ای یاران ثابت فیض الهی مانند باران بهاری بعالم
انسانی افاضه نموده و پرتو نور مبین روی زمین را رشک بهشت برین
کرده ولی افسوس که کوران محروم و غافلان مهجور و افسرده‌گان
مأیوس و پژمرده‌گان مخمود و این فیض بی‌پایان مانند سیل روان
بمصدر اصلی دریای پنهان راجع مگر نفوس قلیله نصیبی می‌برند و
اشخاص معدوده بهره می‌گیرند تا چه کند قوّت بازوی دوست
امید است که در مستقبل خفتگان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند
و محرومان محرم اسرار گردند حال باید یاران بدل و جان سعی
بلیغ نمایند و جهد شدید مبذول دارند تا بنیان بیگانگی برافتد

و انوار وحدت انسانی یگانگی بخشد امروز اهمّ امور اتّحاد و اتّفاق
احبّای الهی است که با یک دیگر یک دل و یک جان شوند تا توانند
مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصّبات جاهلیّه ملل و مذاهب را
ازاله نمایند هر فردی از افراد بشر را تفهیم نمایند که کل بار
یک دارید و برگ یک شاخسار ولی تا نفس احبّا اتّحاد و اتّفاق
کلی نیابند چگونه توانند که احزاب سائره را با اتّحاد و اتّفاق
بخوانند جان نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
در کائنات خارجه تفکر کنید تا عبرت حاصل شود سحاب متفرّق فیض
باران ندارد و در اندک مدّت متلاشی شود گله پراکنده در تحت
تسلّط گرگ افتد طیور متفرّقه بچنگ باز مبتلا شود چه برهانی
اعظم از این که اتّحاد و اتّفاق سبب ترقّی و حیاتست و اختلاف و افتراق
مورث ذلّت و هوان و اعظم اسباب خذلان و خسران مظاهر مقدّسه
الهیّه بجهت ظهور وحدت انسانی مبعوث شده اند و تحمّل صد هزار
مشقّت و بلا نموده اند تا جمعی از بشر احزاب مختلفه در ظلّ کلمه الله
مجتمع و متحد گشته وحدت عالم انسانی را در نهایت حلاوت و لطافت
و ملاححت در عرصه وجود جلوه دهند پس باید یاران الهی را آرزو
چنان باشد که عموم بشر را متحد و متّفق نمایند تا از این صهبای
طهور و کأس مزاجها کافور نصیب موفور برند ملل مختلفه را متحد
نمایند و شعوب و قبائل متقاتله را متحابّه کنند اسیران نفس و هوی را

آزاد نمایند و محرومان را محرم اسرار فرمایند بی نصیبانرا بهره از موهبت ایام بخشند و فاقدان را برگنج روان هدایت کنند و این موهبت بگفتار و رفتار و کردار ملکوت اسرار ممکن است و بدون آن مستحیل تأییدات الهیه کافل این مواهب است و فیوضات قدسیه واهب این رغائب یاران الهی از ملکوت رحمان مؤید و بجیوش هدایت کبری موفق لهذا هر صعبی آسان شود و هر مشکلی بنهایت سهولت انجام جوید ملاحظه نمائید چون اتحاد و اتفاق در میان خاندانی واقع شود چه قدر امور سهل و آسان گردد و چه قدر ترقی و علویّت حاصل شود امور منتظم گردد و راحت و آسایش میسر شود خاندان محفوظ ماند مقام محفوظ شود سبب غبطه عموم گردد و روز بروز بر علویّت و عزّت ابدیه بیفزاید و چون این دایره اندکی اتّسع یابد یعنی اهل قریه ئی بمحبّت و اتحاد پردازند و الفت و یگانگی خواهند و مؤانست و مهربانی کنند چه قدر ترقی نمایند و چگونه محفوظ و مصون گردند پس این دایره را اندکی واسعتر نمائیم یعنی اهل مدینه ئی بتمامها اگر روابط اتحاد و اتفاق را محکم سازند در اندک زمانی چه قدر ترقی نمایند و بچه قدرت و قوئی تجلّی فرمایند و چون دایره اتحاد بیشتر اتّسع یابد یعنی اهل اقلیمی قلب سلیم یابند و بصمیم دل و جان اتحاد و اتفاق جویند و بایک دیگر مهربان گردند آن اقلیم سعادت ابدیه یابد و عزّت سرمدیه جوید و بثروت کلیّه رسد

و راحت و نعمت موفوره یابد حال ملاحظه نمائید که اگر جمهور
طوائف و احزاب و قبائل و تمام دول و ملل و جمیع اقالیم عالم در ظلّ
خیمهٔ یک رنگ وحدت عالم انسانی آید و باشراقات شمس حقیقت
اعلان عمومیت بشر فرمایند جمیع ملل و مذاهب دست در آغوش
یک دیگر کنند و انجمن عمومی تأسیس نمایند و افراد بشر را با یکدیگر
نهایت ارتباط بخشند آنوقت چگونه خواهد شد شبهه نیست که
دلبهر رحمانی با جنود مواهب عالم انسانی و تأییدات ربّانی در نهایت
صباح و ملاح و در انجمن عالم جلوه نماید پس ای یاران الهی
تا توانید بر اتحاد و اتفاق با یکدیگر کوشید زیرا کلّ قطرات یک بحرید
و اوراق یک شجر و لثالی یک صدف و گل و ریاحین یک ریاض پس از
آن در تألیف قلوب سائر ادیان بیکدیگر جانفشانی نمائید و با هر
فردی از افراد انسانی نهایت مهربانی کنید نفسی را بیگانه
نخوانید و شخصیرا بدخواه مشمرید چنان رفتار نمائید که جمیع
خلق خویش و پیوندند و آشنا و ارجمند چنان سلوک نمائید که
این جهان فانی نورانی گردد و این گلخن ظلمانی گلشن رحمانی
شود این است وصیت عبدالبهاء این است نصیحت اینعبد بی نوا
و علیکم البهاء الأبهی *

۲۲۲ _ ای آوارگان سیل حقّ سرو سامان و آسودگی و آزادگی

هر چند کام دل و راحت جانست ولی آزرده‌گی و آواره‌گی در راه خدا
 به از صد هزار سرو سامان چه که این غربت و هجرت موهبت از پی
 دارد و رحمت پیاپی زیرا لذت آسودگی در وطن و حلاوت آزادگی
 از محن بگذرد ولی موهبت هجرت در سیل حضرت احدیت باقی
 و دائمی و مستمر و نتایج عظیمه از آن مشتهر هجرت خلیل سبب
 ظهور مواهب ربّ جلیل شد و غربت ماه کنعانی علّت جلوه بازار
 یوسفی گشت فرار حضرت کلیم وسیله مشاهده نار موقده ربّانی شد
 و نهضت عیسوی سبب ظهور انفاس مسیحی گردید هجرت حضرت
 حبیب ابطحی علّت اعلاء کلمه نور یثربی شد و اسارت جمال مبارک
 اسباب انتشار نور نیر اشراق بر آفاق گردید فاعتبروا یا اولی الأبصار *

۲۲۳ _ ای ابناء و بنات ملکوت نامه شما رسید از مضمون

مفهوم گردید که الحمد لله قلوب در نهایت لطافت است و جانها
 مستبشر ببشارات الله جمیع خلق مشغول بمشتهیات نفس و هوی
 و مستغرق در بحر ناسوت و اسیر عالم طبیعت مگر نفوسیکه از کند و زنجیر
 عالم طبیعت نجات یافتند و مانند مرغان تیز پر در این جهان نامتناهی
 پرواز دارند بیدارند و هوشیار و از ظلمات عالم طبیعت بیزار
 نهایت آرزویشان اینکه در عالم انسان منازعه بقا نماند و روحانیت

و محبت عالم بالا جلوه نماید جمیع بشر مهربان بیکدیگر گردد و در میان ادیان محبت و التیام حاصل شود و در حق یکدیگر جانفشانی کنند تا عالم انسانی منقلب بملکوت الهی گردد باری ای یاران بکوشید هر صرفی را دخلی لازم امروز عالم انسانی جمیع بصرف مشغولند زیرا حرب صرف نفوس و اموال است اقلاً شما بدخل عالم انسانی پردازید تا اندکی تلافی آن صرف گردد بلکه بتأییدات الهیه موفق بر آن گردید که الفت و محبت بین بشر ترویج یابد عداوت بمحبت مبدل شود جنگ عمومی بصلح عمومی انجامد و ضرر و زیان بربح و محبت منقلب شود و این آرزو بقوت ملکوت حصول یابد *

۲۲۴ _ ای بنده الهی نامهات رسید مضامین بدیع و بلیغ بود و مقاصد بلند و رفیع عالم انسانی محتاج باصلاح عظیم زیرا عالم انسانی جنگل طبیعی است اشجاری ثمر در نشو و نماست و گیاههای بی فائده در نهایت قوت و نما اگر شجری ثمری دارد در میان آن اشجار غائبست و اگر گلی فائده نئی دارد میان گیاهها غائب و پنهان عالم انسانی محتاج بباغبانهای ماهر است تا این جنگلها را باغهای خوش منظم کنند و این درختهای بی ثمر را بارور گردانند و بجای این گیاههای بی فائده گل و ریاحین برویانند

لهذا نفوسی که غیرت مجسمند و همّت مشخص شب و روز آرام نگیرند
 بکوشند تا ارتباطی تام بملکوت الهی حاصل نمایند و بآن ارتباط
 مظاهر فیوضات نامتناهی شوند و این جنگلها را باغبان حقیقی گردند
 تا عالم انسانی منقلب شود و فیوضات رحمانی رخ بگشاید *

۲۲۵ _ ای اهل ملکوت ابھی دوندای فلاح و نجاج از اوج
 سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران بینا نماید
 غافلان هوشیار فرماید کران شنوا نماید گنگان گویا کند مرده گان
 زنده نماید یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم طبیعت است که تعلق
 بجهان ناسوت دارد و مروج اساس ترقیات جسمانیّه و مربی کمالات
 صوری نوع انسانست و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقی
 عالم بشر است که منبعث از افکار عالیّه و نتائج عقول سلیمه است که
 بهمت حکما و فضلائی سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است و
 مروج و قوه نافذه آن حکومت عادلّه است و ندای دیگر ندای
 جانفزای الهیست و تعالیم مقدسه روحانی که کافل عزت ابدی
 و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیه
 در عالم بشری و حیات جاودانیت و اسّ اساس آن تعالیم و
 وصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانیت که تعلق بعالم
 اخلاق دارد و مانند سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانیه را روشن

و منور فرماید و قوه نافذه اش کلمه الله است ولی ترقیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضمّ بکمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد زیرا از ترقیات مدنیّه و تزئین عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری نماید ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدید و بلایای مبرمه نیز حاصل گردد لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسیمه و اکتشافات علویه و فنیّه نمائی گوئی که مدنیّت سبب سعادت و ترقی عالم بشریست و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریّه که قاطع ریشه حیات است نمائی واضح و مشهود گردد که مدنیّت با توحّش توأم و همعناست مگر آنکه مدنیّت جسمانیّه مؤید بهدایت ربّانیّه و سنوحات رحمانیّه و اخلاق الهیّه گردد و منضمّ بشئون روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود حال ملاحظه میکنید که متمدّن و معمورترین ممالک عالم مخازن مواد جهنمی گردیده و اقالیم جهان لشکرگاه حرب شدید شده و امم عالم ملل مسلّحه گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب

شدید افتاده پس باید این مدنیّت و ترقّی جسمانی را منضمّ بهدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقّیات جسمانی را توأم بتجلیات رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و در غایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزّت ابدیّه چهره گشاید الحمد لله قرون و اعصار متواریه است که ندای مدنیّت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقّی یافت و معموریّت جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آنکه عالم وجود انسانی استعداد کلی برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت مثلاً طفل رضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسید چون بدرجه بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنویّه و فضائل عقلیّه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد بهمچنین در عالم امکان نوع انسان ترقّیات جسمانیّه نمود و تدرّج در مدارج مدنیّت کرد و بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکمل صورت حاصل نمود تا آنکه استعداد ظهور و جلوه کمالات روحانیّه الهیّه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانیّه جلوه نمود شمس حقیقت اشراق کرد و انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت

امیدواریم که اشراق این انوار روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات
معنویّه جلوه بیشتر کند تا نتیجه کلیّه عالم انسانی ظهور و بروز کند
و دلبر محبّت الله در نهایت ملاحه و صباحت شاهد انجمن گردد
ای احبّای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی
نوع بشر است و ترقّیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت
و محبّت عمومی بین افراد انسانی ملاحظه در کائنات ذی روح نمائید
یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده ئی
از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و به تنهائی زندگانی نماید
و با هم در نهایت ضدّیت و کلفتند و چون یکدیگر رسند فوراً بجنگ و
جدال پردازند و بدرنده گی چنگ باز و دندان تیز کنند مانند
سباع ضاریه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه اند که جمیع
بتنهائی زندگانی نمایند و تحرّی معیشت خویش کنند اما حیوانات
خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهایت
محبّت با یکدیگر الفت نمایند و جوق جوق و مجتمعاً زندگانی کنند
و با کمال مسرّت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند
طیور شکور که بدانه ئی چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرور
الفت نمایند و در دشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز
پردازند و همچنین حیوان چرنده مانند اغنام و آهو و نخجیر
در غایت الفت و همدمی در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی

زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و سایر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و به تنهایی سیر و شکار کنند حتی پرنده و چرنده چون بآشیان و مغاره یکدیگر آیند تعرض و اجتنابی نه بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری دارند بعکس درنده‌گان که هر یک بمغاره و مأوای دیگری تقرّب جوید بدریدن همدیگر پردازند حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم نماید پس واضح و معلوم شد که الفت و محبت در عالم حیوان نیز از نتایج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرتست و اختلاف و اجتناب از خصائص درنده‌گان بیابان است حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلق ننموده بلکه وجود انسانی باحسن التّقویم و بنهایت کمالات وجودی ترکیب و ترتیب شده لهذا سزاوار کرامت این خلقت و برازندگی این خلعت اینست که بالفت و محبت نوع خویش پردازد بلکه بکافّه حیوانات ذی روح بعدل و انصاف معامله نماید و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگیست و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلت و اضطراب و ناکامی ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور هر روز بصفّت حیوان وحشی مبعوث و ممسوخ میشود دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبنده ولی علویّت انسان در خصائل و فضائلیست که از

خصائص ملائکه ملاً اعلی است پس چون صفات حسنه و اخلاق
 فاضله از انسان صادر شود شخصی است آسمانی و فرشته ئی است
 ملکوتی و حقیقتی ربّانی و جلوه ئی رحمانی و چون نزاع و جدال و
 خونخواری نماید مشابه بارذل حیوان درنده گردد تا بدرجه ئی
 رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در یک شب
 صد هزار اغنام را در میدان حرب افتاده خاک و آلوده خون نماید
 اما انسان دو جنبه دارد یکی علویّت فطریّه و کمالات عقلیّه و دیگری
 سفلیّت حیوانیّه و نقایص شهوانیّه اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر
 نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی مآثر
 مدنیّت و عمار ملاحظه فرمائید اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع
 و قتالست ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق اگر
 کسی در صحرای اواسط آسیا سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیار
 مدائن عظیمه معموره مانند پاریس و لندن مطمور گردیده و از بحر خزر
 تا نهر جیحون دشت و صحرا و برّ و بیابان خالیّه خاویه تشکیل نموده
 مدن مطموره و قرای مخروبه آن صحرا را راه آهن روسیه دو روز و
 دوشب قطع نماید وقتی آن صحرا در نهایت مدنیّت و معموریّت و
 آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشتهر و تجارت و
 فلاح در نهایت کمال و حکومت و سیاست محکم و استوار بود حال
 اغلب آن ملجأ و پناه طوائف ترکمان و بکلی جولانگاه حیوانات وحشی

گردیده مدن آن صحرا از قبیل جرجان و نساء و ایبورد و شهرستان
 که در سابق علوم و معارف و صنایع و بدایع و ثروت و عظمت و سعادت
 و فضائل معروف آفاق شد حال در آنصحرا صدائی و ندائی جز
 نعره حیوانات وحشیّه نشنوی و بغیر از جولان گرگان درنده نبینی
 و این خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در میان ایران
 و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند و از تعصب مذهبی
 رؤسای بیدین فتوای بر حلیّت خون و مال و عرض یکدیگر دادند
 این یک نمونه ایست که بیان میشود پس چون در جمیع عالم سیر
 و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه
 مطمور است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبّه نشود
 و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال
 افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند
 و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمائید که هر کائنی
 از کائنات مرکب از اجزاء متنوّعه متعدّده است و وجود هر شیء فرع
 ترکیب است یعنی چون بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی
 واقع گردد از هر ترکیب کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این
 منوال است چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود
 و تفریق اجزا گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیء
 عبارت از تحلیل و تفریق اجزا است پس هر الفت و ترکیب در بین

عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات بالجمله
تجاذب و توافق اشیا سبب حصول ثمره و نتائج مستفیده است
و تنافر و تخالف اشیا سبب انقلاب و اضمحلالست از تآلف و تجاذب
جميع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد
و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید
لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است
حیات عالم انسانیت و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است
علت ممات نوع بشر است و چون بکشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی
که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده
دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات
شده است و چون پریشان و بی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر
آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباه خودروئیست
پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربی حقیقی است
و تفرق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی اگر
معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب
و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین
با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر
حاصل گردد گوئیم اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب
انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبارزه که

یکدیگر را محو نمایند و خانمان بر اندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درنده‌گی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور والأشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضا و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزاء سریان دارد و در عروق و شریان حکمرانست این اختلاف و تنوع مؤید اثتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت اگر حدیقه ئی را گلهای و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولکن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هریکی سبب تزئین و جلوه سائر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت

و تنوّع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون
 در ظلّ قوّه واحده و نفوذ کلمه وحدانیّت باشد در نهایت عظمت
 و جمال و علویّت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوّه کلّیه کلمه الله
 که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی
 را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کلّ اشیا و اوست
 محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی الحمد لله الیوم
 نورانیّت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف
 و ملل و شعوب و قبائل در ظلّ کلمه وارد و در نهایت ایتلاف مجتمع
 و متحد و متفقند چه بسیار محافل تشکیل گردد و بمثل و طوائف و
 قبائل مختلفه تزیین یابد اگر نفسی وارد محفل گردد حیران ماند
 گمان کند که این نفوس از وطن واحده و ملت واحده و طائفه واحده
 و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند و حال آنکه یکی اهل
 امریک است و دیگری از اهالی افریک یکی از آسیاست و دیگری از
 اروپا یکی از هندوستانست و دیگری از ترکستان یکی عرب است
 و دیگری تاجیک یکی ایرانیست و دیگری یونانی با وجود این در نهایت
 الفت و یگانگی و محبّت و آزاده‌گی و وحدت و فرزانه‌گی با هم دمساز
 و هم آواز و همدستانند و این از نفوذ کلمه الله است اگر جمیع قوای
 عالم جمع شوند مقتدر بر تأسیس محفلی از این محافل نگردند که
 باین محبّت و مودّت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن

واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال
و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد
آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمه الله تواند لا والله برهان واضح
و حجت بالغ اگر نفسی دیده انصاف باز کند مدهوش و حیران گردد
و انصاف دهد که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید
از تعالیم و وصایای بهاء الله مسرور و ممنون و خوشنود باشند زیرا
این تعالیم الهیه هر درنده ئی را چرنده کند و هر جنبنده ئی را
پرنده نماید نفوس بشر را ملائکه آسمان نماید و عالم انسانی را مرکز
سنوح رحمانی فرماید جمیع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت
مجبور نماید و الیوم در جمیع عالم دولتی از دول مطمئن و مستریح نه
زیرا امنیت و اعتماد از بین بشر برخواسته ملوک و مملوک کلّ در معرض
خطرند حزبی که امروز بکمال دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند
و با ملت بصدافت تامّه رفتار میکنند این حزب مظلومند و برهان بر این
آنکه جمیع طوائف در ایران و ترکستان بفکر کم و بیش خویشند و اگر از
حکومتی اطاعتی نمایند یا بامید عطائی و یا خوف از عقابست مگر
بهائیان که خیرخواه و مطیع دول و محبّ و مهربان بجمیع مللند
و این اطاعت و انقیاد بنصّ صریح جمال ابهی فرض و واجب بر کلّ
لهذا احبّا اطاعةً لأمر الحق بجمیع دول بی نهایت صادق و خیر خواهند
و اگر نفسی بحکومت خلافی نماید خویش را عند الحق مؤاخذ و مسؤل

و مستحقّ عقاب داند و مردود و خطاکار شمرد با وجود این عجب در اینست که بعضی از اولیاء امور سائر طوائف را خیرخواه شمردند و بهائیان را بدخواه سبحان الله در این ایام اخیر که حرکت و هیجان عمومی در طهران و جمیع بلدان ایران واقع شد مثبت و محقق گردید که یک نفر بهائی مداخله در این امور ننمود و نزدیک عموم نرفت و بدین سبب مورد ملامت دیگران گردیدند زیرا اطاعت جمال مبارک نمودند و در امور سیاسیّه ابداً مداخله ننمودند و بهیچ حزبی تقرّب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند و جمیع احبّای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهاء از جمیع جهات صادق و خیرخواه دول و ملل عالم است علی الخصوص دو دولت علیّه شرقیه زیرا این دو اقلیم موطن و محل هجرت حضرت بهاء الله است و در جمیع رسائل و محرّرات ستایش و نعت از دولتین علّیتین نموده و از درگاه احدیّت طلب تأیید کرده و جمال ابهی روحی لأحبّائه الفداء در حقّ اعلی حضرت شهریاران دعا فرمودند سبحان الله با این براهین قاطعه هر روز واقعه ئی حاصل شود و مشکلاتی آشکار گردد ولی ما و احبّای الهی نباید در نیّت خالصه و صدق و خیرخواهی خویش ادنی فتور نمائیم بلکه باید در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و بادعیه خیریه پردازیم ای احبّای الهی این ایام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ

بر امر الهی شما نباید نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشید زیرا
 عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه باید نظر بکلمه الله باشد
 اگر کلمه الله در ارتقاع است سرور و مشعوف و ممنون باشید ولو
 عبدالبهاء در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمیت
 در هیکل مقدس امر الله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء یاران
 الهی باید بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی
 صد امثال عبدالبهاء هدف تیر بلا شود ابداً تغیر و تبدلی در عزم
 و نیت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت امر الله حاصل
 نگردد عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیت
 صرفه محضه درگاه کبریا دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه
 رتبهئی و نه اقتداری و هذه غایتی القصوى و جنتی المأوى و
 مسجدي الأقصى و سدرتی المنتهی ظهور کلی مستقل بجمال
 مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشر جمال مبارک روحی لهما الفدا
 منتهی شد و تا هزار سال کلّ من فیض انواره یقتبسون و من بحر
 الطافه یغترفون یا احبّاء الله هذا وصیتی لکم و نصحی علیکم
 فهنیئاً لمن وفقه الله علی ما رقم فی هذا الورق الممرّد عن سائر النّقوش *

۲۲۶ _ ای بنده حق نامه ات رسید و سبب سرور گردید

آرزوی آن نموده بودی که ایکاش من در مجلس صلح حاضر میشدم
 من در چنین مجالس سیاسی حاضر نشوم زیرا تأسیس صلح جز بنفوذ
 کلمه الله حاصل نگردد وقتی انجمنی تشکیل شود از جمیع دول و ملل
 در تحت نفوذ کلمه الله آنوقت صلح عمومی تشکیل شود و بدون آن
 مستحیل حال یقین است که صلح موقت تشکیل گردد ابدی نیست
 جمیع دول و ملل از جنگ و مشقات سفر و مصارفات بی پایان و قتل نفوس
 و بیسر و سامانی نساء و کثرة ایتام بستوه آمدند مجبور بر آنند که
 صلحی تشکیل کنند ولی این صلح ابدی نیست موقت است
 امیدواریم که نفوذ کلمه الله صلحی تأسیس نماید که الی الأبد باقی و برقرار ماند *

۲۲۷ - ای اوّل اشخاص خیرخواه محترم عالم انسانی نامه های
 شما که در این مدّت حرب ارسال نمودید نرسید در این ایّام
 یکنامه بتاريخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً جواب تحریر میگردد
 مقصد شما سزاوار هزار ستایش است زیرا خدمت بعالم انسانی مینمائید
 و این سبب راحت و آسایش عمومست این حرب اخیر بر عالم و عالمیان
 ثابت کرد که حرب ویرانیست صلح عمومی آبادی حرب ممانعت
 و صلح حیات حرب درندگیست و خونخواری و صلح مهربانی و
 انسانی حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین

الهی حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی حرب
 هادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی حرب
 مشابَهت با گرگ خونخوار است و صلح مشابَهت ملائکه آسمانی حرب
 منازعه بقا است صلح تعاون و تعاضد بین ملل در اینجهان و سبب
 رضایت حق در جهان آسمانی نفسی نمانده که وجدانش شهادت
 بر این ندهد که الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست
 هر منصفی بر این شهادت میدهد و آن انجمن محترم را میپرستد زیرا
 نیتشان چنان که این ظلمات مبدل بنور گردد و این خونخواری مبدل
 بمهربانی و این نعمت بنعمت و این زحمت برحمت و این بغض
 و عداوت بالفت و محبت منقلب شود لذا همت آن اشخاص محترمه
 شایان ستایش و نیایش است ولی در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند
 بر روابط ضروریّه که منبعث از حقایق اشیاست ملاحظه مینمایند
 که مسئله واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیه ننماید
 زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد
 حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که
 اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد
 لهذا حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود
 در حالتیکه در قلعه عکا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود این
 امر عظیم یعنی صلح عمومی را بجمیع ملوک مرقوم فرمود و در شرق

در بین دوستان خویش تأسیس فرمود افق شرق بسیار تاریک بود
 و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر و ادیان تشنه خون یکدیگر
 بودند ظلمت اندر ظلمت بود در چنین زمانی حضرت بهاءالله
 از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار این تعالیم ایران را روشن
 فرمود از جمله تعالیم اعلان صلح عمومی بود کسانیکه پیروی

کردند از هر ملت و از هر دین و مذهب در نهایت محبت اجتماع نمودند بدرجه ئی که محافل عظیمه تشکیل میشد که از جمیع ملل و ادیان شرق مرگب بود هر نفسی داخل انجمن میشد میدید یک ملتست و یک تعالیم و یک مسلک است و یک ترتیب زیرا تعالیم حضرت بهاءالله منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی مینمود .

از جمله تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات یابد و بحقیقت پی برد این قمیص رثیت هزاران ساله را بدور بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانه حقیقت بافته شده بپوشد و چون حقیقت یکیست تعدّد قبول نمیکند لهذا افکار مختلفه منتهی بفکر واحد گردد .

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانیست که جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان این شبان بجمیع اغنام مهربانست زیرا کلّ را خلق فرموده و پرورش داده و رزق احسان

میدهد و محافظه میفرماید شبهه نماند که این شبان بجمیع اغنام
 مهربانست و اگر در بین این اغنام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد
 و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود تا ببلوغ رسند و اگر بیماری باشد
 باید درمان نمود نه اینکه کره و عداوتی داشت باید مانند طیب
 مهربان این بیمارهای نادانرا معالجه نمود .

و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله اینکه دین باید سبب الفت و
 محبت باشد اگر سبب کلفت گردد لزومی ندارد زیرا دین درمانست
 و اگر درمان سبب درد گردد لزومی ندارد .

و از جمله تعالیم بهاء الله اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد
 تا در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تقلید باشد .

و از جمله تعالیم بهاء الله تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب
 سیاسی و تعصب اقتصادی و تعصب وطنی هادم بنیان انسانست
 تا این تعصبات موجود عالم انسانی راحت ننماید شش هزار
 سالست که تاریخ از عالم انسانی خبر میدهد در اینمدت شش هزار
 سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد
 در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود و این جنگ یا منبعث از تعصب
 دینی بود و یا منبعث از تعصب جنسی و یا منبعث از تعصب سیاسی
 و یا منبعث از تعصب وطنی پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصبات

هادم بنیان انسانیت و تا این تعصبات موجود منازعه بقا مستولی
 و خونخواری و درندگی مستمر پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت
 جز بترک تعصب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه
 از پیش گذشت اگر این تعصب و عداوت از جهت دین است دین
 باید سبب الفت گردد و الا ثمری ندارد و اگر این تعصب تعصب
 ملیست جمیع نوع بشر ملت واحده است جمیع از شجره آدمی
 روئیده اصل شجره آدم است و شجره واحده است و این ملل
 بمنزله اغصانست و افراد انسانی بمنزله برگ و شکوفه و اثمار
 دیگر ملل متعدده تشکیل کردن و بدین سبب خونریزی نمودن و
 بنیان انسانی برانداختن این از جهل انسانیت و غرض نفسانی
 و اما تعصب وطنی این نیز جهل محض است زیرا روی زمین
 وطن واحد است هر انسان در هر نقطه از کره ارض زندگی می تواند
 پس جمیع کره ارض وطن انسانست این حدود و ثغور را انسان
 ایجاد کرده در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده اروپا یکقطعه
 است آسیا یکقطعه است افریقا یکقطعه است امریکا یکقطعه است
 استرالیا یکقطعه است اما بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی و منافع
 ذاتی هریک از این قطعات را تقسیم نموده اند و وطن خویش
 انگاشته اند خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده
 متصل بیکدیگر است بلی در قرون اولی نفوسی از اهل غرض بجهت

تمشیت امور خویش حدود و ثغوری معین نمودند و روز بروز اهمیت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی و درندگی در قرون آتیه گشت و بهمین قسم غیر متناهی خواهد بود و این فکر وطن اگر در ضمن دائرة محصوره ماند سبب اول خرابی عالم است هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین اوهام ننماید و هر قطعه محصوره را که نام وطن می نهیم و باوهام خویش مادر می نامیم و حال آنکه کره ارض مادر کل است نه این قطعه محصوره خلاصه ایامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در آن دفن میشویم قبر ابدی ماست آیا جائز است بجهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم و همدگر را بدریم حاشا و کلاً نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان این کار مینماید ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابداً منازعه وطنی ندارند با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعاً زندگانی میکنند مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جائی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارکه از وحوش و طیور ولکن حیوانات درنده بمجرد تصادف با یکدیگر در آویزند و بپرخاش برخیزند و یکدیگر بدرند و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند همه متفرقند و متهور و متحاربند و متنازع و اما تعصب اقتصادی این معلوم است که هر چه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادله امتعه

تکرر جوید و هر مبدء اقتصادى در هر اقليمى تأسيس يابد بالمال
 بسائر اقليم سرايت نمايد و منافع عموميه رخ بگشايد ديگر تعصب
 بجهت چه و اما در تعصب سياسى بايد متابعت سياسه الله
 كرد و اين مسلم است كه سياست الهيه اعظم از سياست بشريه است
 ما بايد متابعت سياست الهيه نمائيم و او بجمع افراد خلق يكسانست
 هيچ تفاوتى ندارد و اساس اديان الهيست .

و از جمله تعاليم حضرت بهاء الله ايجاد لسان واحد است كه تعميم
 بين بشر گردد پنجاه سال پيش اين تعليم از قلم حضرت بهاء الله
 صادر شد تا اين لسان عمومى سبب ازاله سوء تفاهم بين جميع بشر گردد .
 و از جمله تعاليم حضرت بهاء الله وحدت نساء و رجالست كه عالم
 انسانرا دو بال است يك بال رجال و يك بال نساء تا دو بال
 متساوى نگردد مرغ پرواز ننمايد اگر يك بال ضعيف باشد پرواز
 ممكن نيست تا عالم نساء متساوى با عالم رجال در تحصيل فضائل و
 كمالات نشود فلاح و نجاح چنانكه بايد و شايد ممتنع و محال .
 و از جمله تعاليم بهاء الله مواسات بين بشر است و اين مواسات اعظم
 از مساواتست و آن اينست كه انسان خود را بر ديگرى ترجيح ندهد
 بلكه جان و مال فداى ديگران كند اما نه بعنف و جبر كه اين
 قانون گردد و شخصى مجبور بر آن شود بلكه بايد بصرافت طبع

و طیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند و بر فقراء انفاق نماید
یعنی بآرزوی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است
و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله حرّیت انسانست که بقوّه معنویّه
از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیر
طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعه بقا از خصائص عالم
طبیعت است و این مسئله منازعه بقا سرچشمه جمیع بلایاست و نکبت کبری .
و از جمله تعالیم بهاء الله اینکه دین حصن حصین است اگر بنیان
دین متزلزل و وهین گردد هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور
مختل شود زیرا در عالم انسانی دو رادعست که از ارتکاب رذائل
حفظ می نماید یک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب مینماید
ولی قانون رادع از جرم مشهود است و رادع از جرم مخفی نیست
و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است
و انسانرا تربیت مینماید و تهذیب اخلاق میکند و مجبور بر فضائل
مینماید و اعظم جهت جامعه است که تکفّل سعادت عالم انسانی
میکند اما مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی اساس
ادیان الهی است نه تقلید بشری .
و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله اینکه هر چند مدنیّت مادی از وسائط
ترقی عالم انسانست ولی تا منضمّ بمدنیّت الهیه نشود نتیجه که

سعادت بشریّه است حصول نیابد ملاحظه کنید که این سفائن
 مدرّعه که شهری را در یکساعت ویران می نماید از نتایج مدنّیت
 مادّیست و همچنین تویهای کروپ و همچنین تفنگهای ماوزر و همچنین
 دینامیت و همچنین غواصهای تحت البحر و همچنین تورپیت
 و همچنین سیّارات متدرّعه و همچنین طیارات آتش فشان جمیع این
 آلات از سیّئات مدنّیت مادّیست اگر مدنّیت مادّیه منضمّ بمدنّیت
 الهیّه بود هیچ این آلات ناریّه ایجاد نمی گشت بلکه قوای بشریّه
 جمیع محوّل باختراعات نافعه میشد و محصور در اکتشافات فاضله
 میگشت مدنّیت مادّیه مانند زجاجست و مدنّیت الهیّه مانند سراج
 زجاج بی سراج تاریک است مدنّیت مادّیه مانند جسم است ولو
 در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است مدنّیت الهیّه
 مانند روح است این جسم باین روح زنده است و الا جیفه گردد
 پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون
 این روح عالم انسانی مرده است و بدون این نور عالم انسانی
 ظلمت اندر ظلمت است زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیست تا انسان
 ولادت ثانویّه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت
 نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوانرا انسان
 مینماید و از جمله تعالیم بهاء الله تعمیم معارفست باید
 هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم علوم نمود اگر ابوین مقتدر بر مصارف

این تعلیم فیهما و الا باید هیئت اجتماعیّه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید .
 و از جمله تعلیم حضرت بهاءالله عدل و حقّ است تا این در حیز
 وجود تحقیق نیابد جمیع امور مختل و معوّق و عالم انسانی عالم ظلم
 و عدوانست و عالم تعدّی و بطلان خلاصه امثال این تعلیم بسیار
 است این تعلیم متعدّده که اساس اعظم سعادت عالم انسانست
 و از سنوحت رحمانی باید منضمّ بمسئله صلح عمومی گردد و ممزوج
 بآن شود تا اینکه نتیجه بخشد و الا تنها مسئله صلح عمومی را
 در عالم انسانی تحقیقش مشکل است تعلیم حضرت بهاءالله چون
 ممتزج با صلح عمومیست لهذا بمنزله مائده ایست که از هر قسم
 اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتیهات خویش را در آن
 خوان نعمت بی پایان می یابد اگر مسئله منحصر در صلح عمومی
 باشد نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد باید
 دائره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و
 ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند حال تعلیم حضرت بهاءالله
 چنین است که منتهای آرزوی جمیع فرق عالم چه از فرق دینی و چه از
 فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه
 کلّ نهایت آرزوی خویش را در تعلیم حضرت بهاءالله می یابند
 مثلاً اهل ادیان در تعلیم بهاءالله تأسیس دین عمومی می یابد

که در نهایت توافق با حال حاضره است فی الحقیقه هر مرض لاعلاج را علاج فوریت و هر دردی را درمان و هر سمّ نقیع را دریاق اعظم است زیرا اگر بموجب تقالید حاضرۀ ادیان بخواهیم عالم انسانرا نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانرا تأسیس نمائیم ممکن نه حتّی اجرایش محال مثلاً اجرای احکام تورات الیوم مستحیل است و همچنین سایر ادیان بموجب تقالید موجوده ولکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهاءالله بنحواکمل موجود و همچنین مللی که آرزوی حرّیت نمایند حرّیت معتدله که کافل سعادت عالم انسانیت و ضابط روابط عمومی در نهایت قوّت و وسعت در تعلیم حضرت بهاءالله موجود و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم انسانیت بلکه سیاست الهی در تعلیم حضرت بهاءالله موجود و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است الی الآن جمیع مسائل اقتصادیّه از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرا نه مگر مسئله اقتصادیّه که در تعلیم حضرت بهاءالله و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هیئت اجتماعیّه حاصل نگردد و همچنین سائر احزاب چون بنظر عمیق دقّت نمائید ملاحظه میکنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعلیم بهاءالله موجود این تعلیم قوّه جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجرا لکن بعضی

تعالیمست از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً اليوم اجرایش
 مستحیل و همچنین سایر ادیان و سایر افکار فرق مختلفه و احزاب
 متنوعه مثلاً مسئله صلح عمومی حضرت بهاءالله میفرماید که باید
 هیئت محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد
 ولی از عهده صلح عمومی برنیاید اما محکمه کبری که حضرت بهاءالله
 بیان فرموده این وظیفه مقدسه را بنهایت قدرت و قوت ایفا خواهد
 کرد و آن اینست که مجالس ملیّه هر دولت و ملت یعنی پارلمانت
 اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و
 بین مللی مطلع و در فنون متفنن و براحتیاجات ضروریّه عالم انسانی
 در این ایام واقف دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب
 کثرت و قلت آن ملت این اشخاص که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمانت
 انتخاب شده‌اند مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین
 مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا
 امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند
 از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود و جمیع عالم بشر در آن مشترک
 است زیرا هریک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملتست چون
 این محکمه کبری در مسئله ئی از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا
 بالاكثریه حکم فرماید نه مدّعی را بهانه ئی ماند نه مدّعی را علیه را
 اعتراضی هرگاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ

حکم مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی بر او قیام کند زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالمنند ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است ولکن از جمعیت محدود و محصور مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیابد این حقیقت حالست که بیان میشود ... *

۲۲۸ - ای بنده آستان بهاء الله نامه مورخ به ۱۴ جون

۱۹۲۰ رسید و نامه بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم گردید بایشان تسلیم نمائید معلوم است که این جمعیت چنانچه شهرت دارد نیست آنطور که باید و شاید ترتیب و تنظیم ندارد باری هر قسم میخواهد باشد ولی امری را که تشبث نموده اند بسیار عظیم است باید بدرجه مجلس لاهای قوت و نفوذ داشته باشد که کلمه اش بر دول و ملل نافذ باشد باعضای محترم در مقام صحبت اشاره کنید که مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراطور روس بود و اعضایش اعظم رجال با وجود این مانع از این حرب مهیب نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر یقیناً واقع گردد قطعاً در این شبهه نیست مجلس لاهای چه چاره خواهد کرد ولی اساس حضرت بهاء الله روز بروز در انتشار است باری شما جواب نامه را برسانید و بسیار اظهار

محبت و مهربانی کنید و آنان را بحال خویش بگذارید در هر صورت باید از شماها راضی باشند و آن نامه مفصل مرا که ترجمه بانگلیسی شده طبع نمائید و نشر دهید ولی باطلاع آنان اما با انجمن اسپرانتو بیامیزید و هریک را مستعد دیدید نفخه حیات در او بدید باری در انجمنها جمیع از تعالیم جمال مبارک بحث کنید زیرا الیوم در صفحات غرب این تأثیر دارد و اگر سؤال نمایند که در حق حضرت بهاءالله چه اعتقاد دارید بگوئید آنحضرت را اول معلّم عالم و اول مربّی عالم در این عهد میدانیم و این را شرح و تفسیر دهید که این تعالیم صلح عمومی و تعالیم دیگر از قلم حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش صادر و در ایران و هندوستان طبع شده و در همه عالم انتشار یافت در بدایت هر کس از کلمه صلح عمومی استیحاّش داشت چه که بکلی مستحیل میدانستند دیگر از عظمت جمال مبارک بحث کنید و از وقایعیکه در ایران و ترکستان واقع شد و از آثار عجیبی که از او ظاهر شد و از خطابهائیکه بجمیع ملوک فرمودند و تحقیق یافت و از نفوذ امر مبارک صحبت بدارید و با مجلس صلح عمومی لاهای مدارا و بقدر امکان آمیزش نمائید همچو معلوم میشود که جمعیت اسپرانتو استعداد دارند و شما در لسان اسپرانتو اطلاع و مهارت دارید با اسپرانتیستهای آلمان و غیره نیز مخابره کنید اوراقی که انتشار میدهید صرف عبارت از تعالیم باشد اما اوراق

دیگر انتشارش حال مناسب نیست باری امیدم چنان است
 که تأییدات الهیه متتابعاً برسد از سستی و سردی مجلس
 لاهای محزون مگردید توکل بر خدا نمائید امید است که در نفوس
 لسان اسپرنتو من بعد تأثیر شدید نماید تخمی حال شما افشانید
 البتّه انبات خواهد شد انباتش با خدا است *

۲۲۹ _ ای بنده صادق حق گفتند از وقایع و حوادث کونی
 قدری ملول و محزونی و کمی مغموم و مهموم و حال آنکه عاشقان
 جمال دلبر ابهی و سرمستان پیمانه پیمان از هیچ آفتی افسرده
 نگردند و از هیچ مشقتی پژمرده نشوند آتش را گلزار یابند و قعر
 دریا را پهن دشت هموار باری تو که در پناه حقّی و در ظلّ سدره
 عهد دیگر چه غمی خوری مطمئن باش و مؤتمن در کمال روح و ریحان
 و همّت و صداقت بی پایان بخدمات متبوع معظّم پرداز و خیرخواه
 دولت و ملّت باش تأیید در جمیع اوقات از کلّ جهات میرسد و توفیق
 حاصل میگردد و دلبر آمال چهره میگشاید قسم بجمال قدم روحی
 لأحبّائه الفدا اگر یاران مّطلع گردند که در حیّز ملکوت چه خیری
 در حقّشان مقدّر البتّه برقص و طرب آیند و اکیلل عزّت قدیمه بر سر
 بینند و از کثرت سرور پرواز کنند عنقریب ظاهر گردد که انوار الطاف
 چگونه بر سر دوستان تابیده و چه بحر محیطی بر قلوبشان بموج

آمده آن وقت فریاد یا طوبی یا بشری بر آرند *

۲۳۰ _ ای شخص محترم نامه ثانی شما که بتاريخ ۱۹ دیسمبر ۱۹۱۸ بود رسید بسیار سبب بهجت و سرور شد زیرا دلالت بر آن مینمود که بر عهد و میثاق ثابت و راسخی و شوق ندای بملکوت الله داری امروز ندای ملکوت قوه جاذبه عالم انسانست زیرا استعداد در نفوس عظیم است تعالیم الهی روح اینعصر است بلکه آفتاب اینعصر است باید هر نفسی همّت نماید تا پرده ها از دیده ها خرق شود فوراً مشاهده آفتاب نمایند و دل و دیده بمشاهده اش روشن نمایند حال بعون و عنایت الهیه این قوت هدایت و موهبت رحمانیه در تو موجود گشته لهذا بکمال قوت اقدام نما تا استخوانهای پوسیده را روح بخشی و کورهای مادرزاد را بینا کنی و نفوس پژمرده افسرده را بحرکت آری و طراوت و لطافت بخشی هر سراجی عاقبت خواموش گردد مگر سراج ملکوت که روز بروز بر نور بیفزاید هر ندائی عاقبت ضعیف شود مگر ندای بملکوت الله که روز بروز بلندتر گردد هر طریقی عاقبت اعوجاج یابد مگر طریق ملکوت که روز بروز مستقیم تر گردد البته آهنگ آسمانی قیاس بآهنگ زمینی نشود و سراجهای مصنوعی قیاس بآفتاب آسمانی نگردد پس در آنچه باقی و برقرار است باید کوشید تا روز بروز روشنتر شد و

روز بروز قوی تر شد و روز بروز حیات جدید یافت تضرّع
 و زاری بملکوت الهی نمایم تا پدر و مادر و برادرت بنور هدایت
 در ملکوت الهی داخل گردند *

۲۳۱ _ ای شکوفه شجره حیات خوشا بحال تو که کمر خدمت
 بریستی و بتمام همّت بر ترویج تعالیم الهی پرداختی محافل آراستی
 و بر اعلاء کلمه الله برخواستی در این دنیای فانی هر امر مهمّی را
 پایانی و هر شروع عظیمی را انجامی از برای هیچیک بقائی نه
 مثلاً ملاحظه فرما که مشروعات دول قدیمه عالم بکلی حال محو و
 نابود شده اثری موجود نیست مگر امر عظیم ملکوت الله که بدایتی
 نداشته و نهایتی ندارد نهایتش اینست تجدّد می یابد در بدایت
 هر تجدّدی در انظار ناس اهمّیتی ندارد بعد که تأسس یابد
 روز بروز ترقّی نماید و در علویّت بعنان آسمان رسد مثلاً یوم
 حضرت مسیح را ملاحظه کن که تجدّد ملکوت الله بود اهل عالم
 هیچ اهمّیت ندادند و مهمّ نشمردند بدرجه ئی که قبر حضرت
 مسیح ۳۰۰ سال مخفی و مجهول ماند تا آنکه امة الله هیلانه
 مادر قسطنطین آمد و آن قبر مقدّس را کشف کرد مقصود اینست که
 اهل عالم غافل و جاهل و در یوم تأسیس ملکوت ذاهل و کاهل ایّامی
 نگذرد مگر آنکه قوه ملکوت جهانگیر گردد آنوقت بیدار شوند و بفریاد و

فغان پردازند و بر مظلومین و شهدا نوحه و ندبه نمایند و آه و ناله
کنند اینست شأن ناس *

۲۳۲ - حضرت مسترویلسن رئیس چهارده مبادی

انتشار دادند که اکثر آن در تعالیم بهاء الله موجود لهذا امیدوارم
که موفق و مؤید گردند حال بدایت طلوع صبح صلح عمومیت امیدوارم
که آفتابش بتمامه بتابد و ظلمات حرب و ضرب و جدال را از بین بشر
بنور الفت و وداد و اتحاد مبدل نماید ... *

۲۳۳ - ای یاران باوفا ای بندگان صادق حضرت بهاء الله

نیمه شب است و جمیع چشمها آسوده و کافه نفوس در بستر راحت
سربالین نهاده مستغرق در دریای خوابند و عبدالبهاء در جوار
روضه مبارکه بیدار و در نهایت تضرع و ابتهال مشغول بمناجات
که ای پروردگار مهربان شرق در هیجانست و غرب در موج بی پایان
نفحات قدس در انتشار و انوار شمس حقیقت از ملکوت غیب ظاهر و
آشکار ترتیل آیات توحید است و تموج رایات تجرید بنگ سروش
است و نهنگ محویت و فنا در خروش از هر کرانه فریاد یا بهاء الأبهی
بلند و از هر طرف ندای یا علیّ الأعلى مرتفع و لوله ئی در جهان
نیست جز غلغلۀ جلوۀ دلبریکتا و زلزله ئی در عالم نه جز اهتزاز

از محبت محبوب بیهمتا احبای الهی در جمیع دیار با نفس مشکبار
 چون شمع روشنند و یاران رحمانی در جمیع اقالیم مانند گلهای
 شکفته از طرف چمن دمی نیاسایند و نفسی برنیارند جز بذکر تو
 و آرزویی ندارند جز خدمت امر تو چمنستان حقیقت را بلبل
 خوش الحانند و گلستان هدایت را شکوفه معطر بدیع الألوان
 خیابان حقائق را طراحى گلهاى معانى نمایند و جویبار هدایت را
 مانند سروروان بیاریند افق وجود را نجوم بازغند و مطالع
 آفاق را کواکب لامع مظاهر تأییدند و مشارق نور توفیق ای خداوند
 مهربان کل را ثابت و مستقیم بدار و الی الأبد ساطع و لامع و پیرانوار
 کن تا هر دم از گلشن عنایت نسیمی وزد و ازیم موهبت شبیمنی رسد
 رشحات سحاب محبت طراوت بخشد و نفحات گلشن وحدت مشامها
 معطر کند ای دلبر آفاق پرتو اشراقی ای محبوب جهان جلوه
 جمالی ای قویّ قدیر حفظ و امانی ای ملیک وجود ظهور قدرت
 و سلطانی ای خدای مهربان در بعضی بلدان اهل طغیان
 در هوج و موجند و محرکین بی انصاف شب و روز در اعتساف
 ظالمان چون گرگ در کمین و اغنامی مظلوم و بی ناصر و معین
 غزالان بروحدت را کلاب در پی و تذروان کوهسار هدایترا غرابان
 حسد در عقب ای پروردگار حفظ و حمایت فرما ای حافظ حقیقی
 صیانت و حمایت کن در پناه خویش محروس دار و بعون خود از شرور

مصون بدار توئی حافظ حقیقی و حارس غیبی و نگهبان ملکوتی و مهربان آسمانی
 ای یاران الهی از جهتی رایت حق بلند است و ندای ملکوت مرتفع
 و امر الله در انتشار و آثار الهی واضح و آشکار شرق منور است
 غرب معطر است جنوب معبر است شمال مشک اذفر است و از جهتی
 بیوفایان در نهایت بغض و عدوان و در غایت افساد و طغیان
 هر روزی نفسی علم خلاف بر افرازد و در میدان شبهات بتازد
 و هر ساعتی افعی ئی دهان بگشاید و سم قاتل منتشر نماید
 احبای الهی در نهایت صدق و صفا و بیخبر از این حقد و جفا
 ماران بسیار نرم و پرمدارا و در نهایت وسوسه و دسیسه و حيله و
 خداع بیدار باشید هوشیار باشید المؤمن فطین و زکی و الموقن
 قوی و متین دقت نمائید اتقوا من فراسة المؤمن انه ينظر
 بنور الله مبادا کسی سرا رخنه ئی کند و فتنه ئی اندازد حصن
 حصین را سپاه رشید باشید و قصر مشید را لشکر شجاع بسیار
 مواظب باشید و شب و روز مراقب گردید تا معتسفی صدمه ئی نزنند
 لوح ملاح القدس را بخوانید تا بحقیقت پی برید و ملاحظه نمائید
 که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش بتمامه خبر دادند ان فی
 ذلک لعبرة للمتبصرین و موهبة للمخلصین عبدالبهاء در آستان
 مقدس خاکسار و در نهایت خضوع و خشوع و بقرار شب و روز مشغول

نشر آثار و اگر فرصتی یابد بمناجات پردازد و تضرّع و زاری و تبتّل
و بیقراری نماید که ای پروردگار بیچارگانیم چاره ئی فرما بیسرو
سامانیم پناهی بخش پراکنده ئیم مجتمع فرما گمگشته ئیم
بگله خویش پیوسته کن بی نصیبانیم بهره و نصیب بخش تشنگانیم
بچشمه حیات دلالت کن ضعیفانیم قوتی ده تا بنصرت امرت
برخیزیم و در سبیل هدایت جانفشانی کنیم اینست روش و پرستش
بنده جمال مبارک ولکن بیوفایان خفی و جلی لیلاً نهاراً در کوششند
که امر الله را متزلزل نمایند شجره مبارکه را از ریشه براندازند
و این عبد مظلوم را از خدمت محروم نمایند و سرّاً فتنه و آشوبی
افکنند که عبدالبهاء را بکلی محو و نابود کنند بظاهر اغنامند و در
باطن گرگ درّنده بزبان شیرین و بدل سمّ قاتل ای یاران
امر الله را محافظت نمائید بحلاوت لسان گول مخورید ملاحظه
کنید که مقصد هر نفسی چیست و مروج چه فکر است فوراً آگاه شوید
و بیدار گردید و احتراز نمائید ولی ابدّاً تعرّض منمائید و نکته
مگیرید و بمذمت نپردازید او را بخدا واگذارید و علیکم البهاء الأبهی *

۲۳۴ _ ایتها المنجذبة بنفحات الله قد اطلعت بمضمون
تحریرک البدیع الأنشاء و اطلعت بتحلب دموعک و تلهب فؤادک

اسفأً على سجن عبدالبهاء يا امة الله هذا سجنٌ اشهى و
احلى عندى من الرياض و هذا قيدٌ اعظم عندى من الاطلاق
و هذا ضيقٌ اوسع عندى من الصحراء الشاسعة الأرجاء لاتحزننى
من ذلك و اذا قدّر لى ربّى و رزقنى حلاوة كأس الشهادة الكبرى
انّ هذه عندى من اعظم المنى و لا تخافى اذا قطع هذا الغصن
من ارض الناسوت ان تسقط الورقات بل تثبت الورقات لانّ هذا
الغصن ينمو بعد القطع من الأرض و يعلو حتّى يظلل على الآفاق
و تصل اوراقها الى الارجاء الأعلى و يثمر بثمرات معطرة للآفاق *

٢٣٥ _ ربّ ربّ نور وجهه احبائك المخلصين و ايدهم بملائكة
نصرک المبين و ثبتهم على صراطک المستقيم و افتح عليهم ابواب
البركة بفضلك القديم لانّهم ينفقون ما خولتهم فى سبيلک و
يحافظون على دينک و يطمنّون بذكرک و يبذلون ارواحهم فى محبتک
و لا يبخلون باموالهم حباً بجمالک و طلباً لرضائک ربّ قدّر لهم
جزاءً موفوراً و نصيباً مفروضاً و اجرأً محتوماً انک انت الموفق المؤيد
البازل المعطى الكريم *

٢٣٦ _ اللهم يا هادى الطالبين الى سبيل الهدى و منقذ
التائهين من بيداء الضلالة و العمى و معطى المخلصين النعم

والآلاء ومجير المضطرين فى الكهف الأوقى ومجيب الدّاعين من
الملکوت الأعلى ربّ لك الحمد بما هدیت الهائمين من فيافى
الجحود واوردت المقبلين على الورد المورود ويسّرت للمتقين اعظم
الآمال وفتحت للمشتاقين ابواب الوصال من ملكوت الجمال
وانقذتهم من نار الحرمان حتّى سرعوا اليك ووردوا عليك ووفدوا
ببابك الرّحيب وحازوا اوفر نصيب ربّ انهم ظمّاء ارويت غلتهم
بماء الوصال واسكنت لوعتهم ببرد الفضل والأحسان وشفيت
علّتهم بدرياق رحمتك يا حنان يا منان ربّ ثبت اقدامهم على
الصّراط ووسّع عليهم سمّ الخياط واجعلهم رافلين فى ذبول
العزّة السّرمديّه الى ابد الآباد انك انت الكريم المعطى العزيز
الوهاب لا اله الا انت المقتدر المتعالى العزيز الجبار
ای یاران روحانی حمد خدا را پرده برانداختید و دلبر مهربان
شناختید و از مکان بلا مکان تاختید و در جهان حضرت یزدان خیمه
برافراختید و بآهنگ خوشی بمحامد و نعوت حیّ قیوم پرداختید
و نغمه جانسوز بنواختید هزار آفرین که مشاهده نور مبین نمودید
و در خلق جدید فریاد فتبارک الله احسن الخالقین برآوردید
نطفه بودید طفل رضیع گشتید و از ثدی عزیز لبن عرفان نوشیدید
و ببلوغ رسیدید و فلاح و نجاح یافتید حال وقت خدمتست و هنگام
عبودیت حضرت احدیت از افکار مختلفه فراغت یابید و بلسان فصیح

بلاغت بنمائید و بحمد و ستایش حضرت مقصود مجامع و محافل بیارائید
 تا این فیض مانند سیل منحدر گردد و جهانرا گل و ریاحین بیاراید
 آن سیل نصائح و وصایاست و تعالیم و تکالیف حضرت کبریا
 ای یاران جهانرا ظلام عناد فرا گرفته و گردباد بغضا احاطه نموده
 نار عدوانست که شعله بعنان آسمان زند سیل خونریز است که
 از دشت و کهسار جاری و ساری و جمیع نفوس در نهایت بیقراری پس
 احبای الهی باید سبب محبت آسمانی گردند و الفت روحانی بخشند
 و بموجب وصایا و نصائح رحمانی با جمیع خلق بنهایت صدق و مهربانی
 رفتار کنند و با عموم بخیرخواهی معامله نمایند دوستانرا جانفشانی
 کنند و دشمنانرا کامرانی خواهند بدخوی را دلجوئی کنند و ستمگر
 را مهرپرور باشند تشنگانرا آب گوارا گردند و مریضانرا شفای عاجل
 دردمندانرا درمان گردند و مصیبت زده گانرا تسلی و جدان
 گمراهانرا نور هدایت گردند و سرگشتگانرا رهبر پرعنایت کورانرا
 دیده بینا شوند و کرانرا گوش شنوا مرده گانرا حیات ابدیه باشند
 و افسردگانرا مسرت سرمدیه ملوک عادل را مملوک باشند و امیر باذل را
 رعیت خوش سلوک اطاعت حکومت نمایند و در امور سیاسیه مداخله
 نمایند توجه بنیر آفاق کنند و بتحسین اخلاق پردازند *
 ۲۳۷ _ این مناجات را هر نفسی بکمال تضرع و ابتهال بخواند

سبب روح وريحان قلب اينعبد گردد و حكم ملاقات دارد .

هو الأبهى

الهي الهي انى ابسط اليك اكفّ التضرّع والتبتّل والأبتها
واعفّ وجهي بتراب عتبة تقدّست عن ادراك اهل الحقائق والنّعوت
من اولى الألباب ان تنظر الى عبدك الخاضع الخاشع بباب
احديّتك بلحظات اعين رحمانيتك وتغمّره في بحار رحمة صمدانيّتك
اي ربّ انه عبدك البائس الفقير ورقيقك السائل المتضرّع الأسير
مبتهلّ اليك متوكّل عليك متضرّع بين يديك يناديك ويناجيك
ويقول ربّ ايدني على خدمة احبائك وقوّني على عبوديّة حضرت
احديّتك ونور جبیني بانوار التّعبد في ساحة قدسك والتبتّل الى
ملكوت عظمتك وحققني بالفناء في فناء باب الوهيّتك واعنّي
على المواظبة على الأنعدام في رحبة ربوبيّتك اي ربّ اسقني
كأس الفناء والبسني ثوب الفناء واغرقني في بحر الفناء واجعلني
غباراً في ممرّ الأحباء واجعلني فداء للأرض التي وطئتها اقدام
الأصفياء في سبيلك يا ربّ العزّة والعلی انك انت الكريم
المتعال هذا ما يناديك به ذلك العبد في البكور والآصال
اي ربّ حقق آماله ونور اسراره وشرح صدره واوقد مصباحه
في خدمة امرک وعبادک انک انت الكريم الرّحيم الوهاب وانک
انت العزيز الرّؤف الرّحمن *